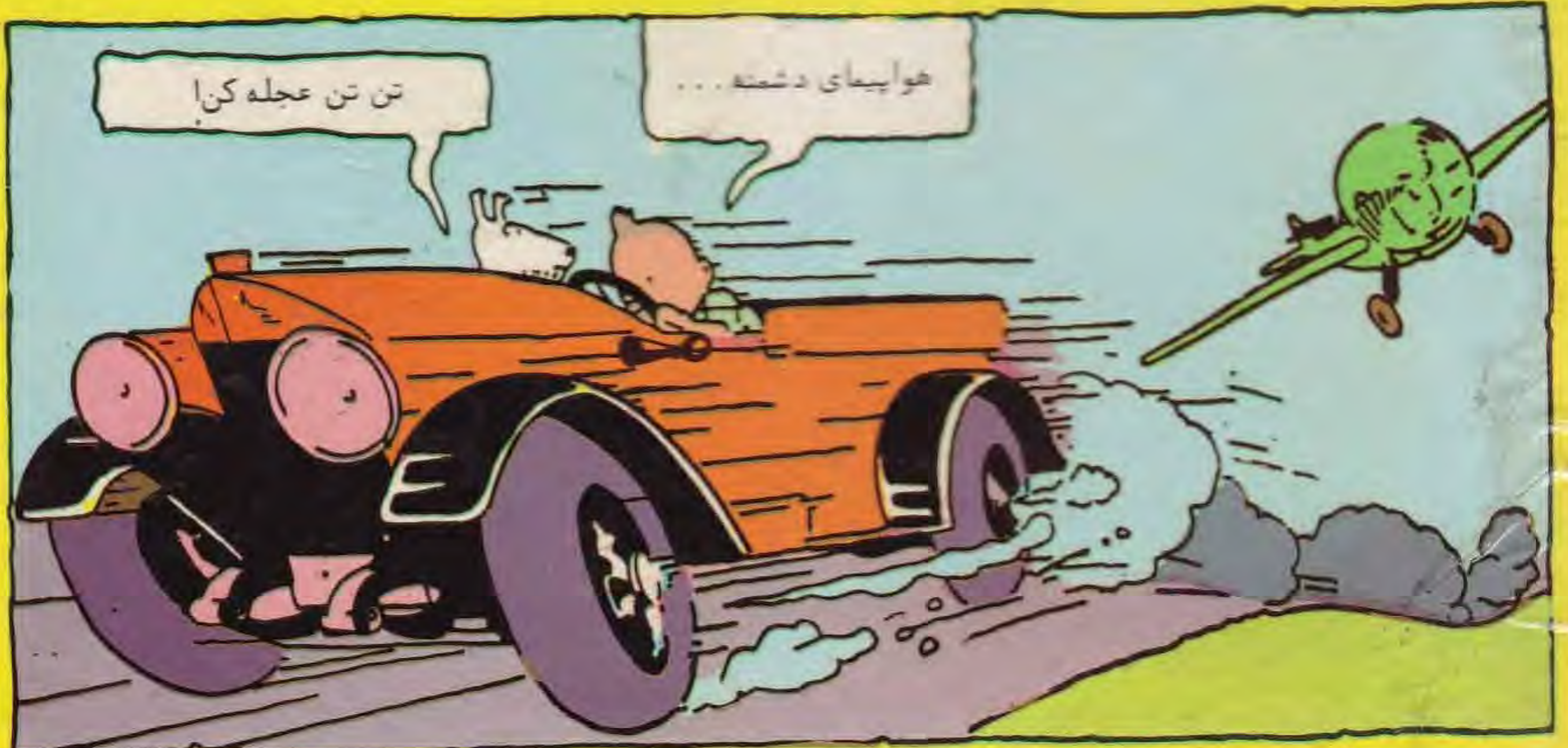




ماجراهای تن تن و میلو

# تن تن در استانبول

هرزه



ماجرای تن تن و میلو

تن تن در

استانبول

هرزه

انتشارات : اورینتال



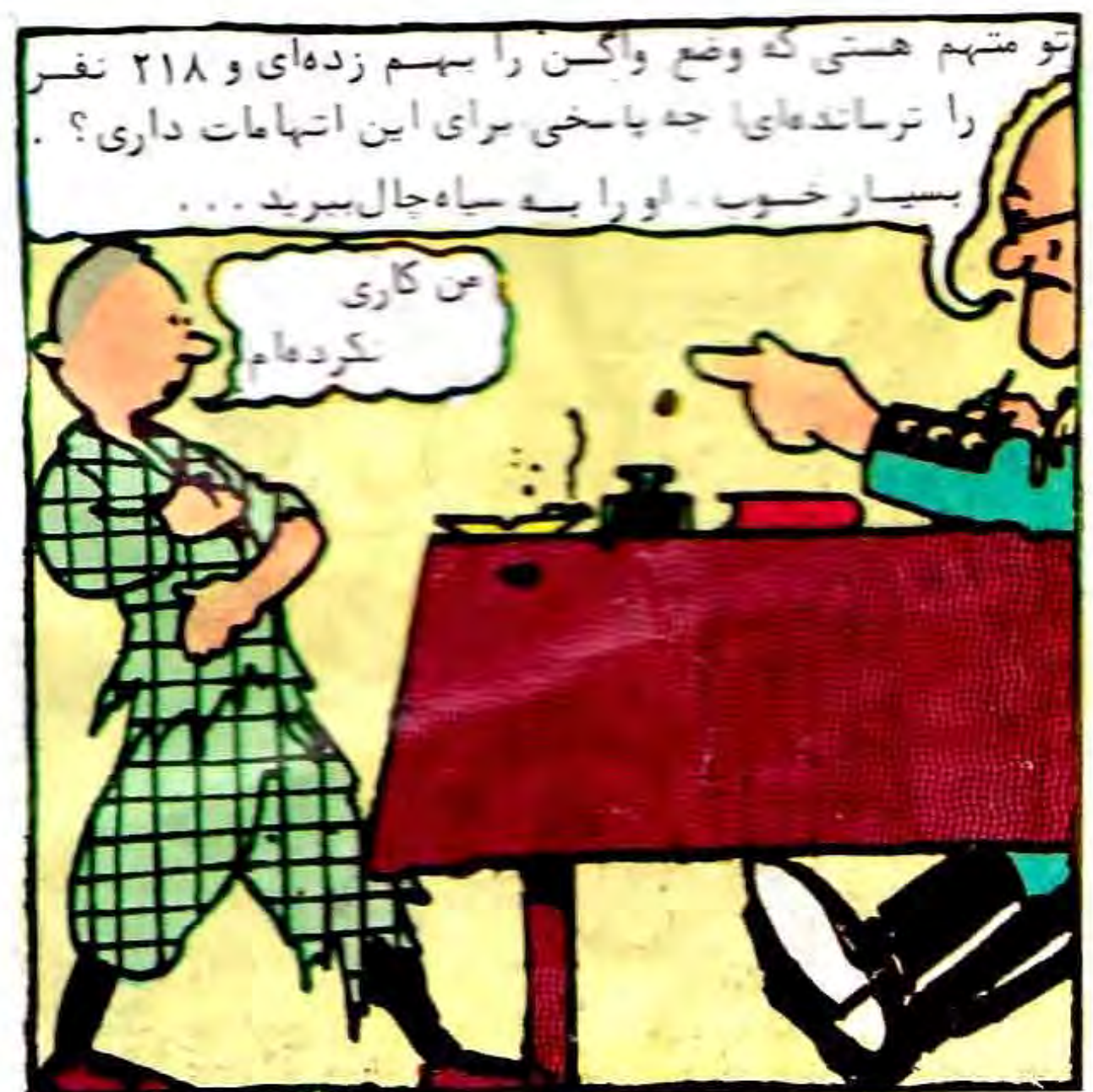
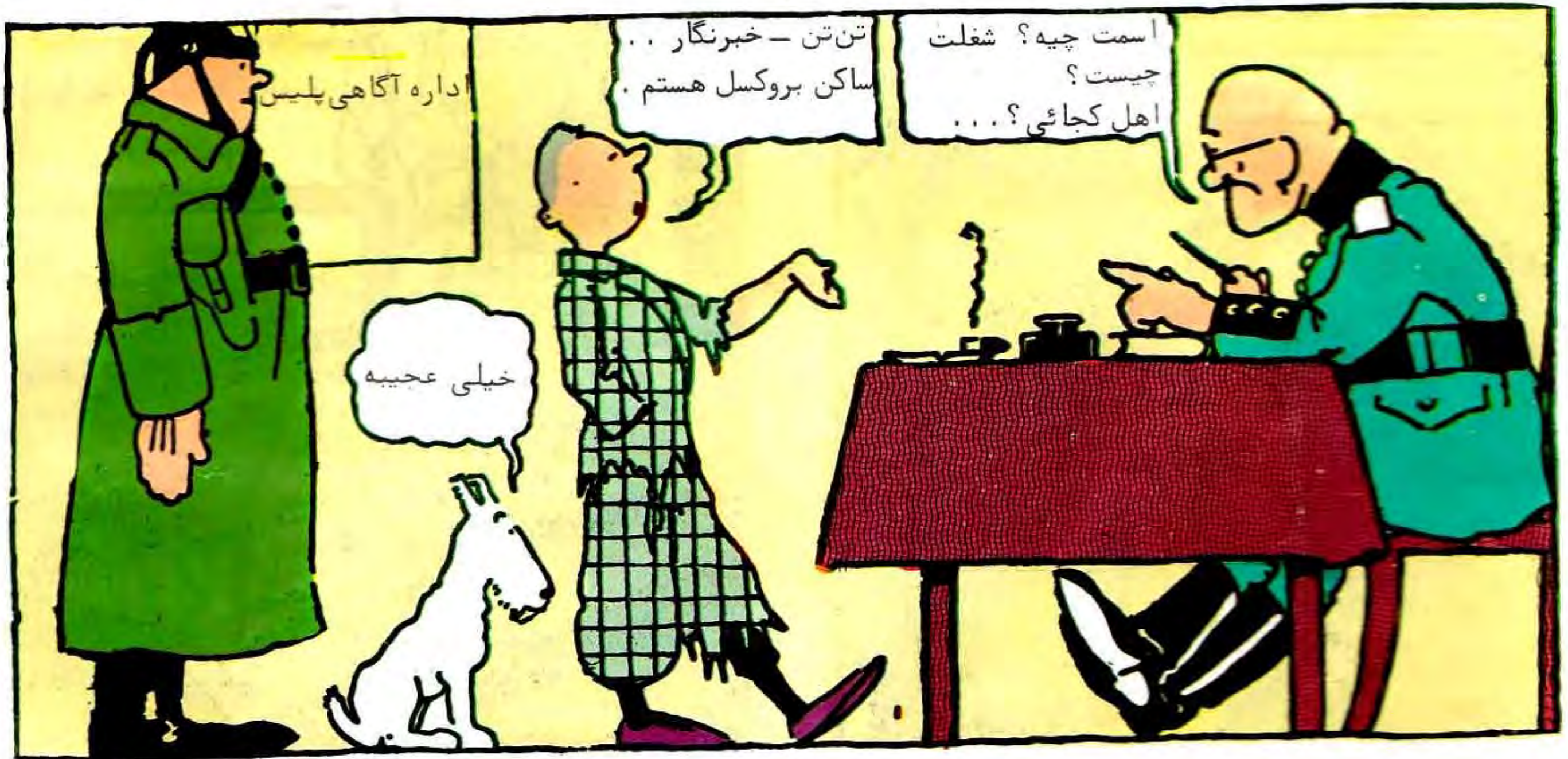
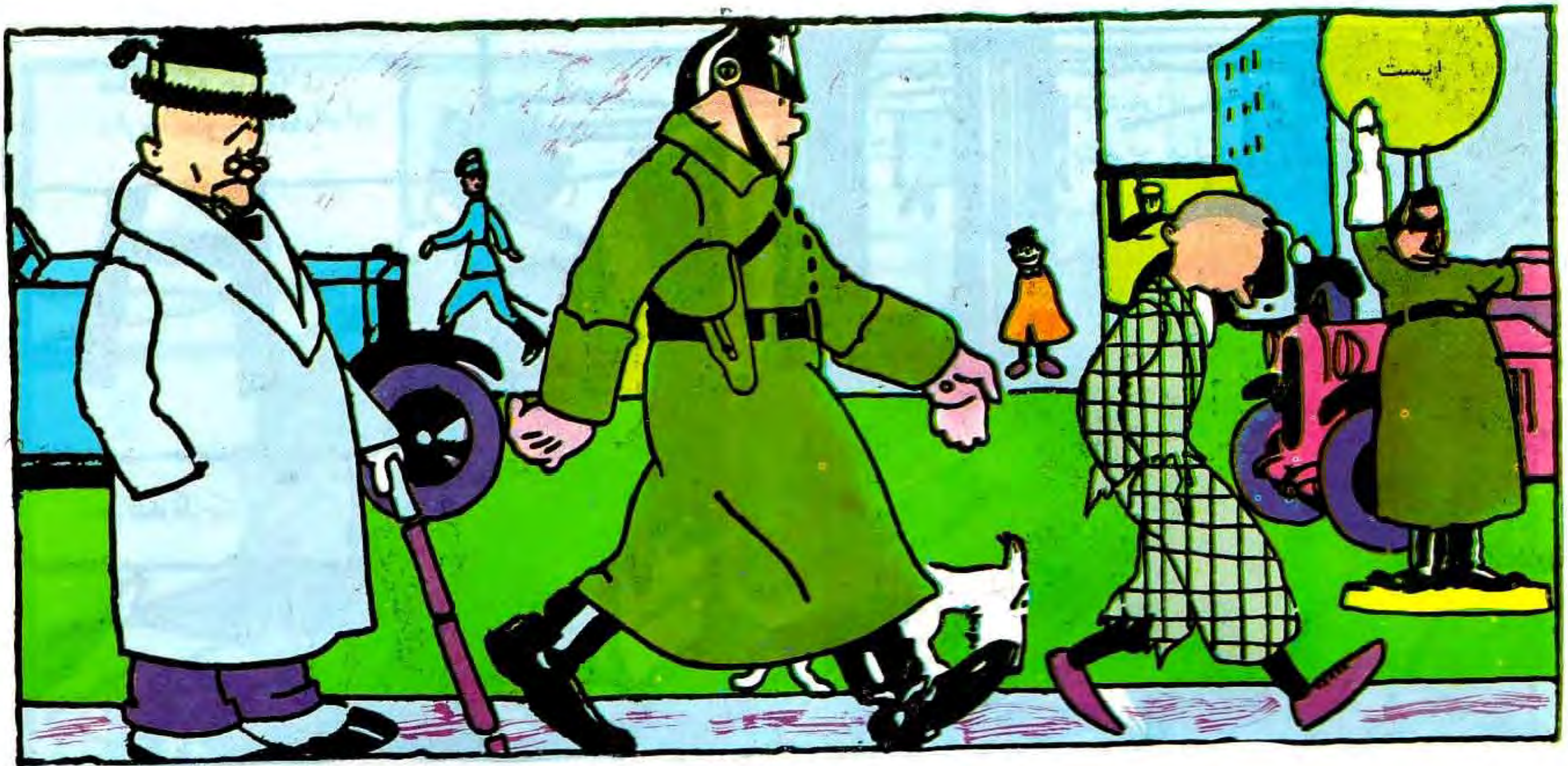
- (۱) نقاش و هنرمند مشهور، جورج رامی که با نام مستعار «هرژه» تصاویر تن تن و سایر داستانهایش را امضاء مینماید در سن ۲۲ سالگی .
- (۲) هرژه در سن چهل سالگی او همچنان به زندگی و مشکلات آن لبخند میزند .
- (۳) گروه کثیری از هرژه استقبال میکنند .
- (۴) تن تن بین «فلوک» و هرژه ایستاده و به ابراز احساسات علاقمندانش که از ۷ تا ۷۷ سال هستند پاسخ میدهد .

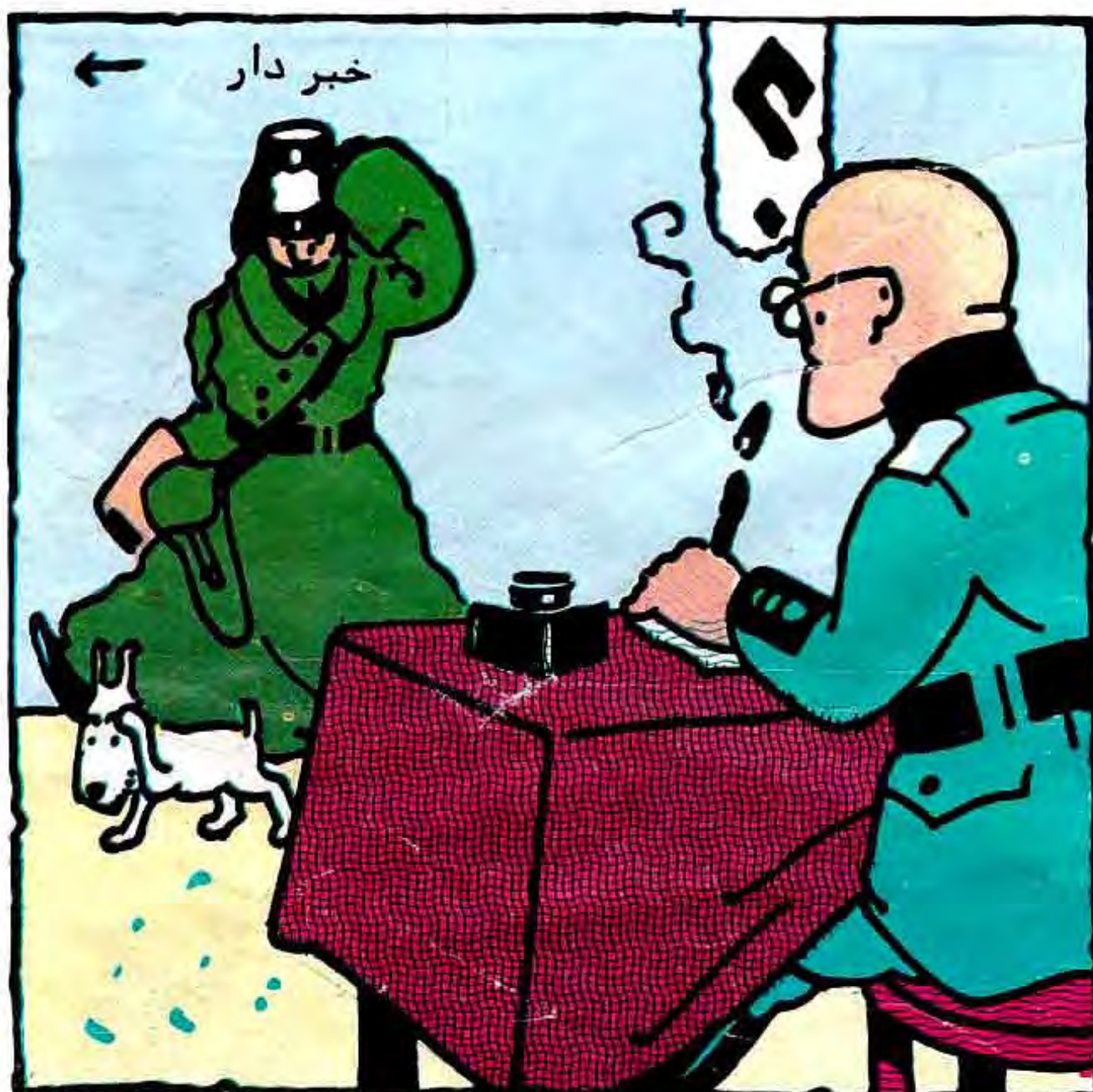
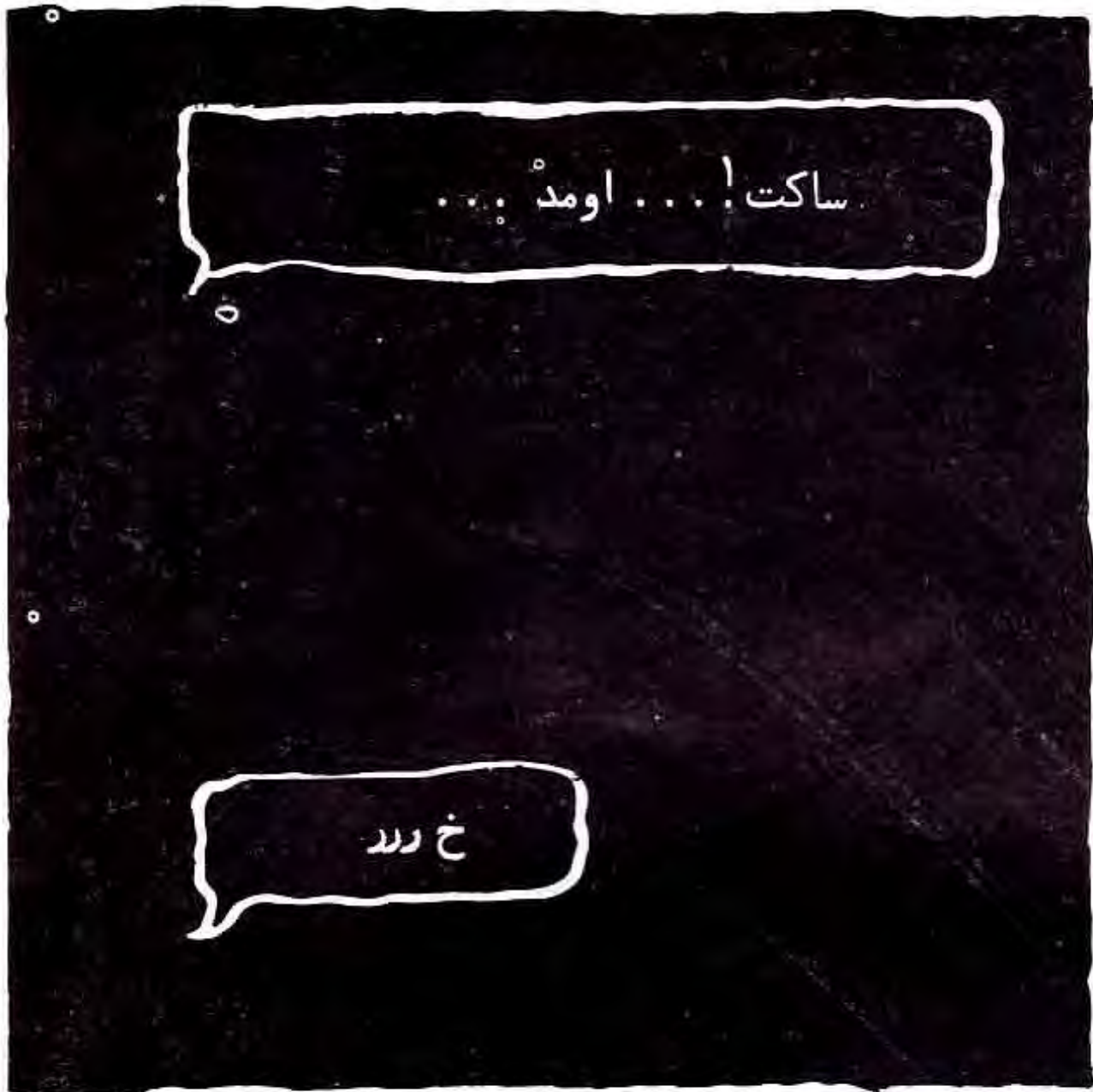
۱ - بعد از بازگشت از مولن سارت، تن تن چند روز در هتل استراحت نمود و به تحقیقات پرفسور زالامیاو<sup>۱</sup> تورنسل و گذشته پرماجرایش فکر کرد و با خود گفت:  
 - باید چند ماهی در اینجا استراحت کنم  
 اما در همین هنگام مستخدم نامه‌ای به او داد، تن تن نامه را با عجله باز کرد و خواند و زیر لب گفت:  
 - خیر باید به استانبول بروم، مثل اینکه نباید استراحت کنم.



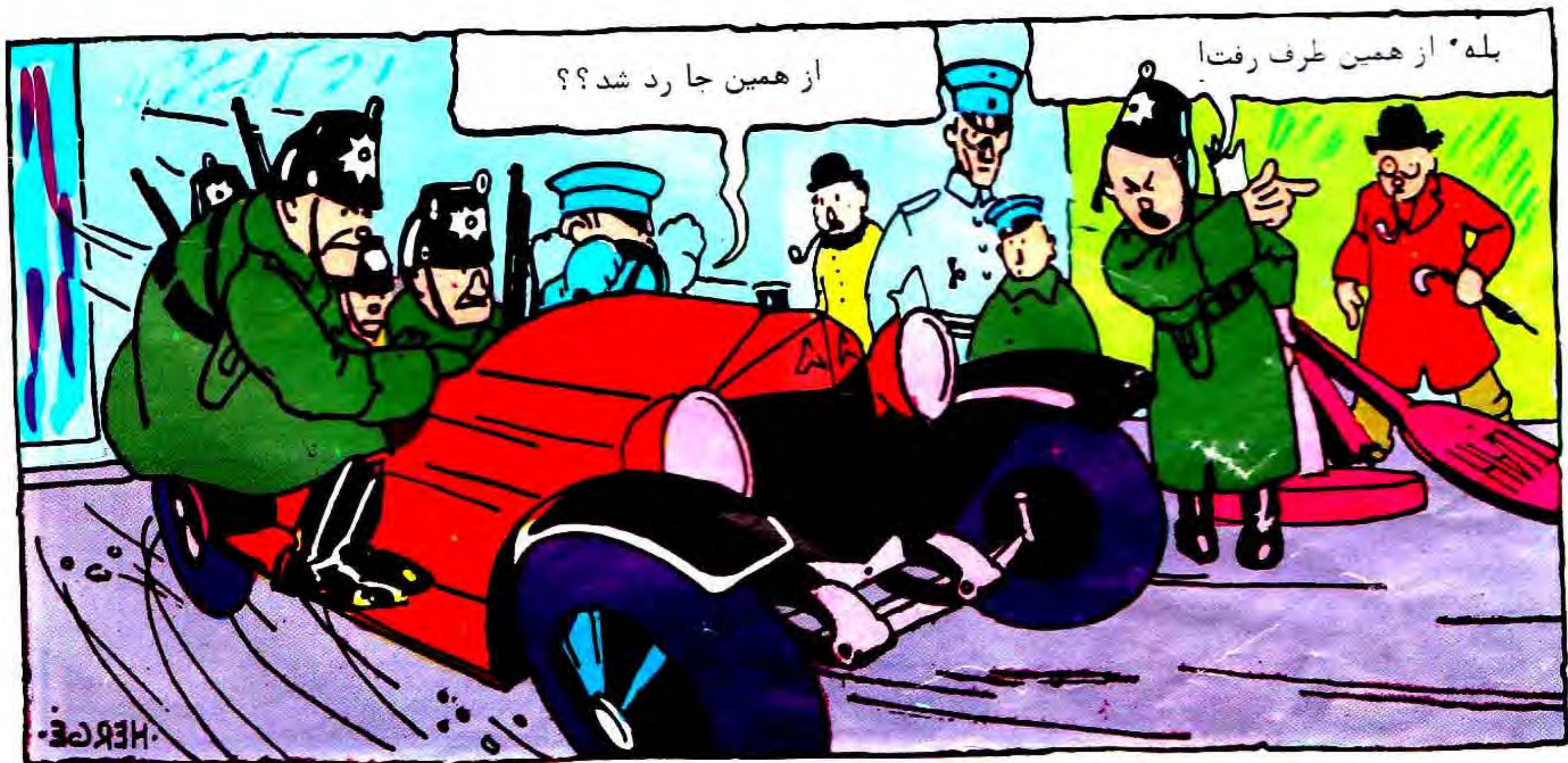
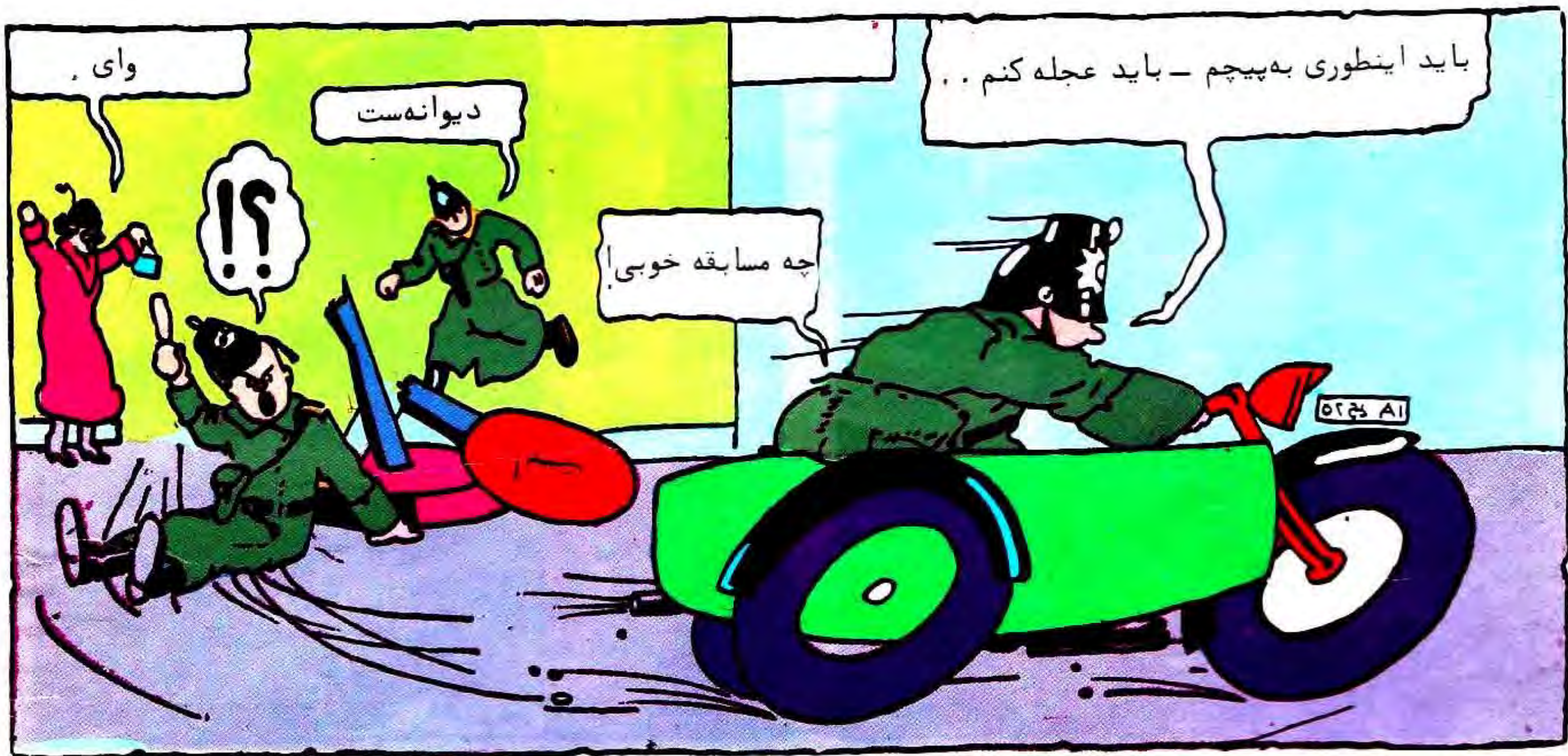




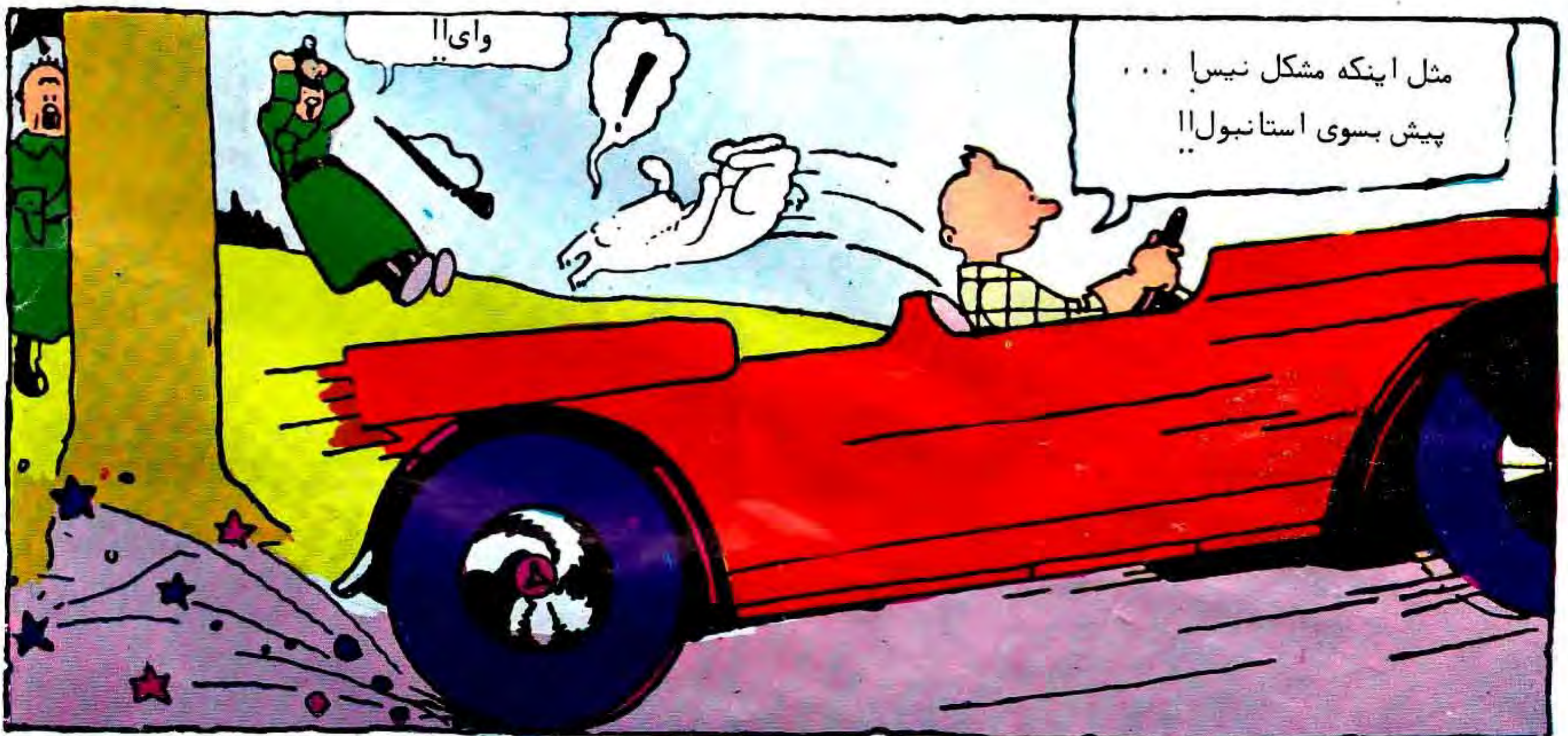
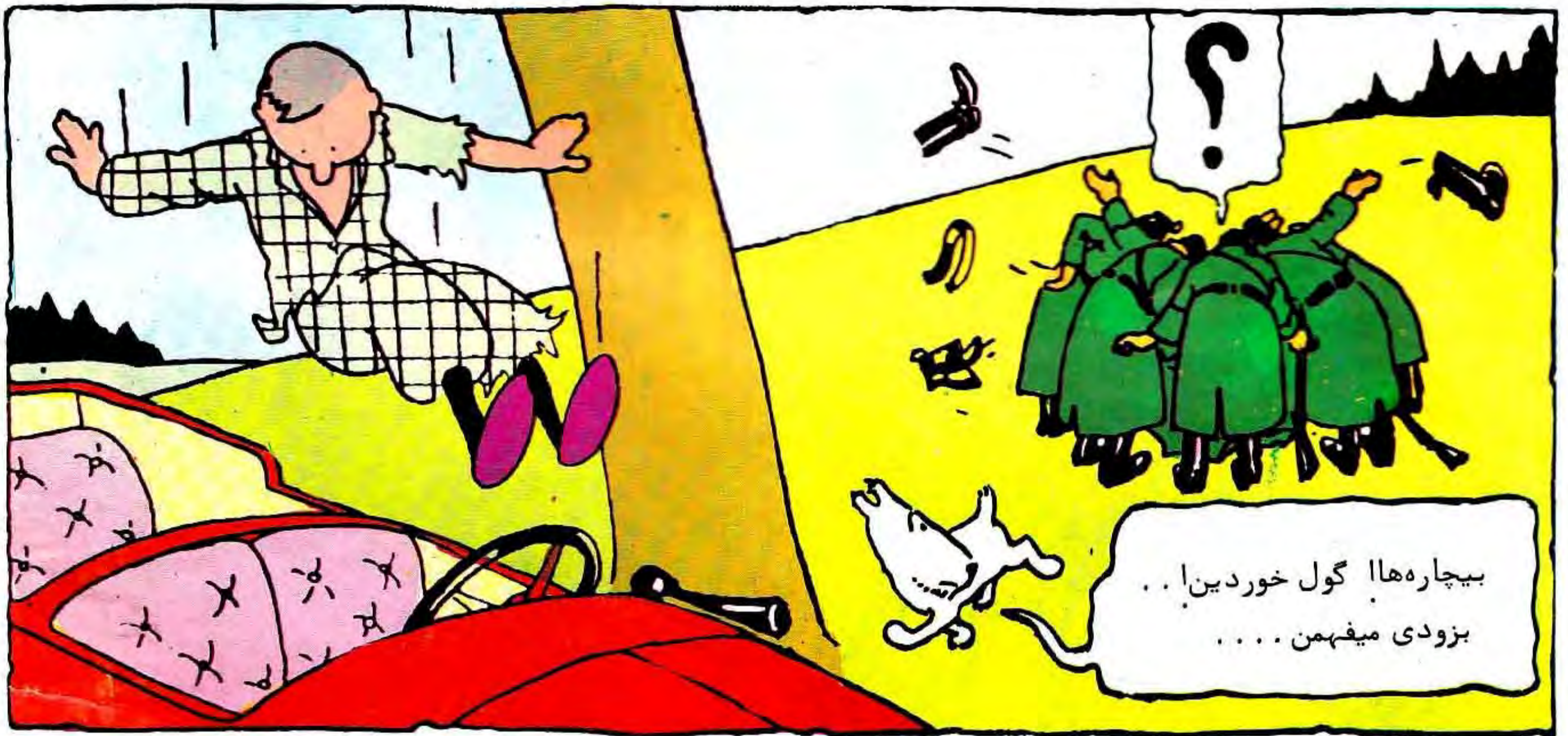


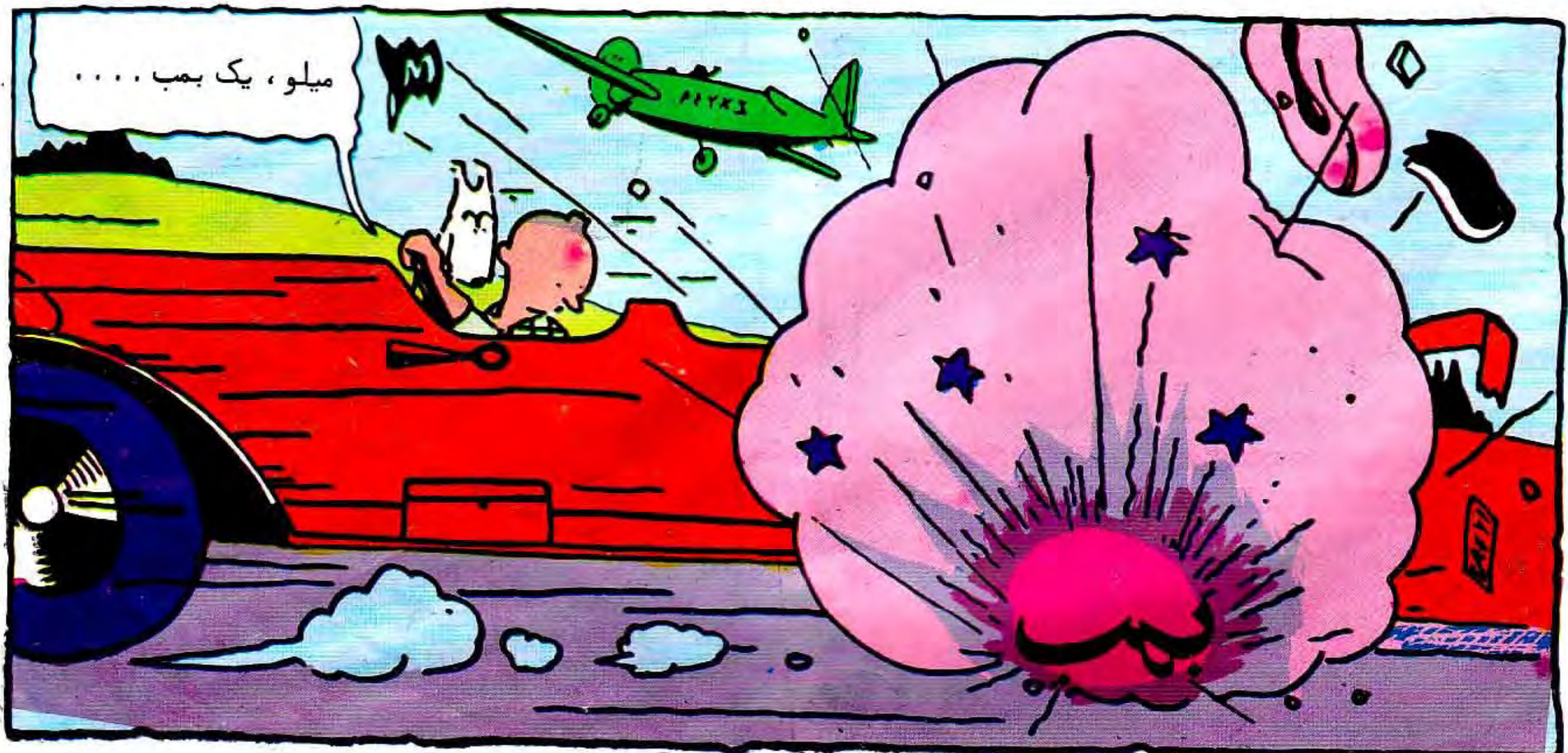
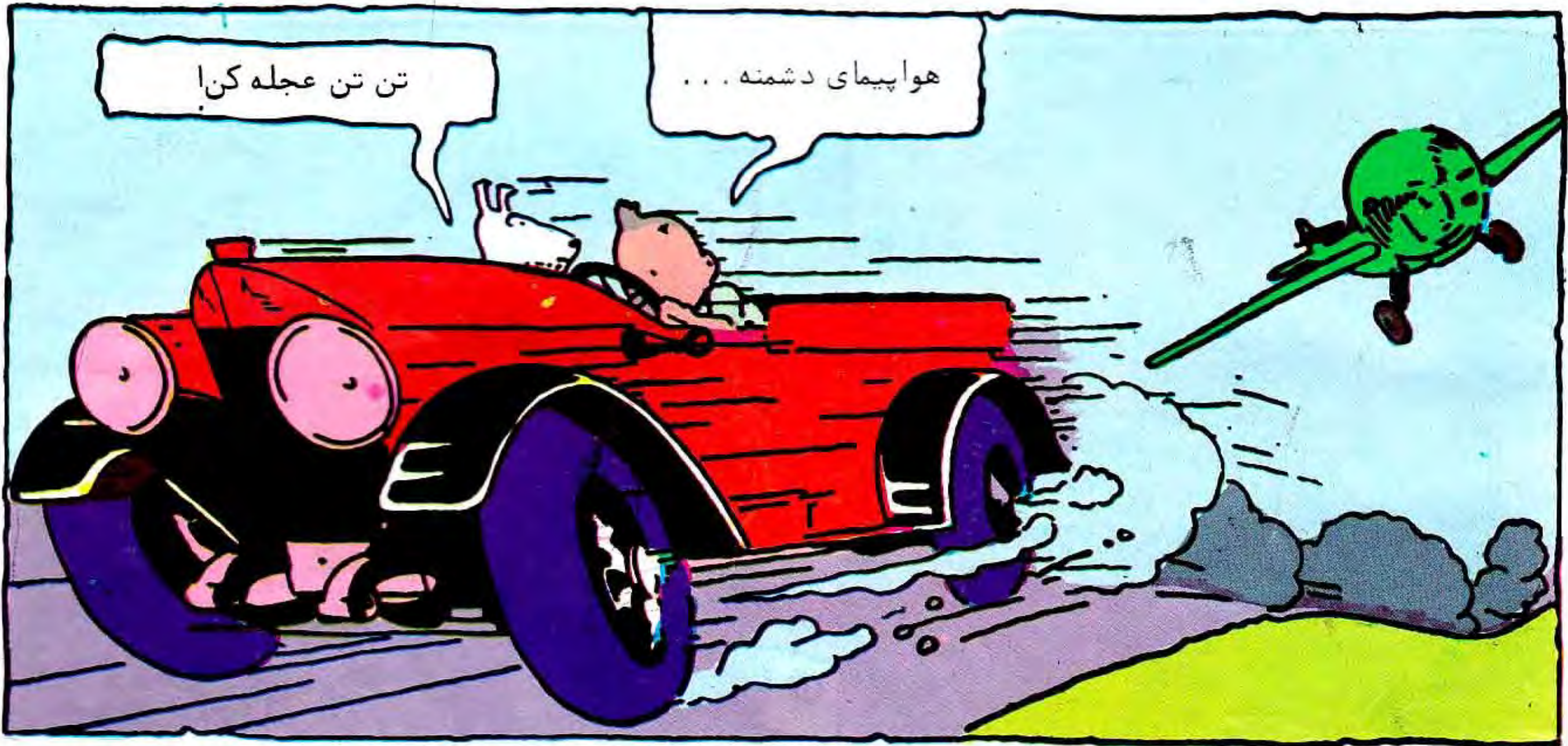
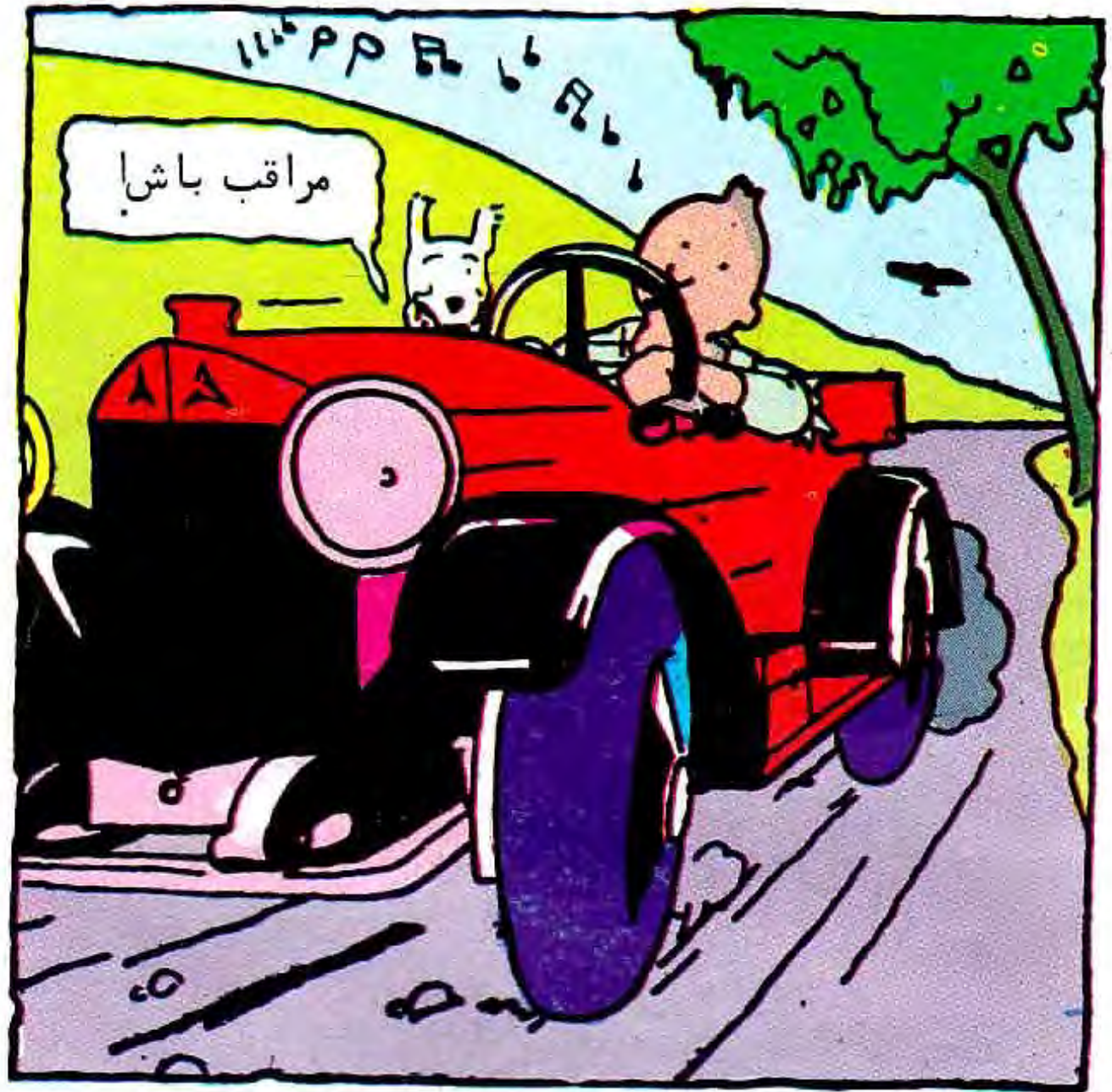
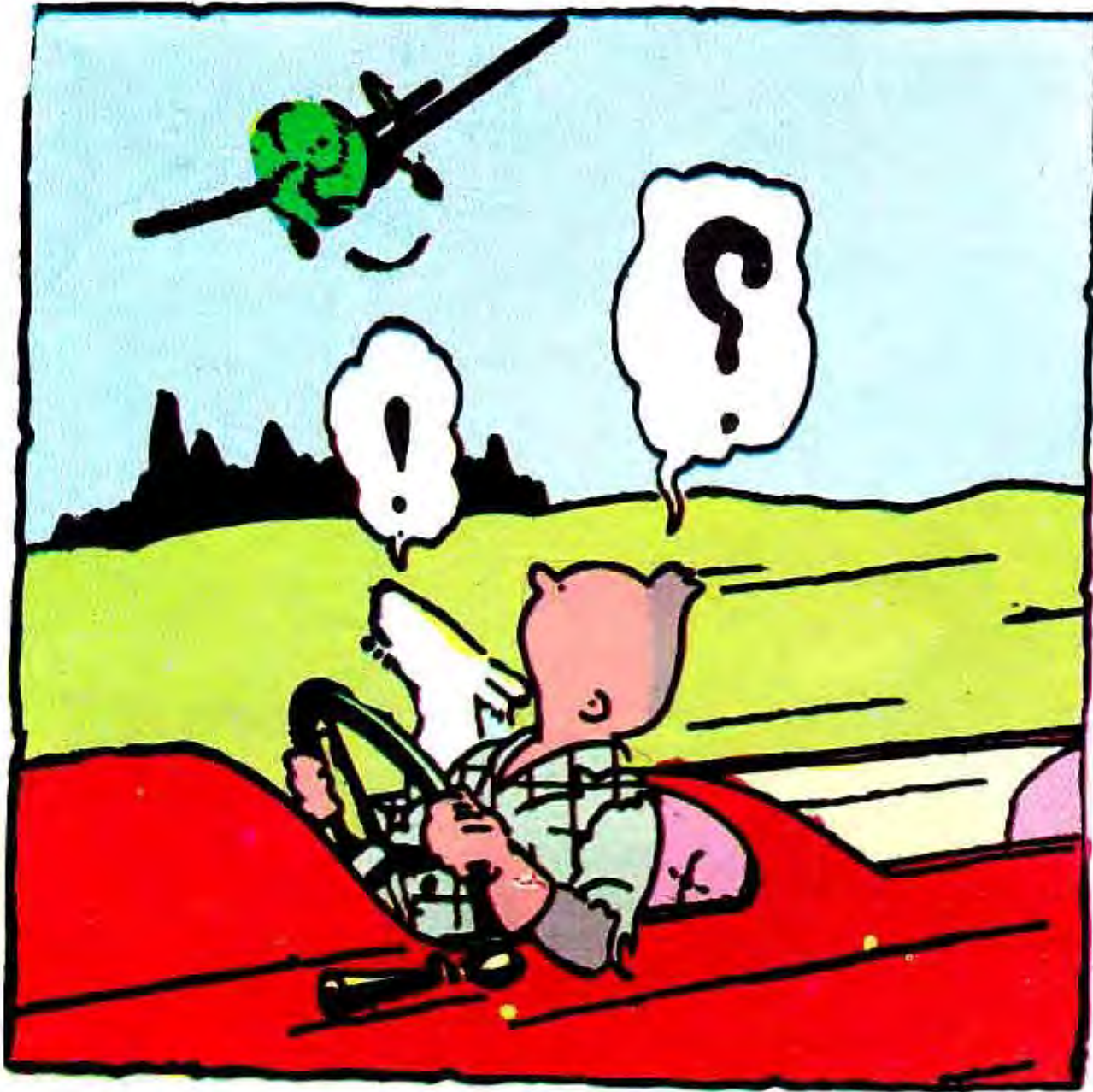




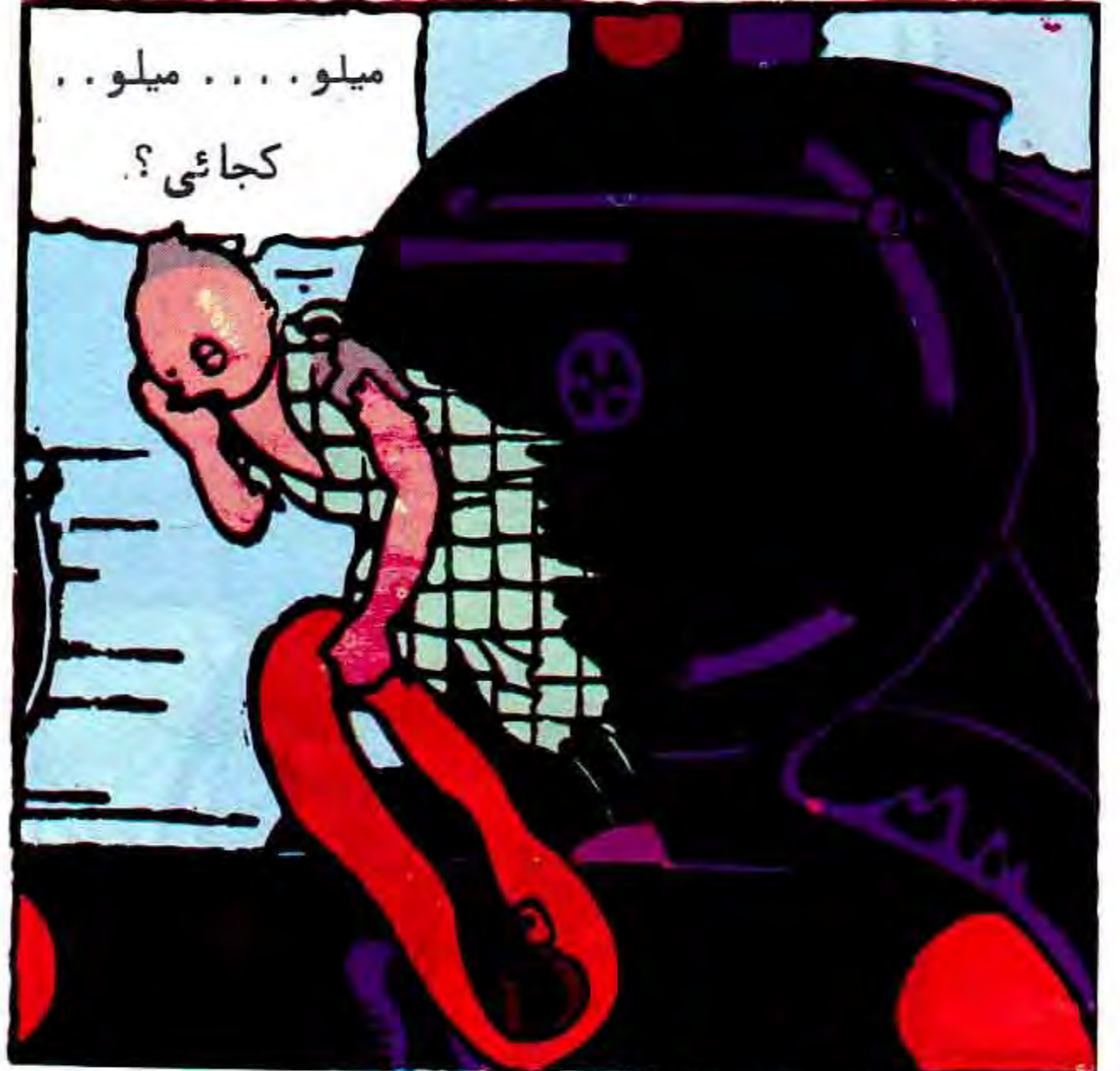
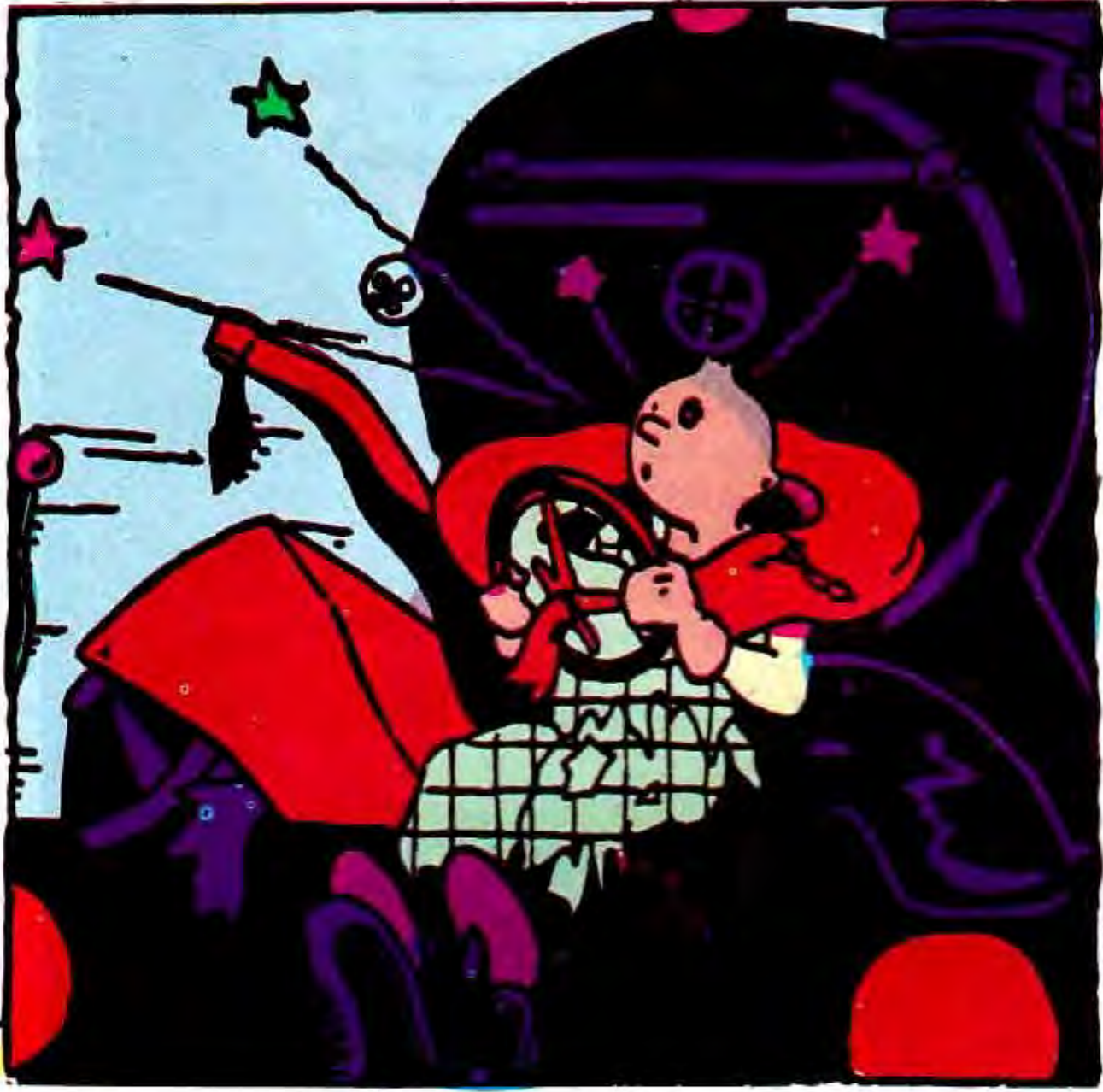








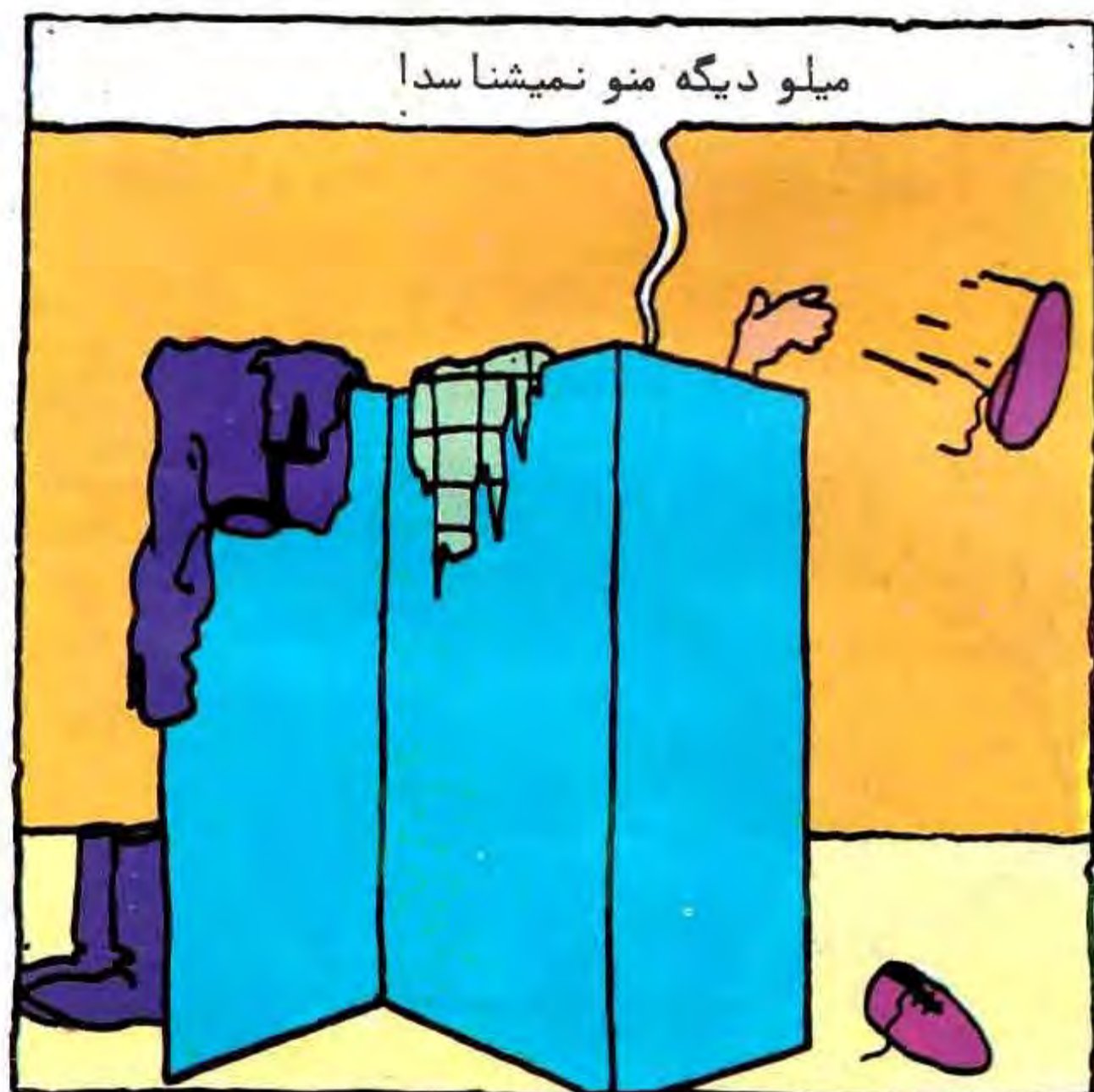














خوبه پوست این موز و جلوی در بذارم - ساکت حیوون!



عالی شد... حتما "پاش لیز میخوره و ..."



پوست موزه! چه لیزه! خوب شد منوجه شدم.  
تن تن زمین می خورد... چه باید کرد...  
آهان... یافتم!!!



من نظم را در همه جا برقرار می کنم... من خیلی مهم هستم!...

خوبه اینو اینجا بذارم...

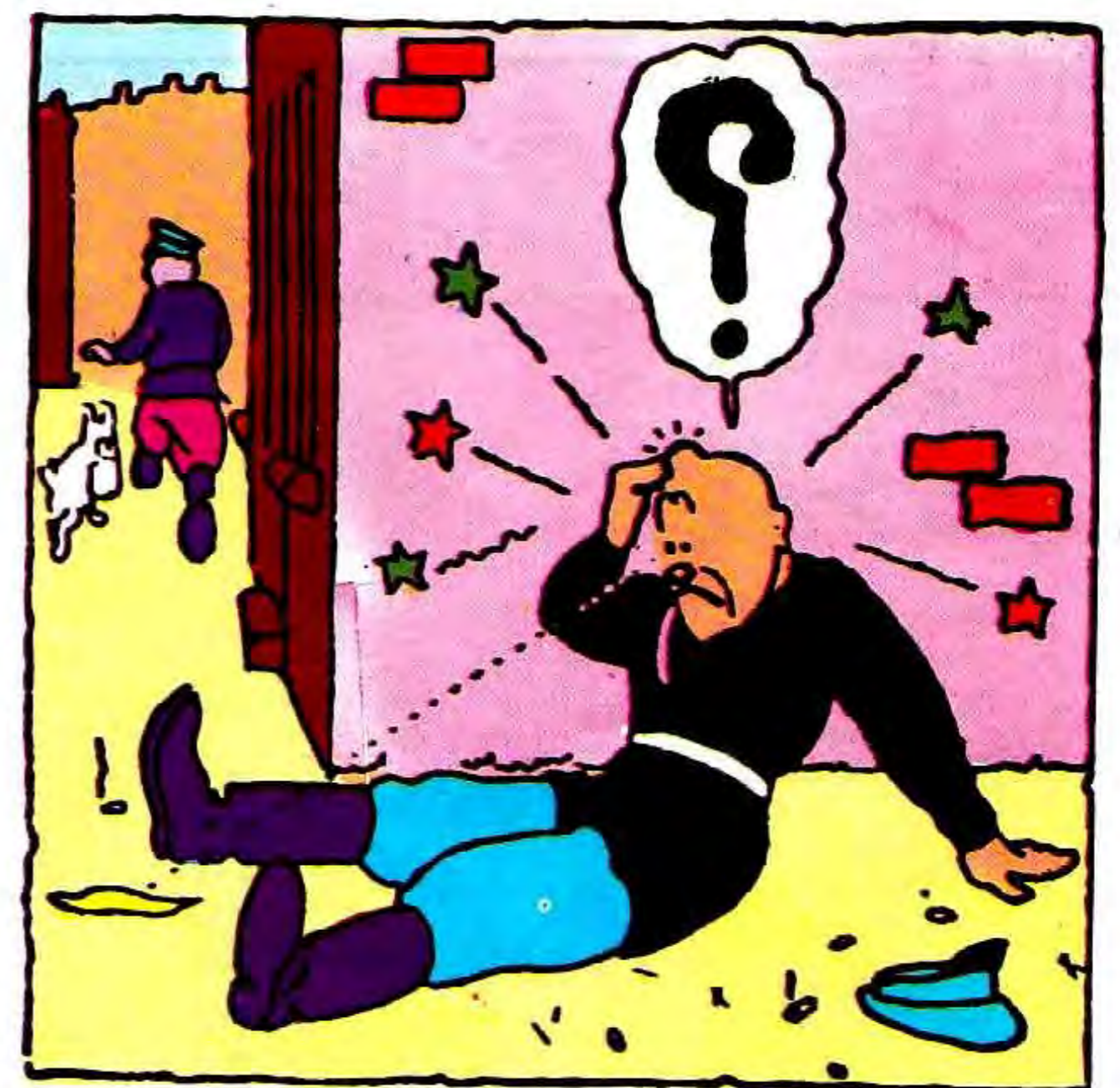
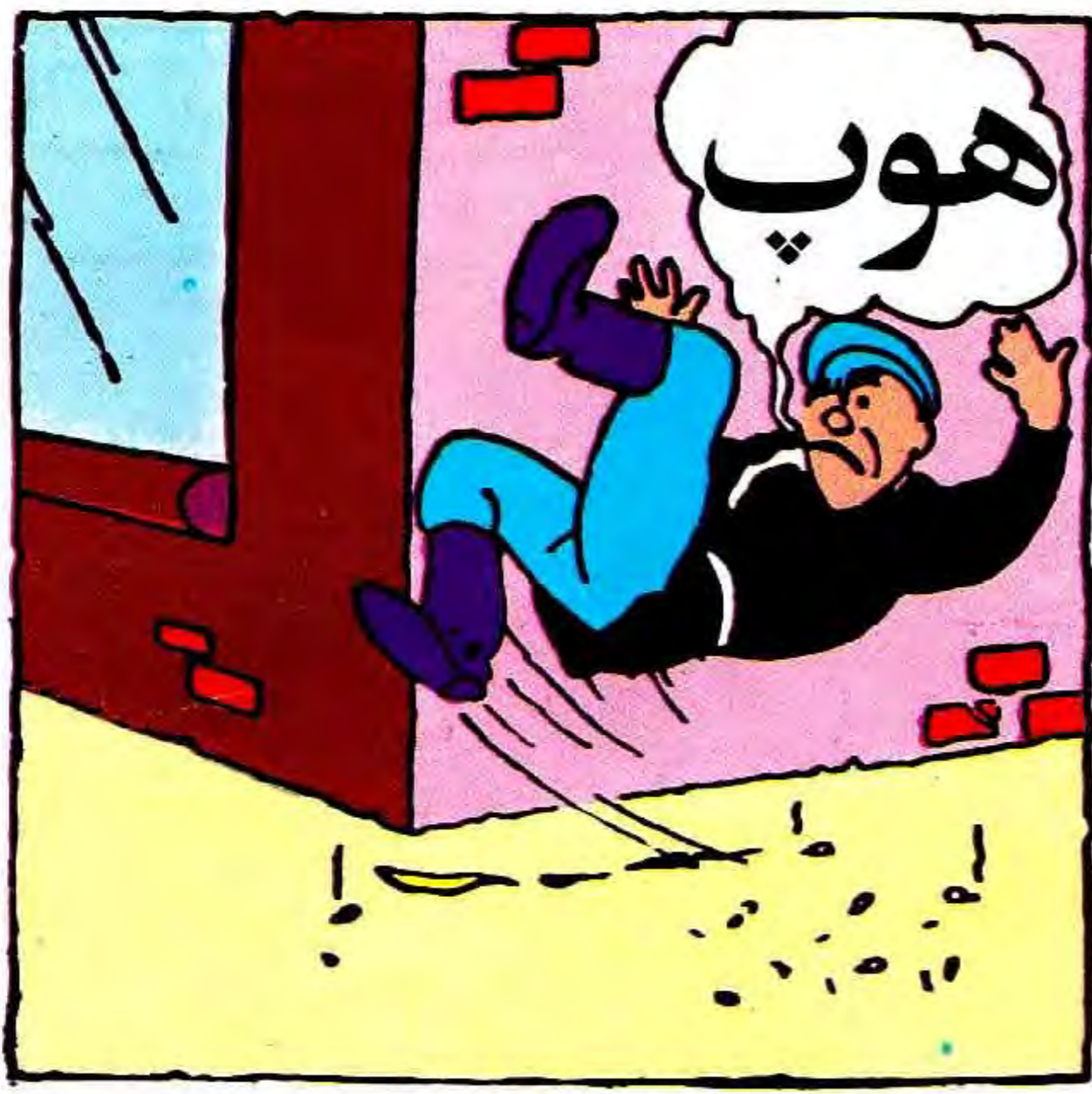


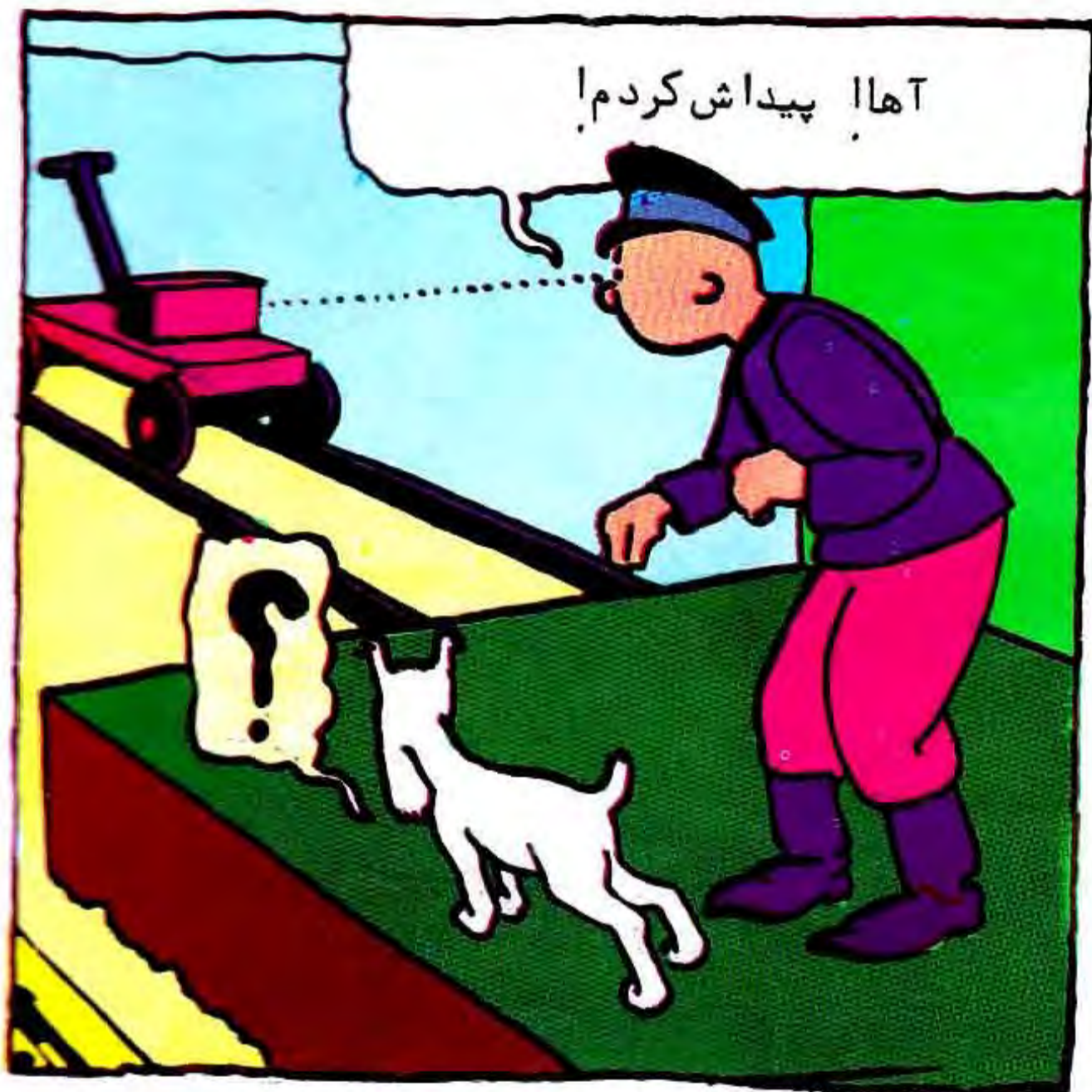
بزودی تن تن به هوا میره...  
هاا هاا هاا

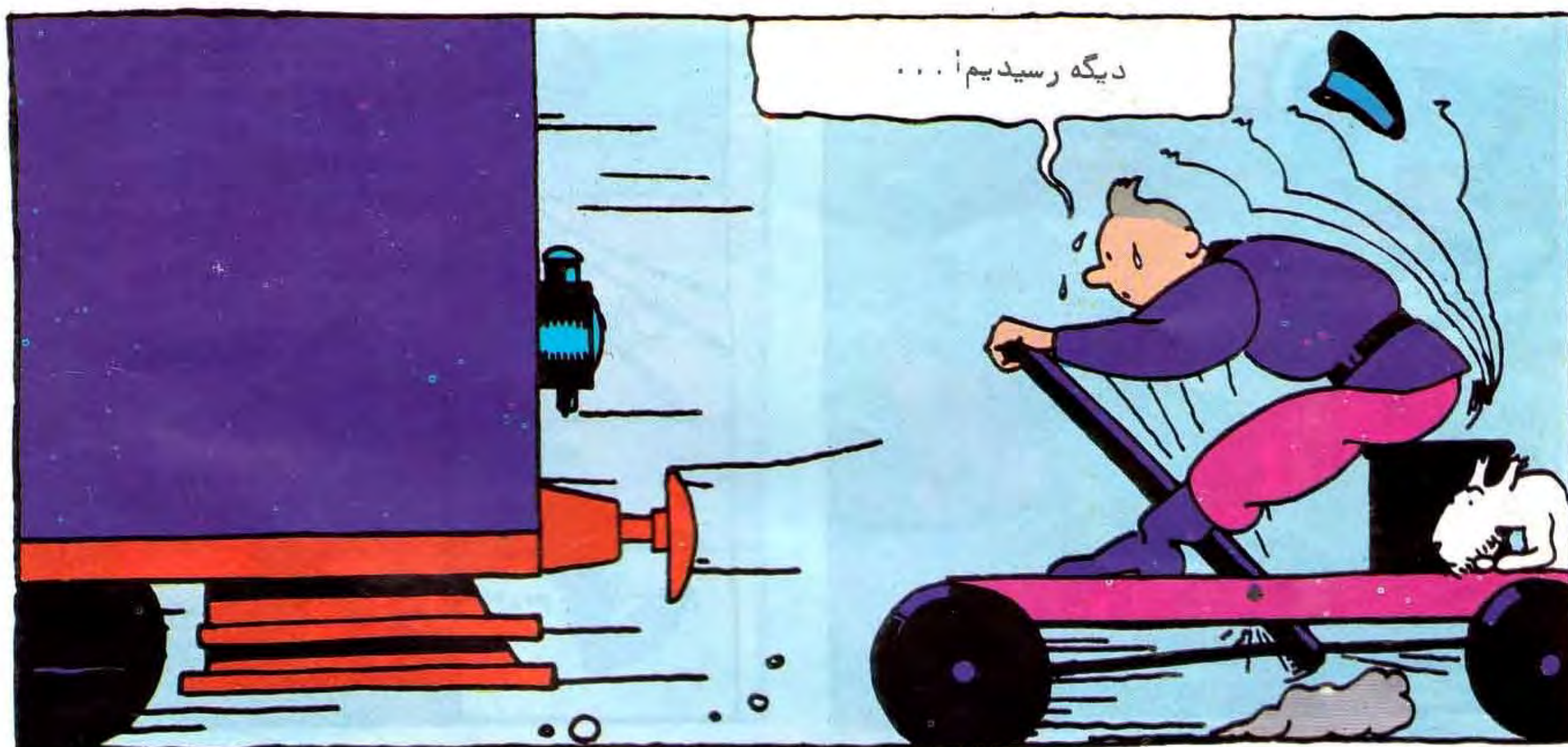
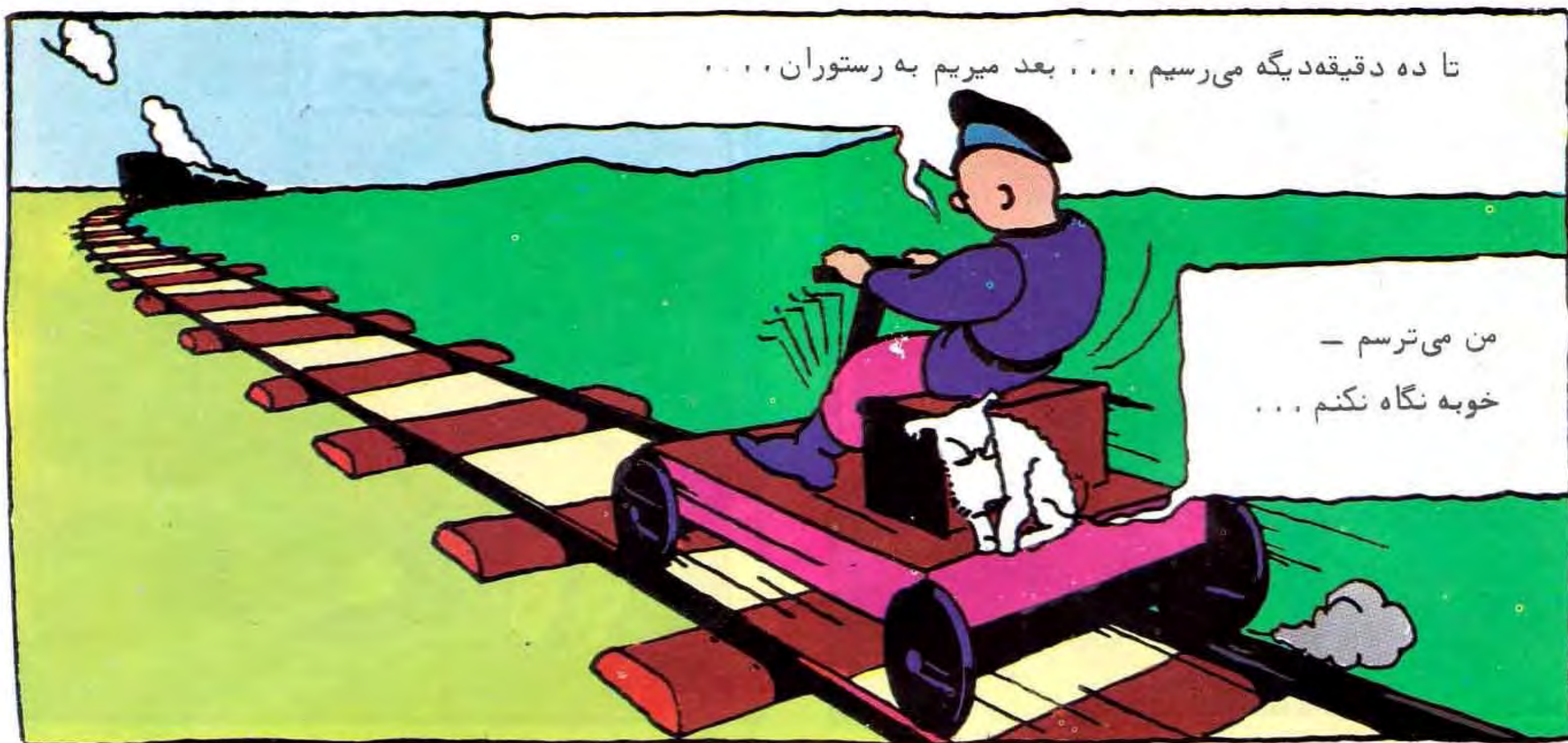
بله، بخند، خواهیم دیدا

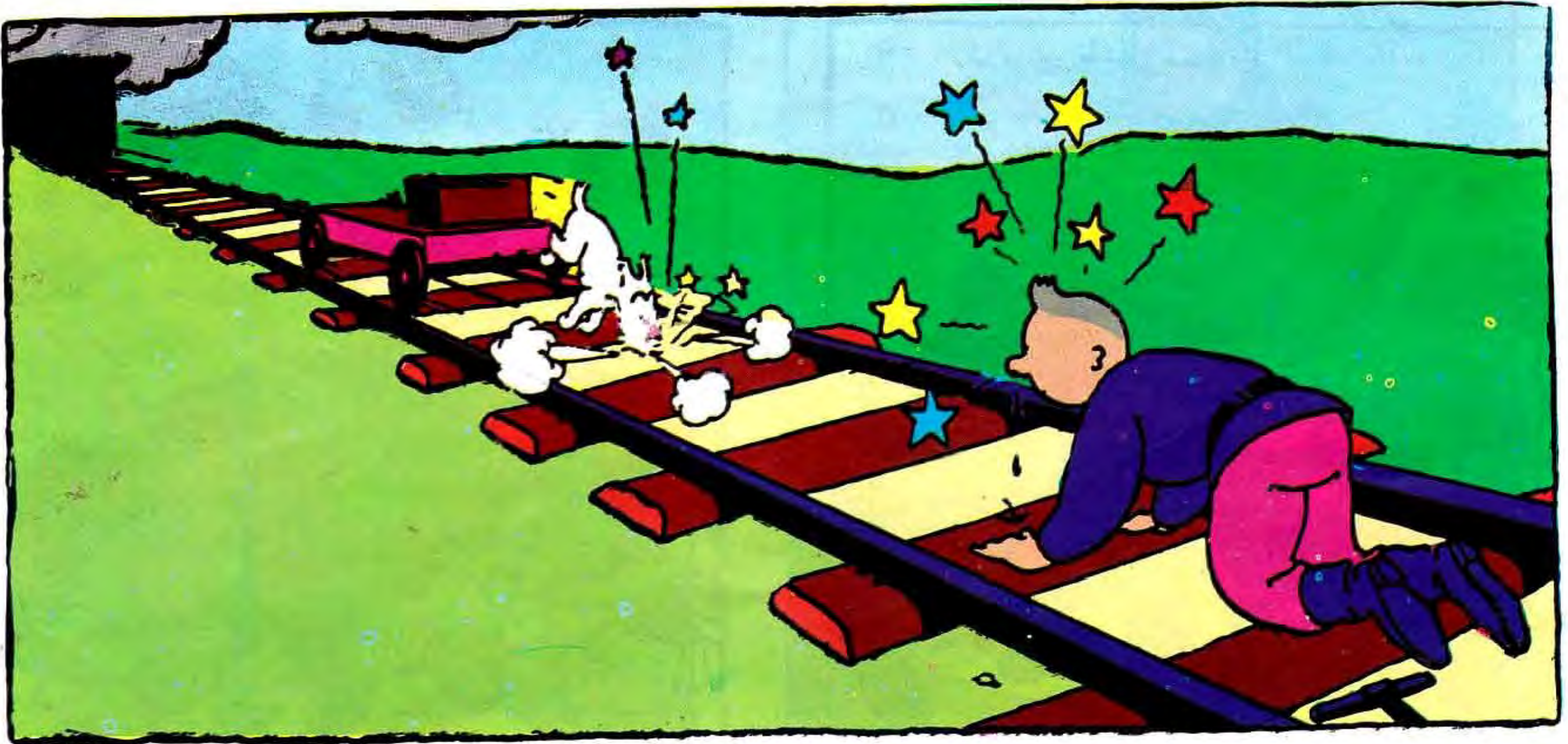


حالا میلو پیش بسوی غذا.









همیشه بتو گفتم میلو، که نباید موقعی که وسیله‌ای در حرکت است به داخل آن به پری.



بعد از این همه آخرش هم هیچی!...  
خیلی گرسنه هستم...

اون توده قراضه شاید بدردم بخوره...

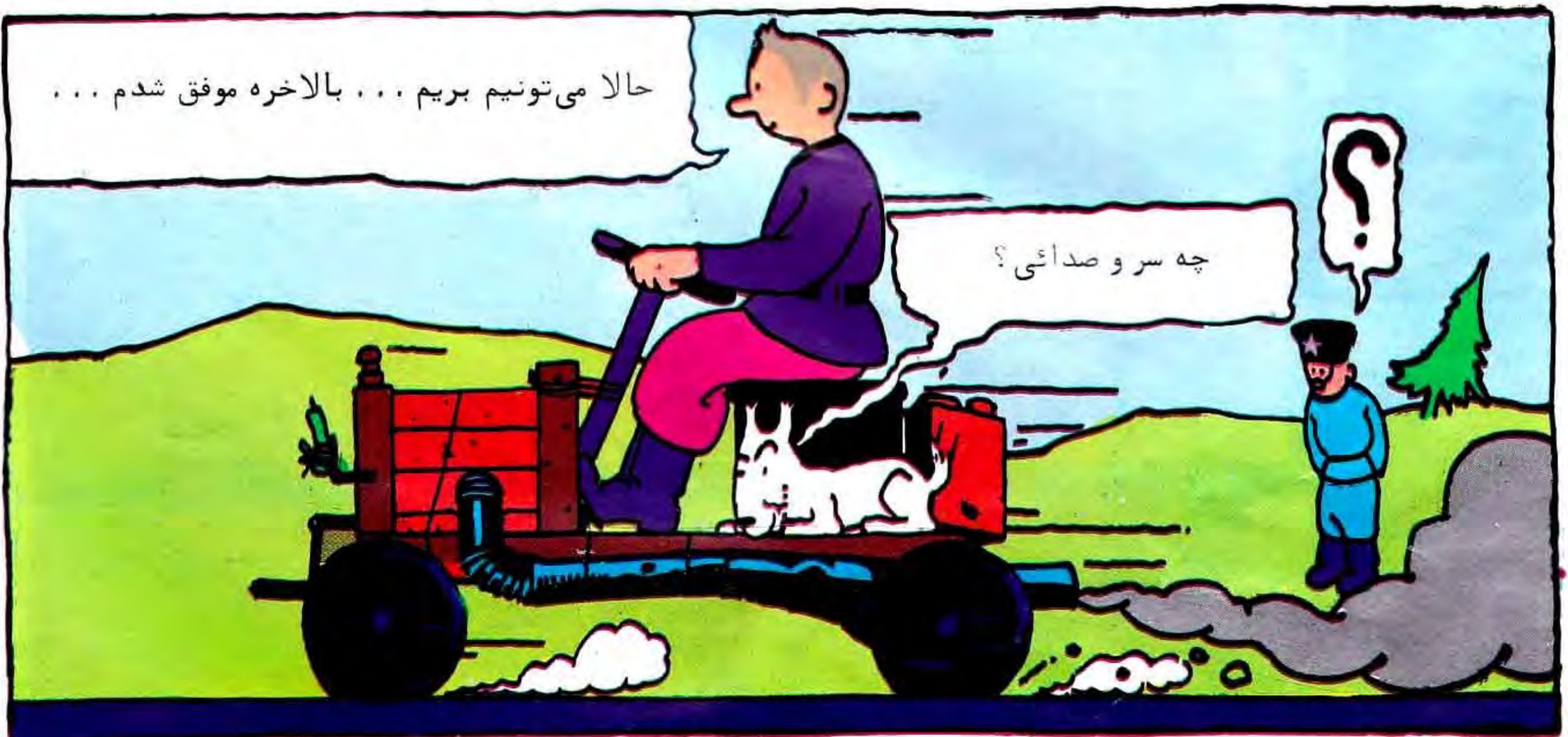
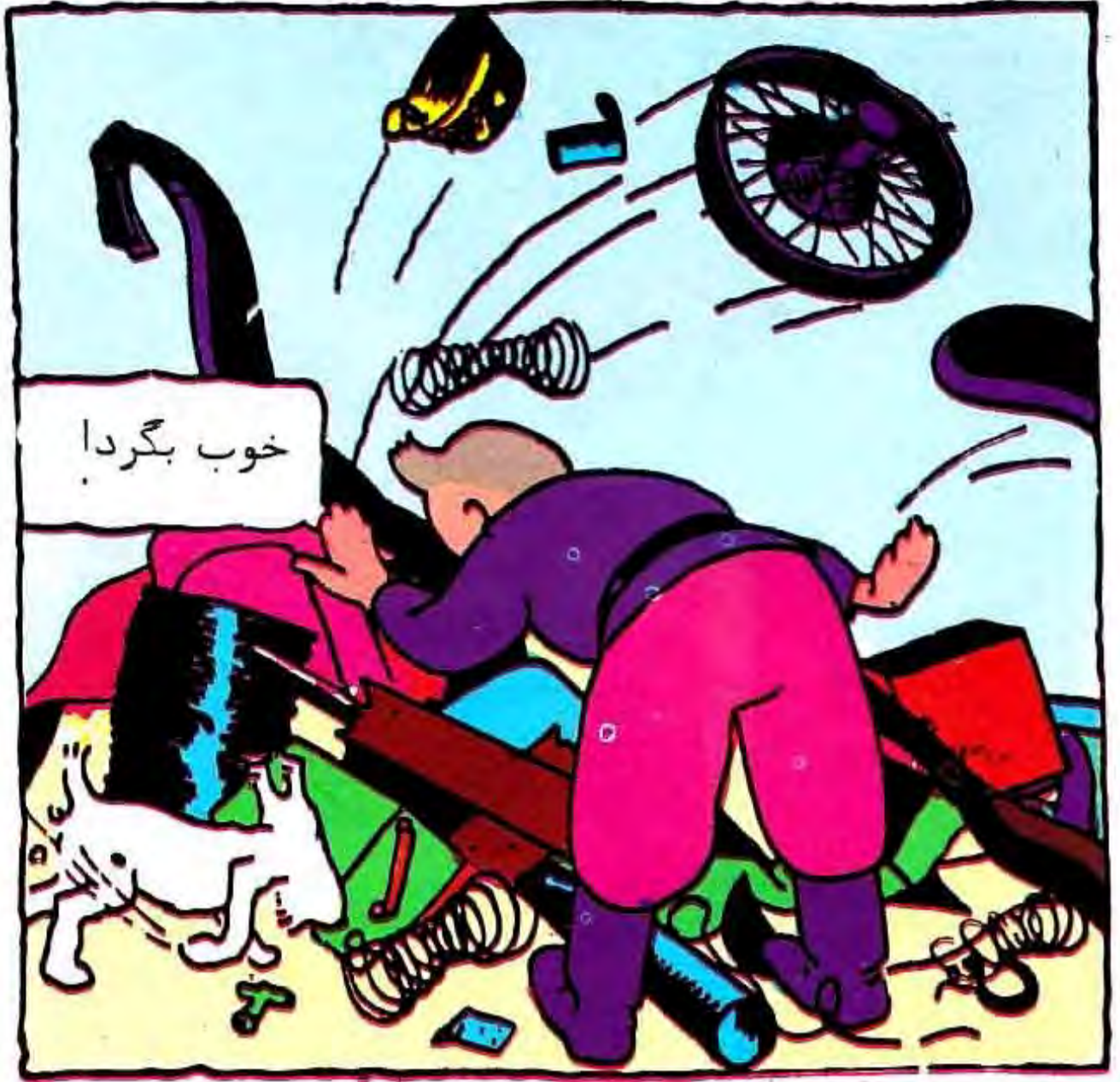


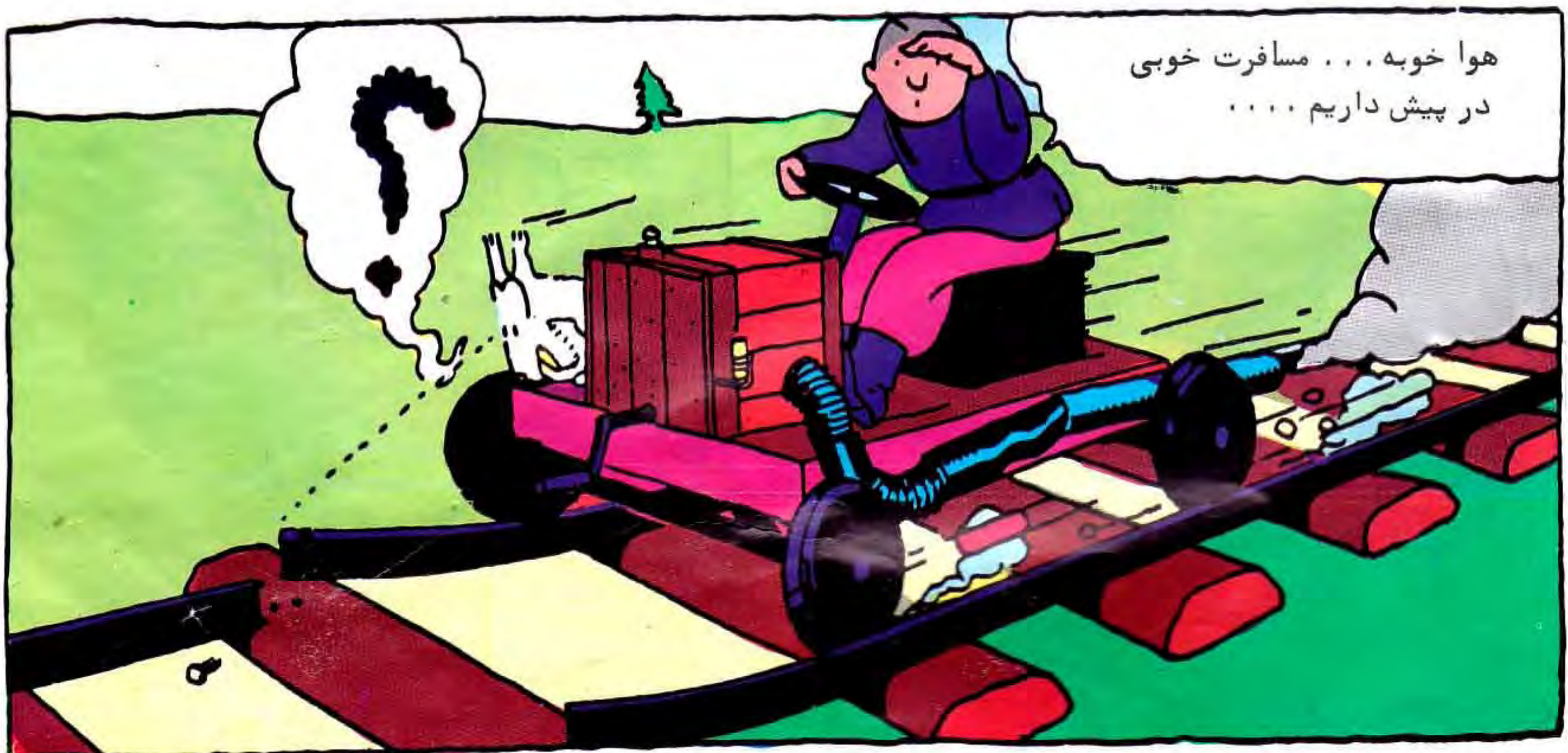
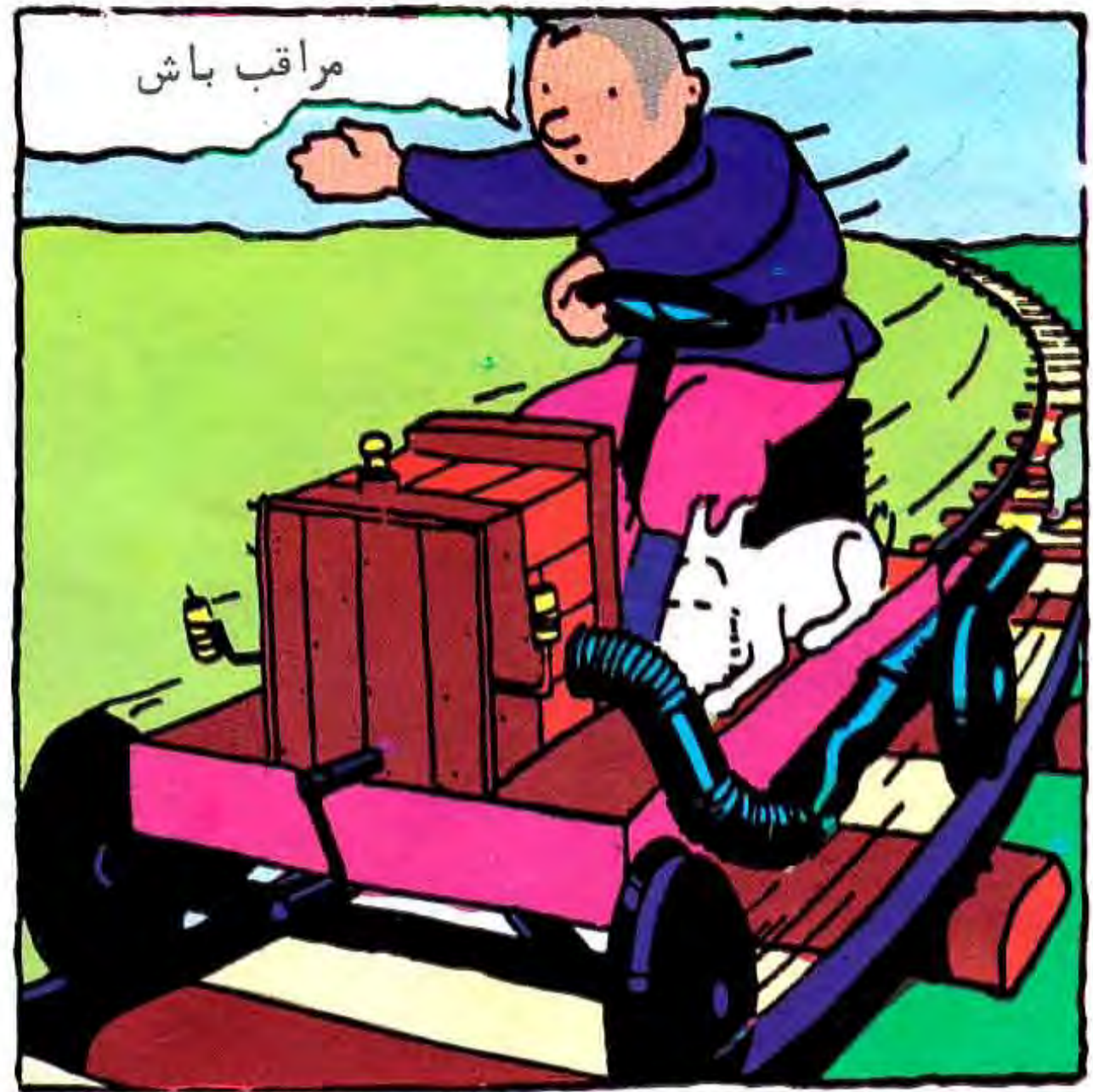
شاید... منم شاید استخوان  
پیدا کنم!

میلو راحتم بذار... باید فکر کنم...  
باید هر طور شده به راه ادامه دهیم.

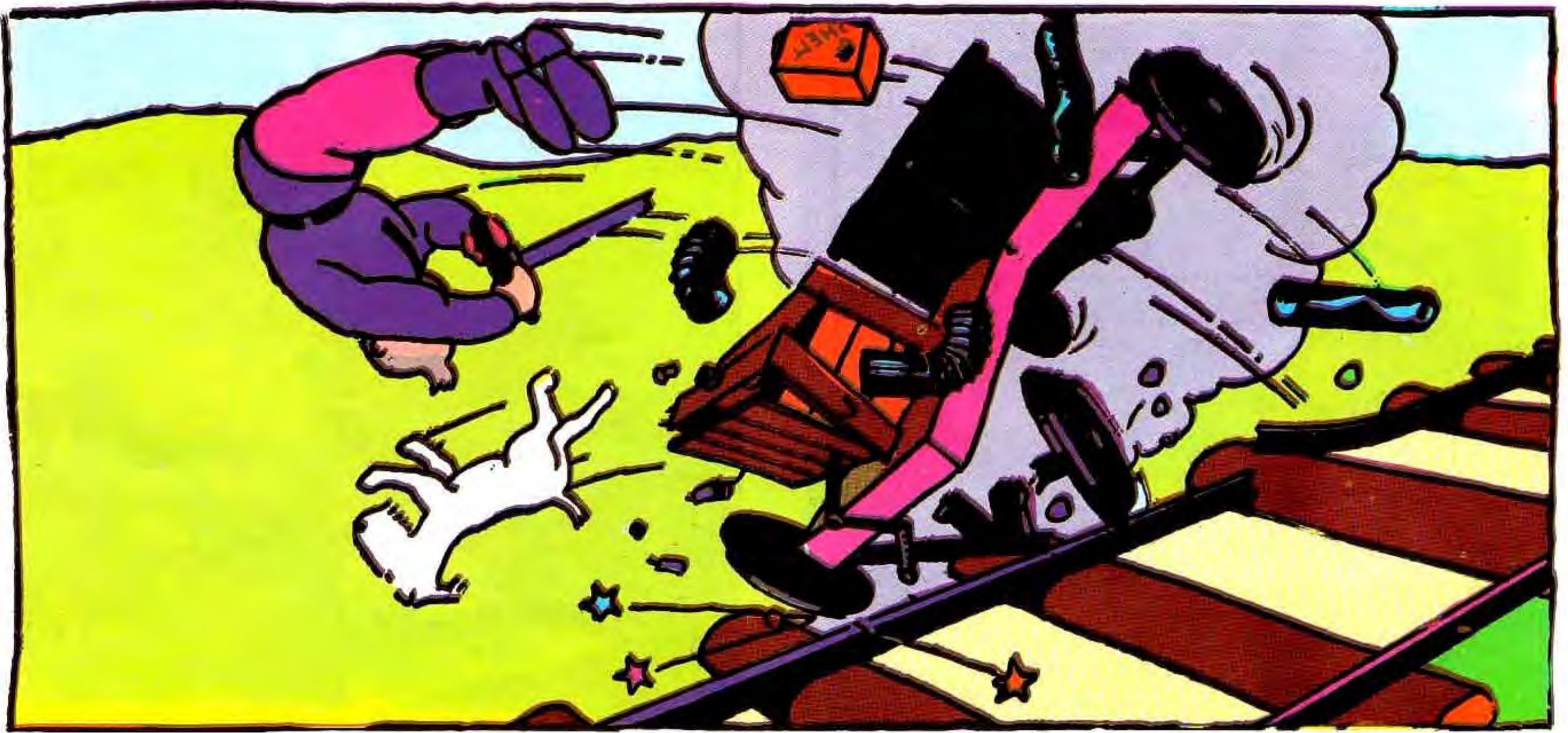


من گرسنم!

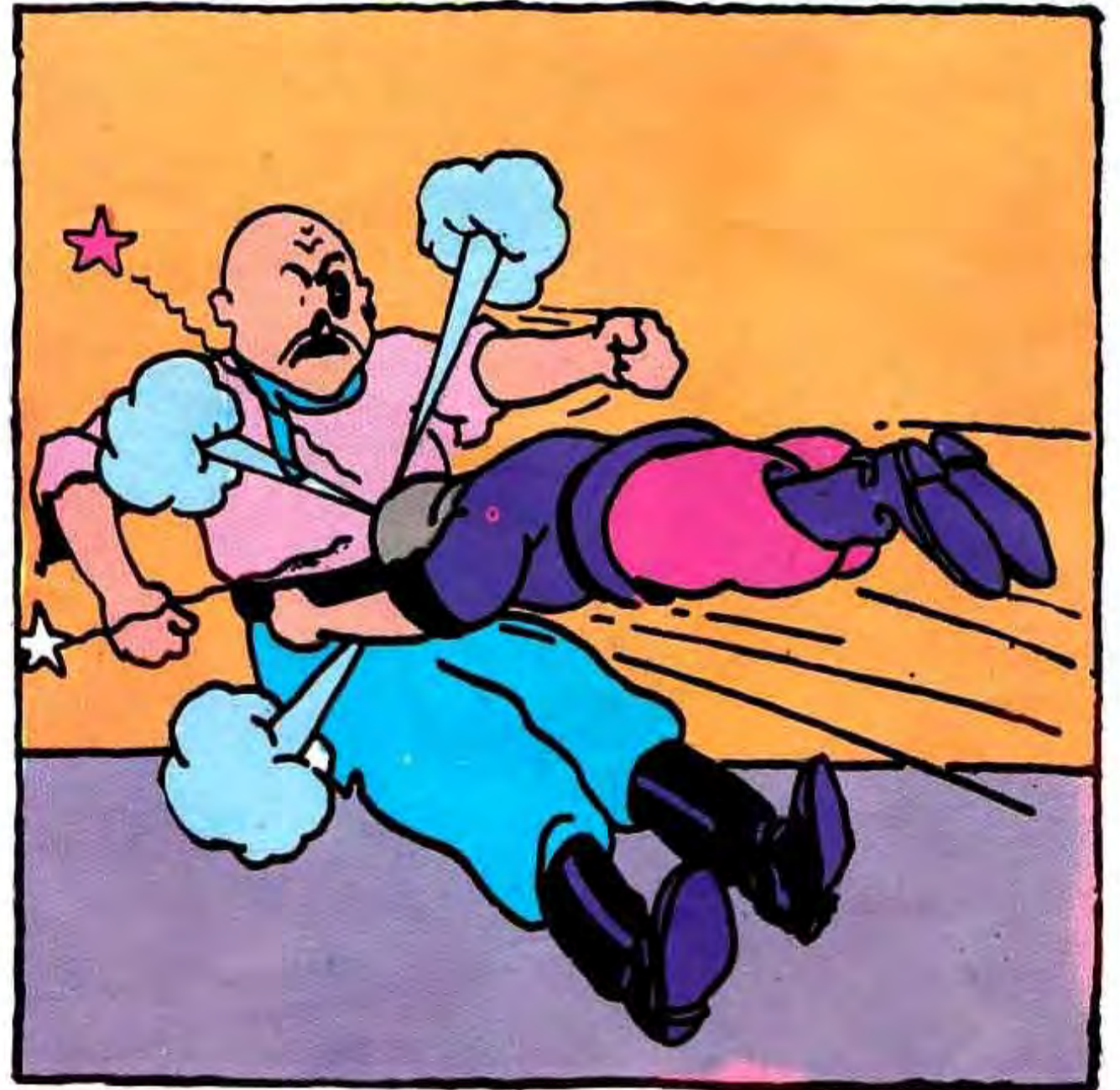
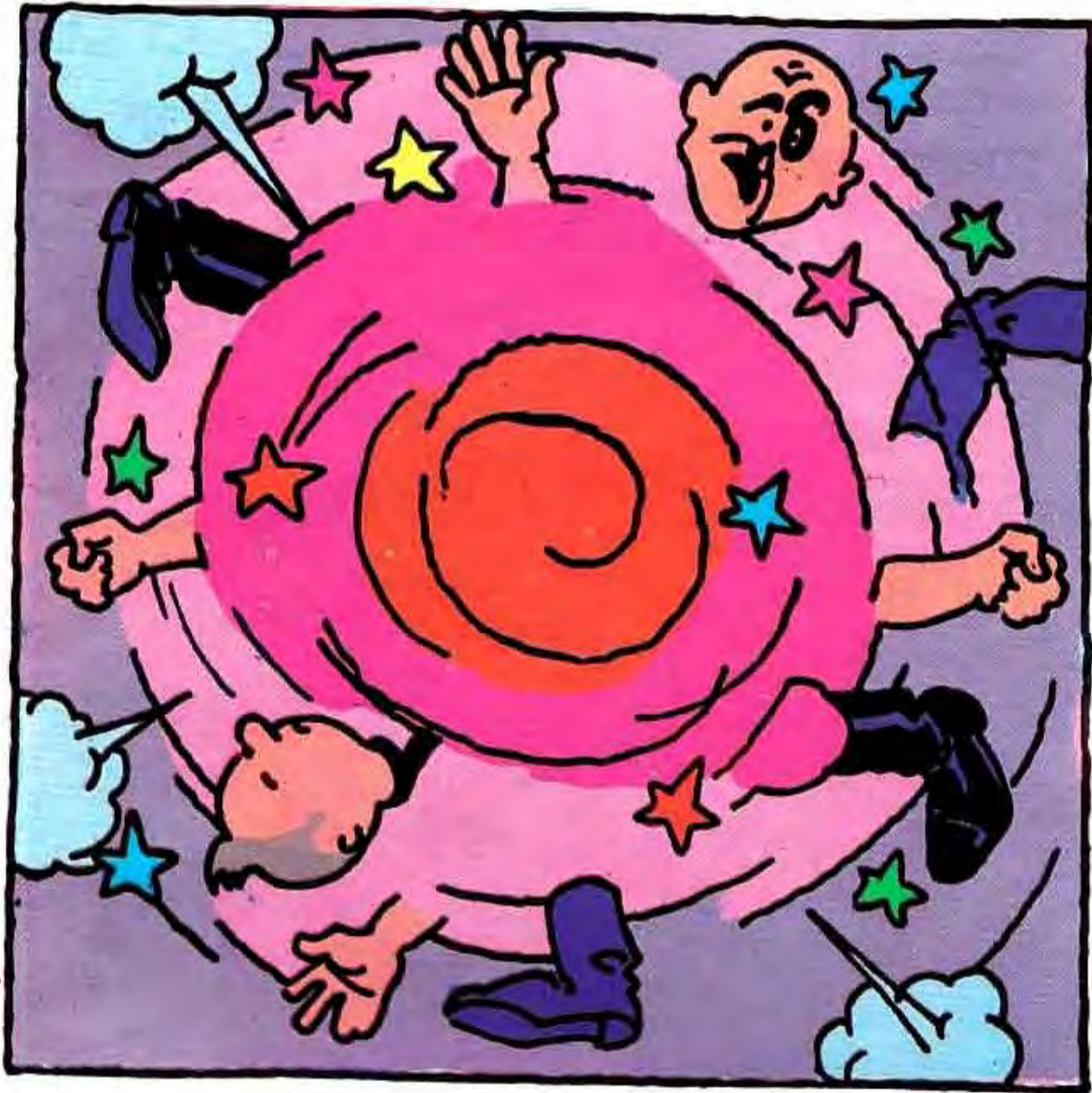
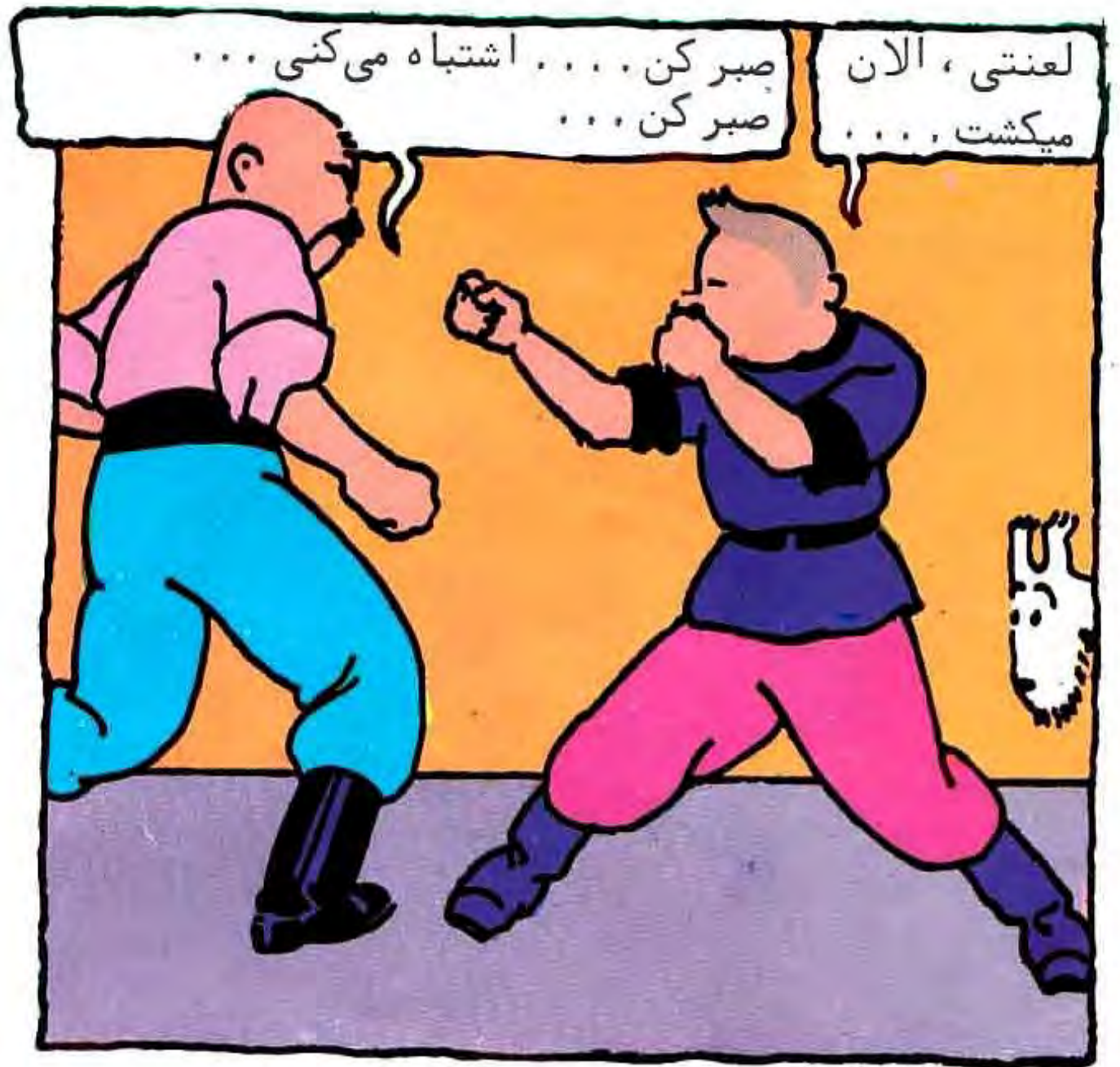


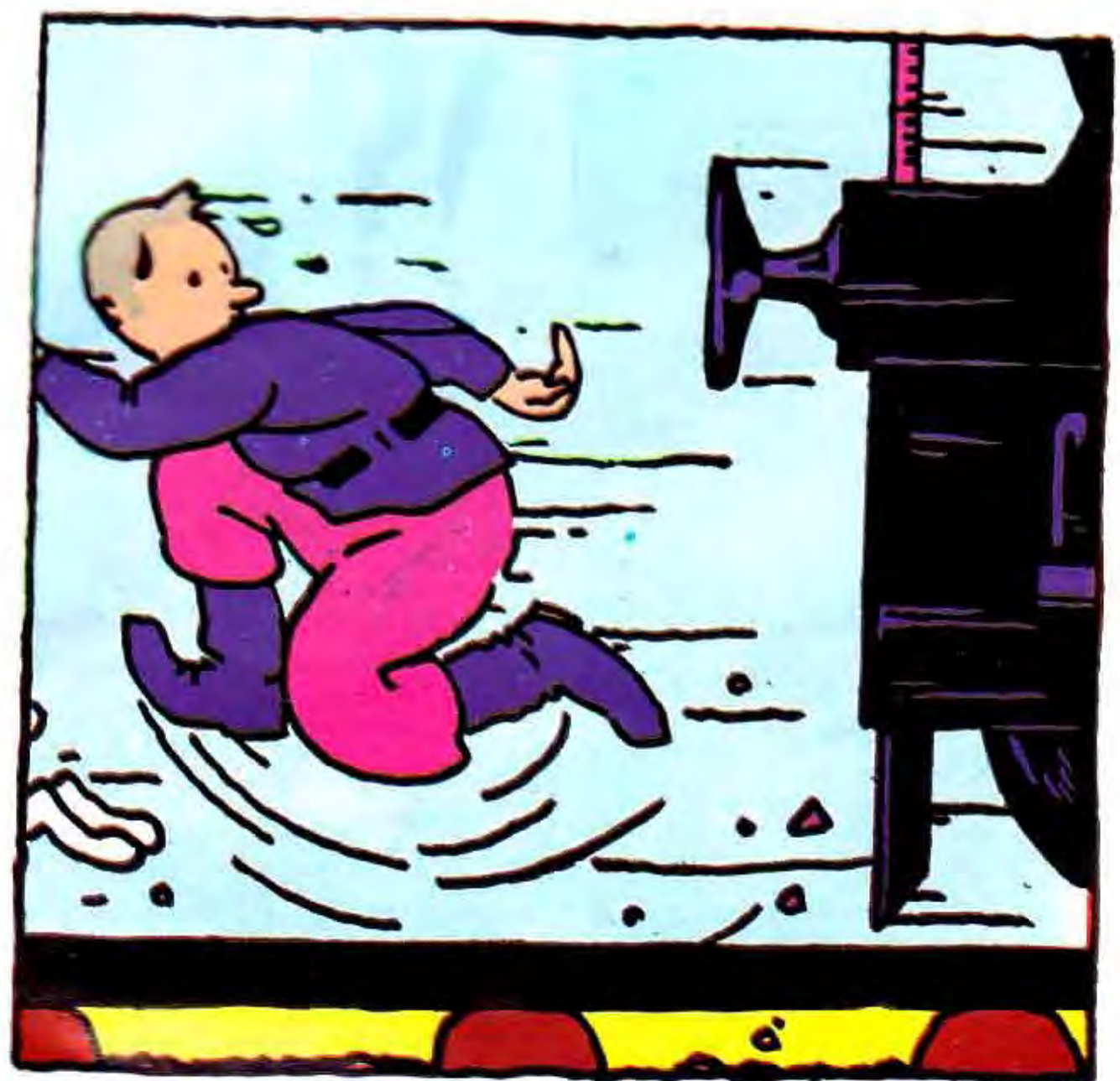
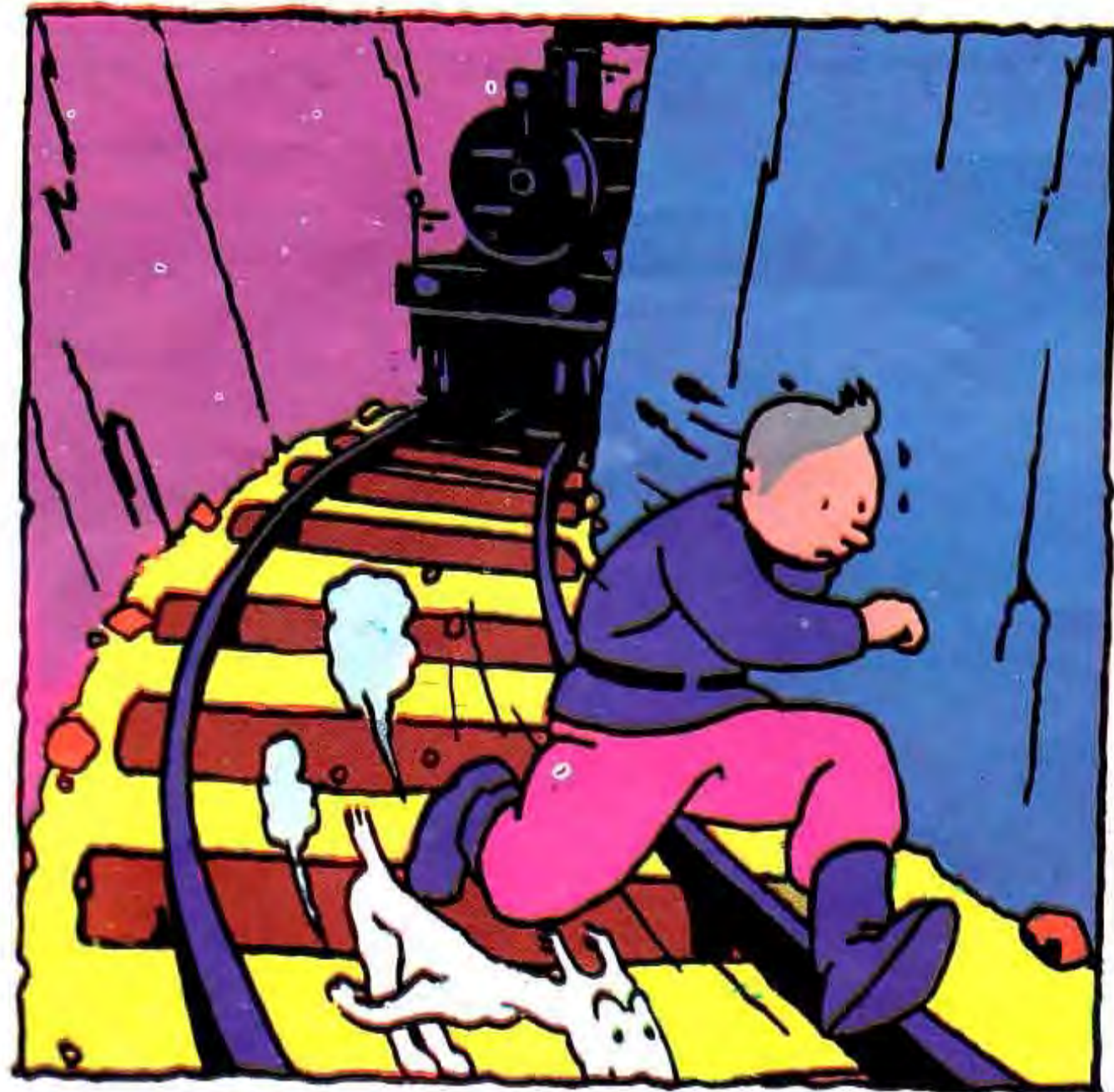






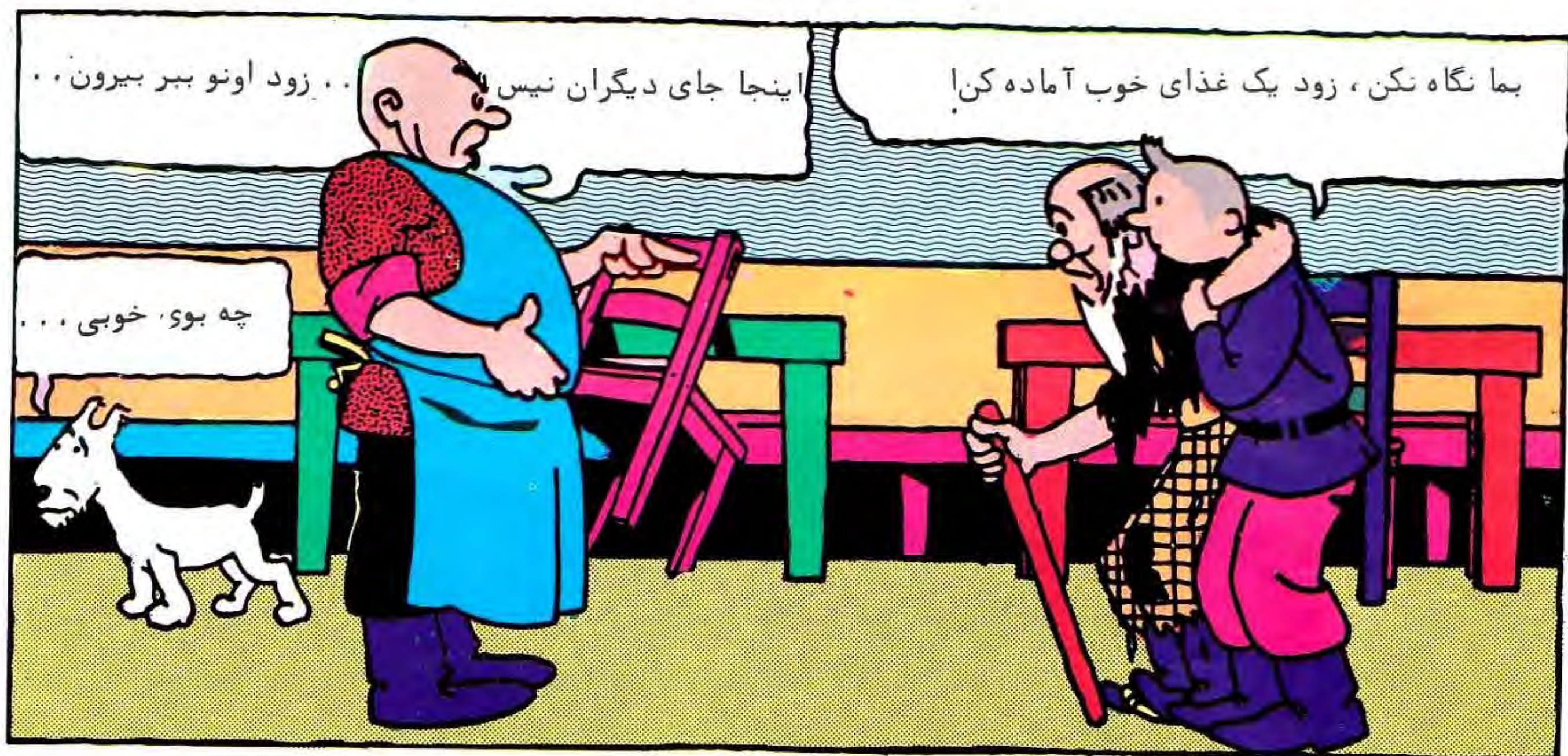
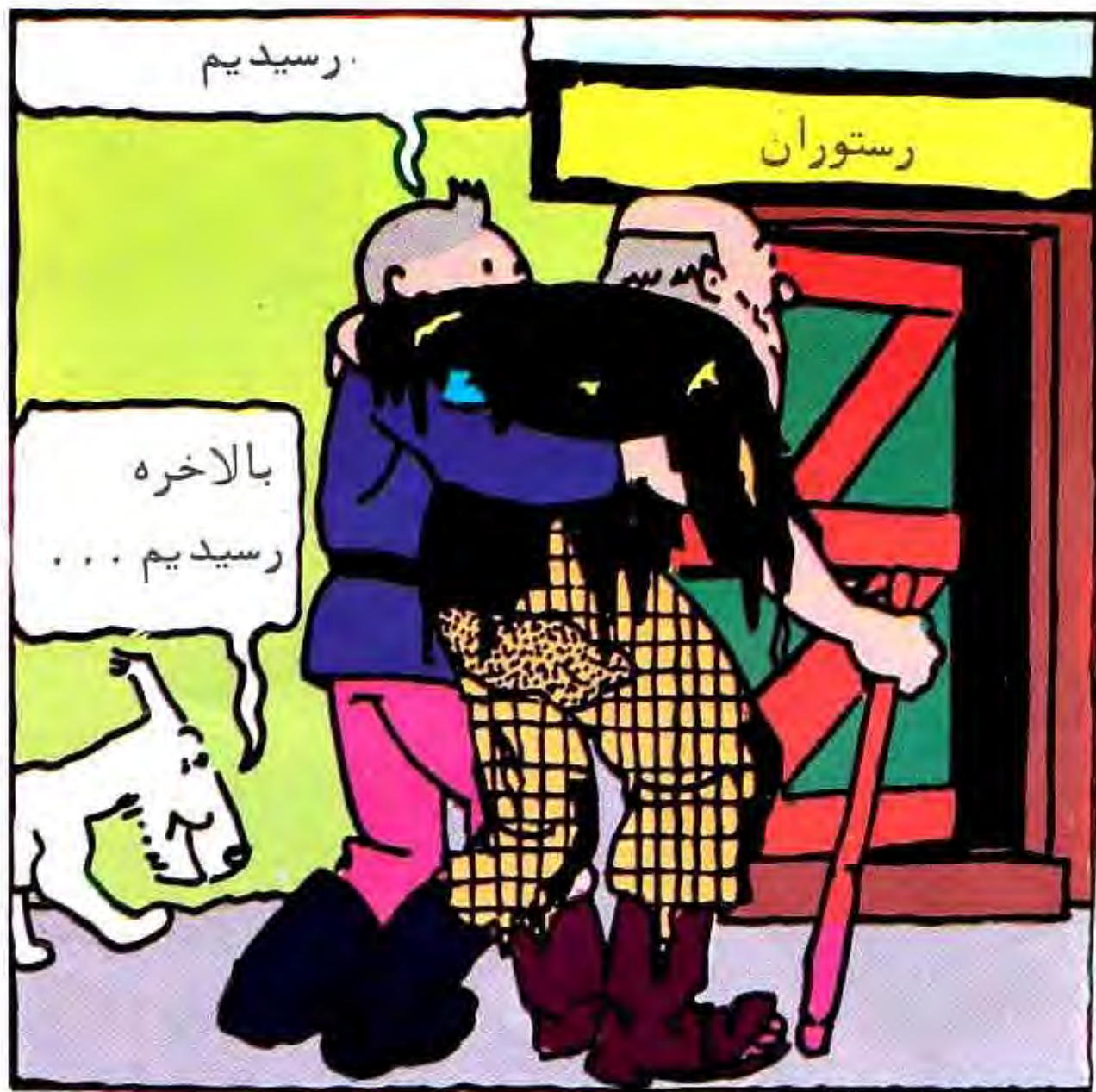


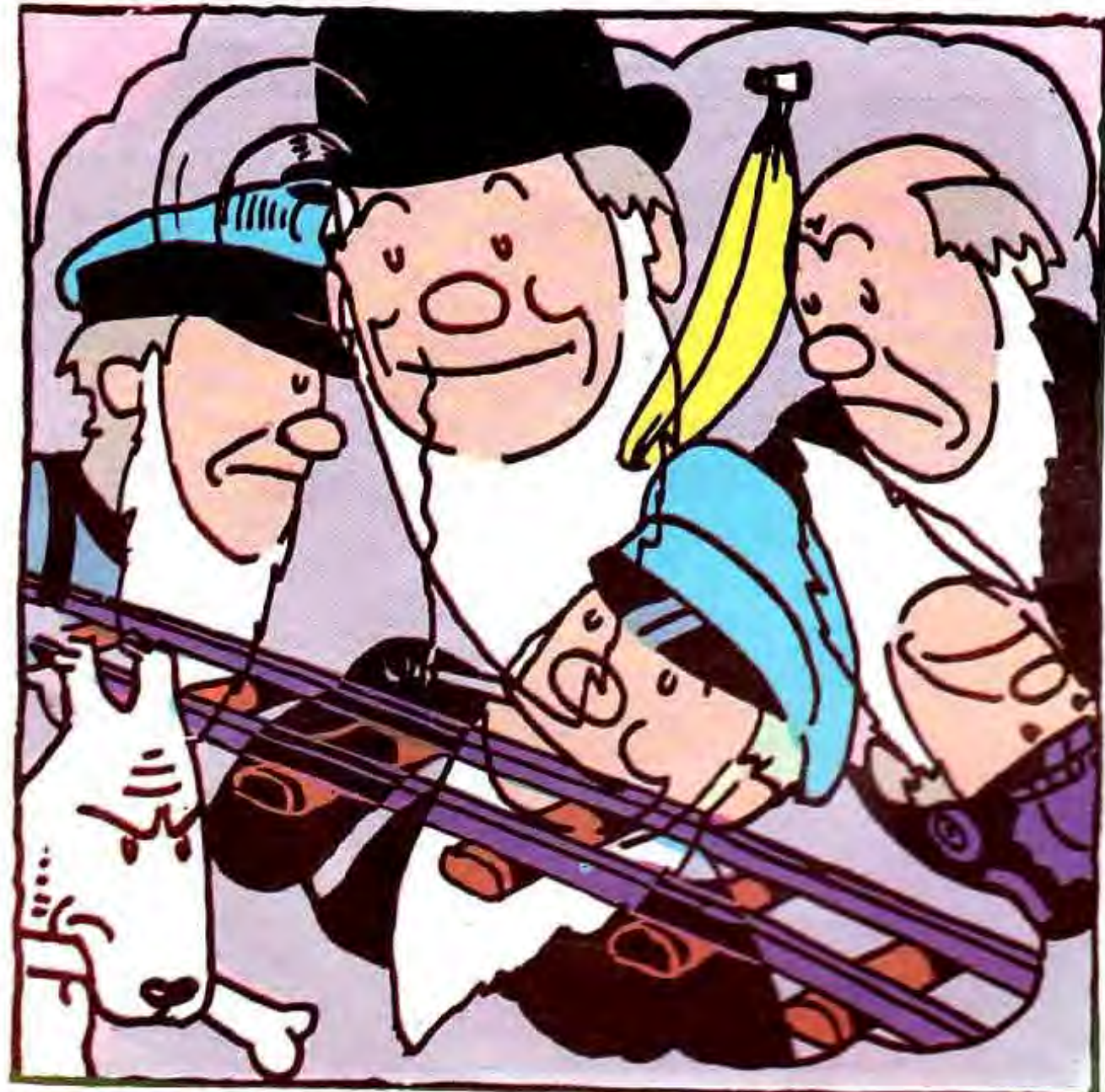






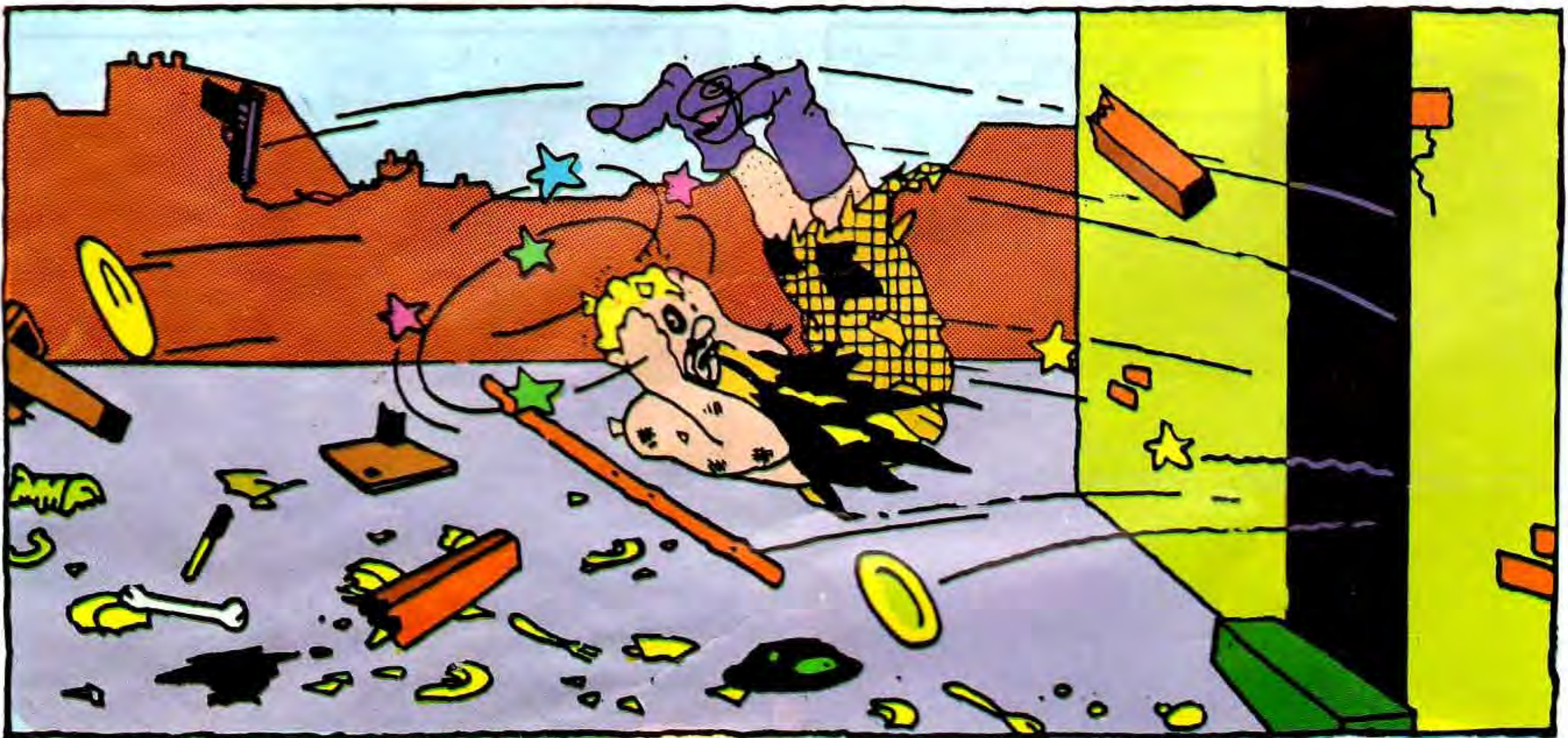
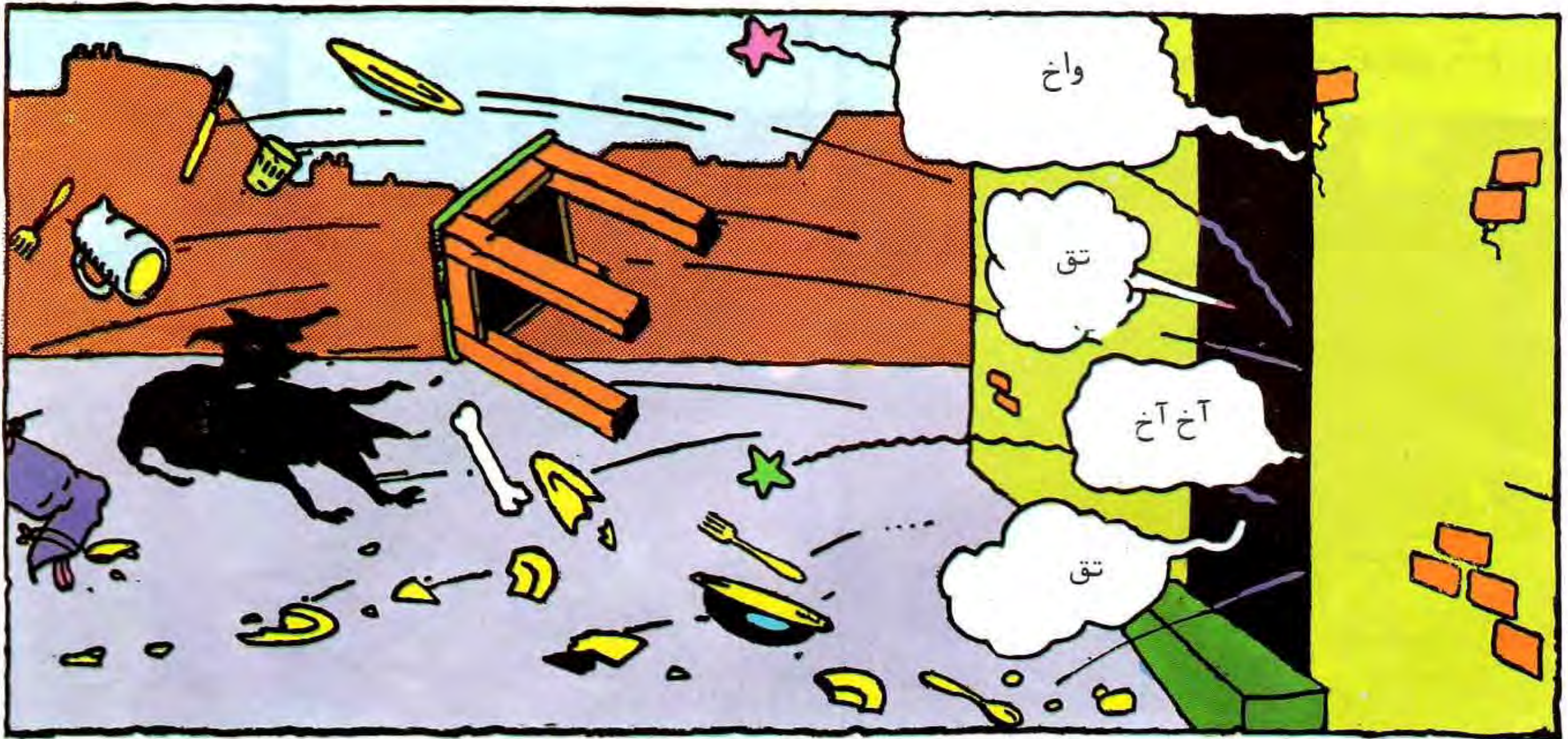






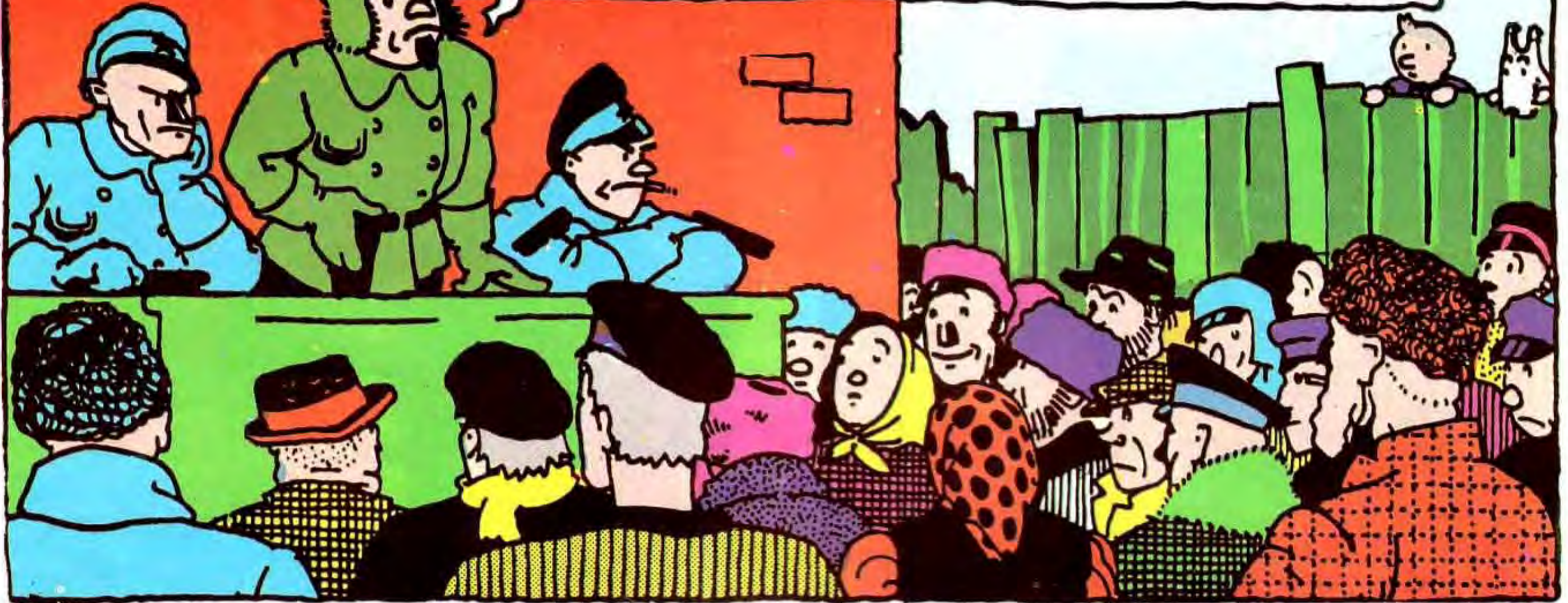




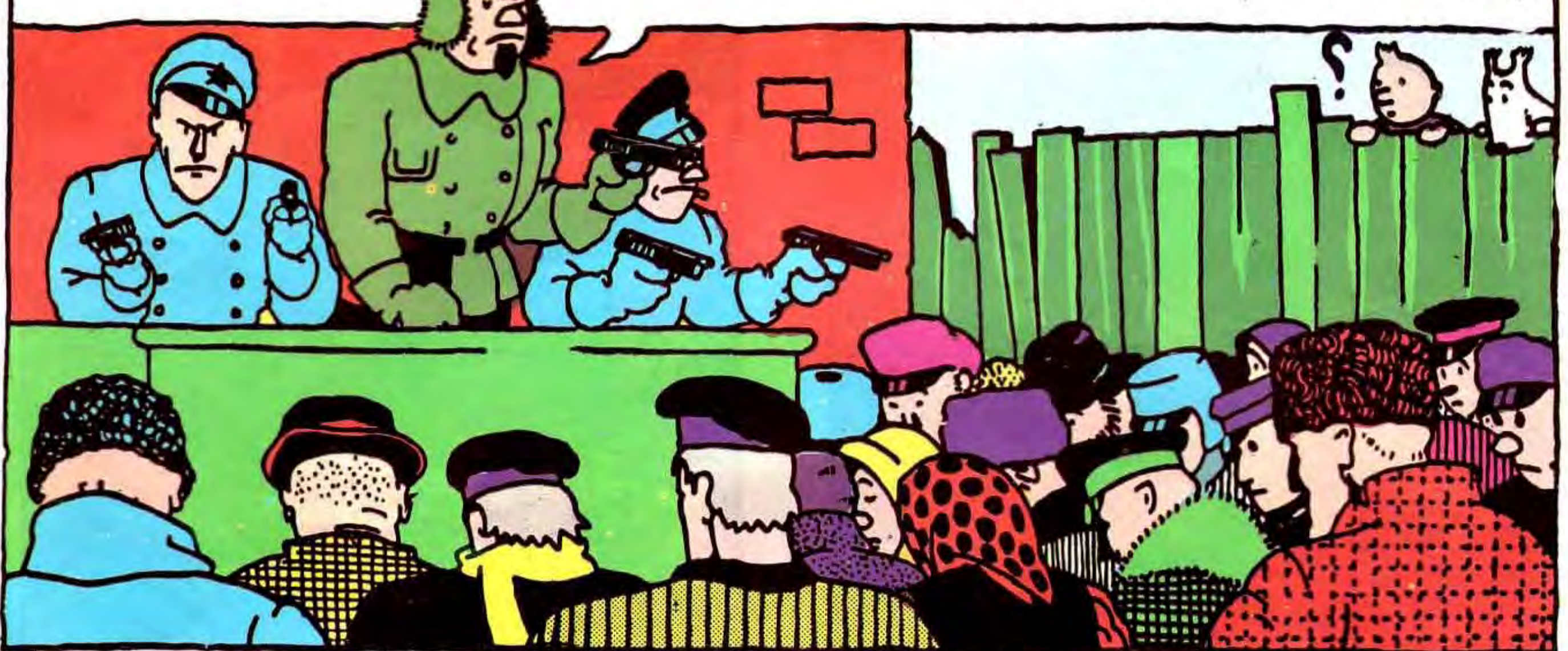




دوستان ما سه قهرست داریم . . . . یکی از آنها مربوط به گروه آلكازار است . چه افرادی با این گروه مخالف هستن؟

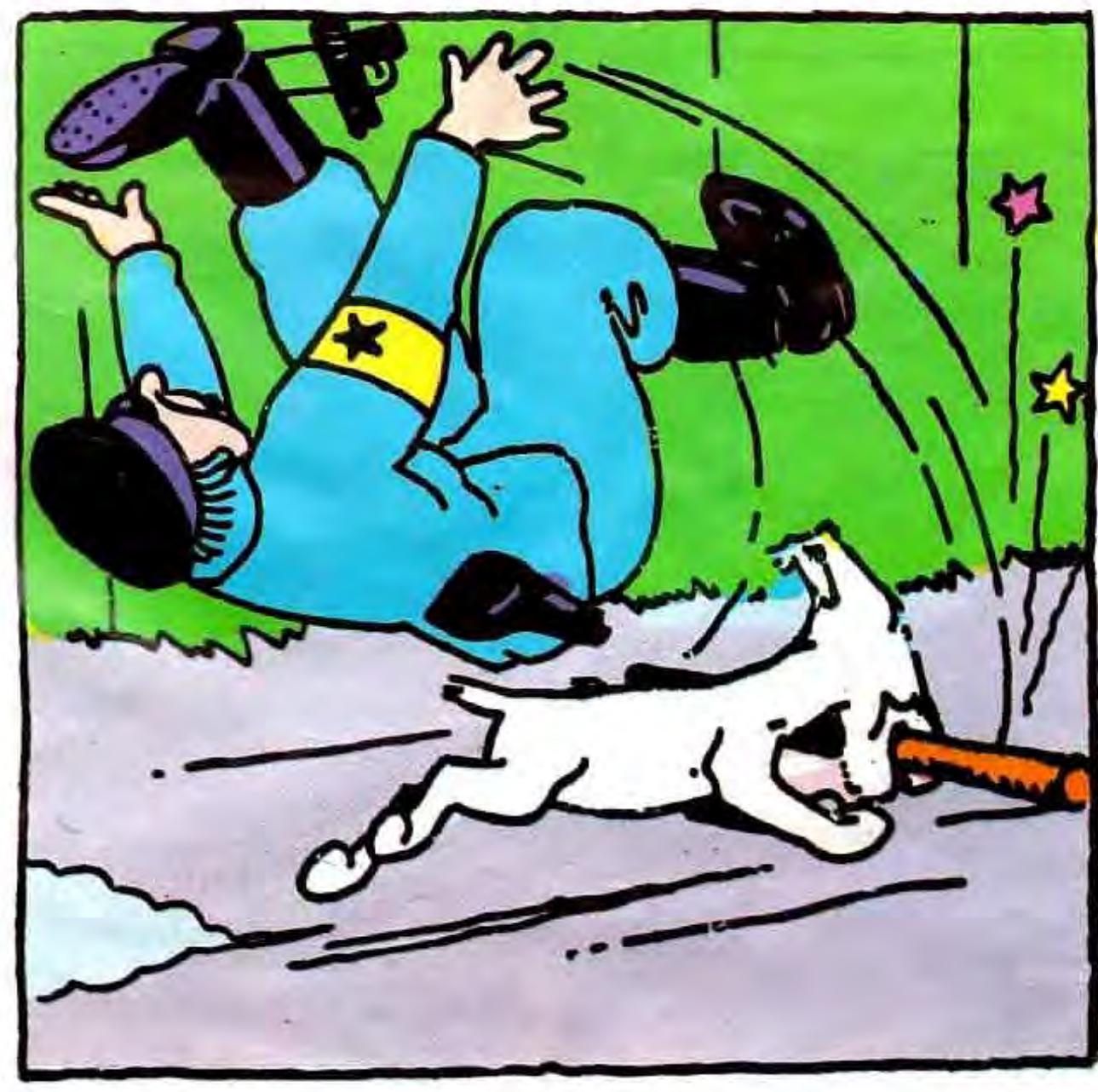
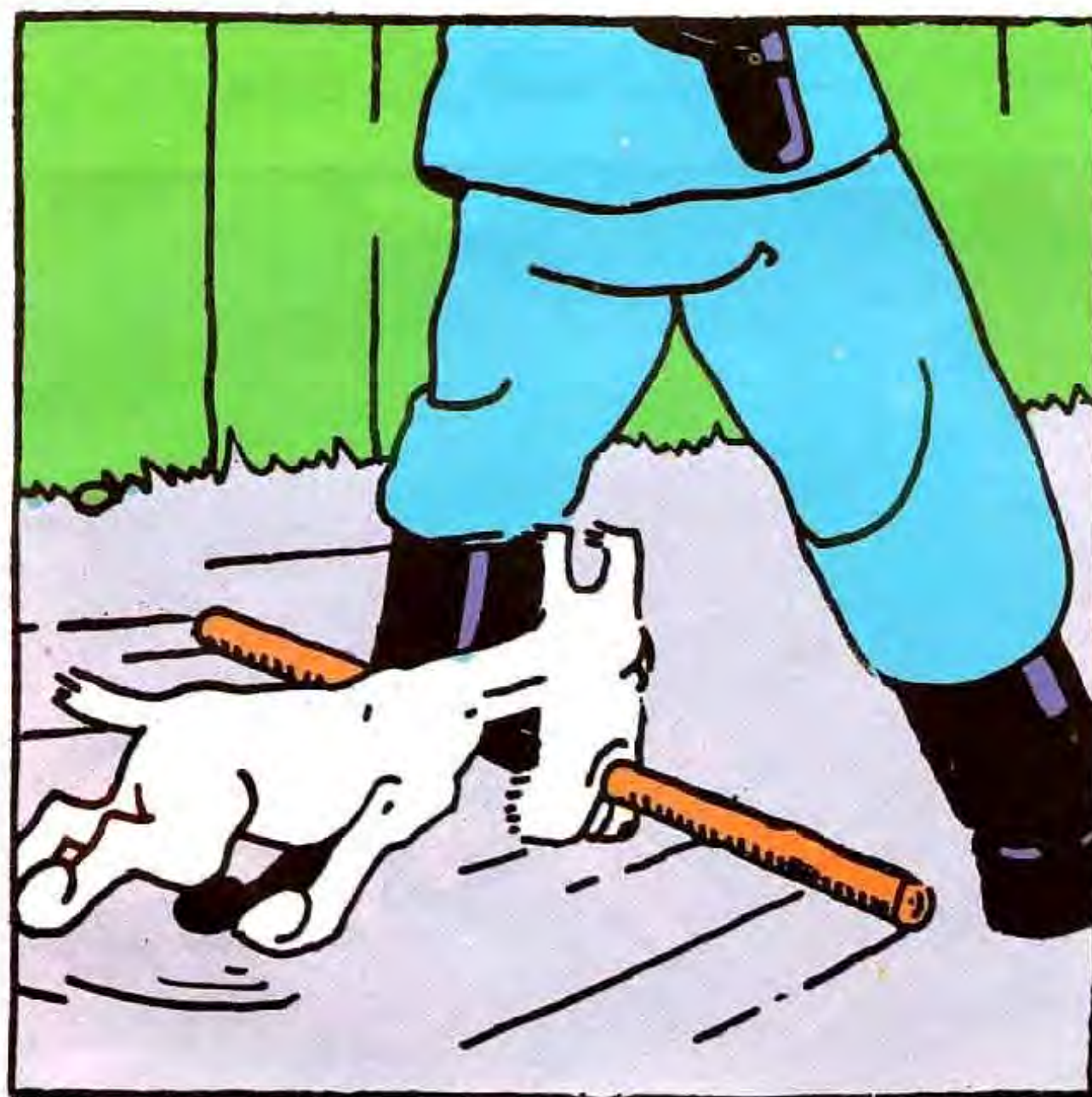


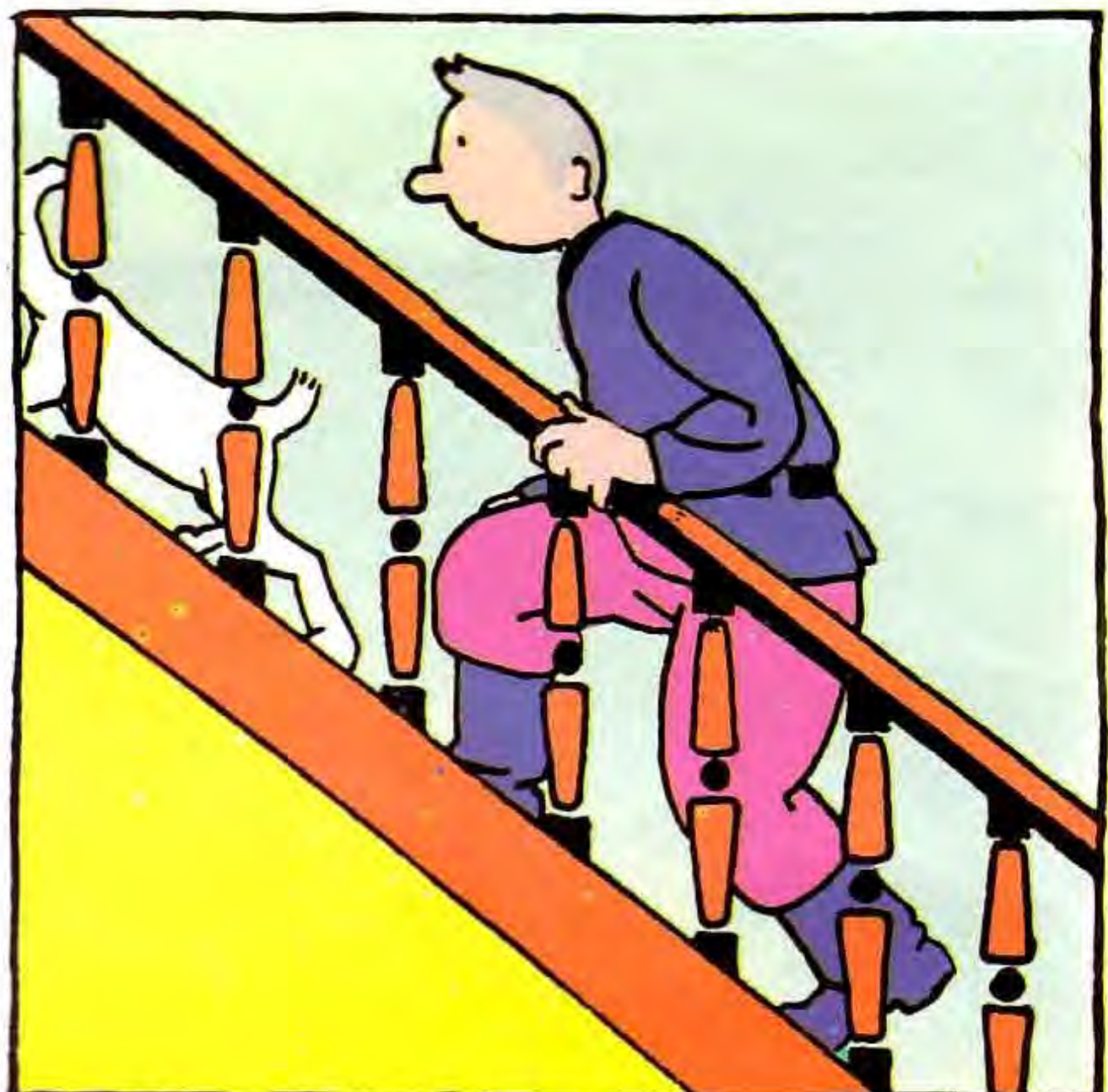
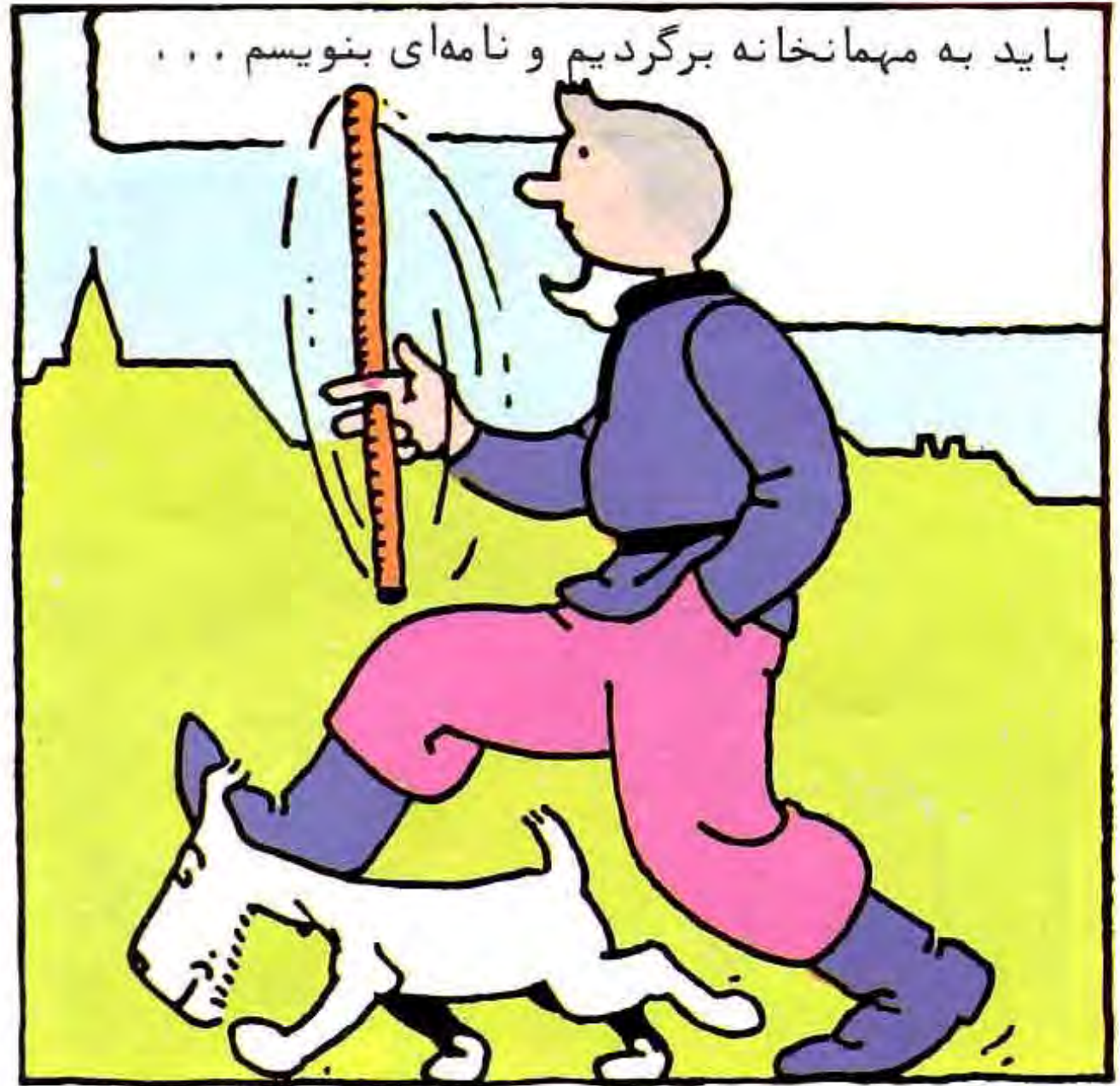
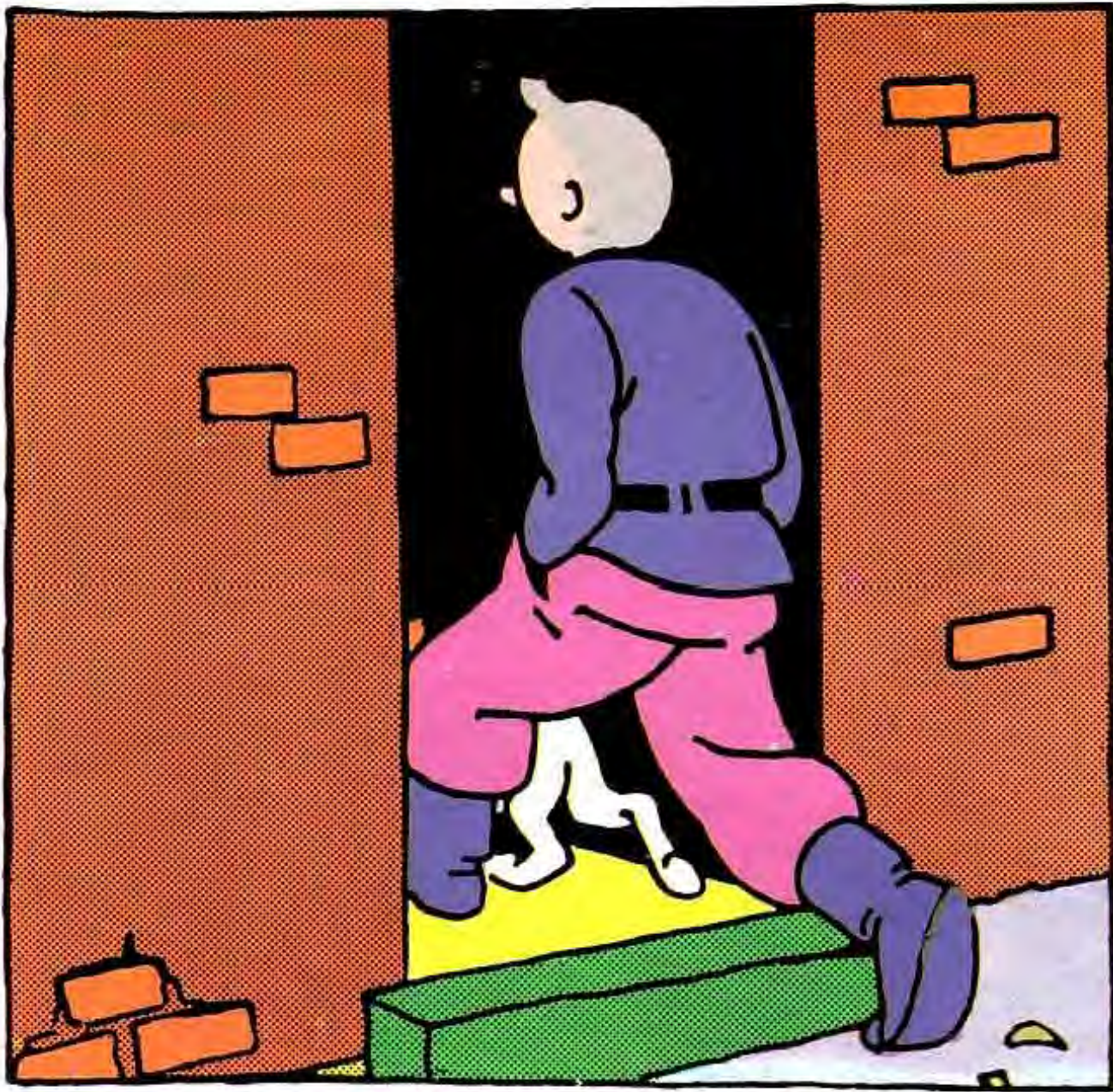
افرادی که مخالف هستن دستهایشان را بلند کنن . خوب چه کسی مخالف است؟

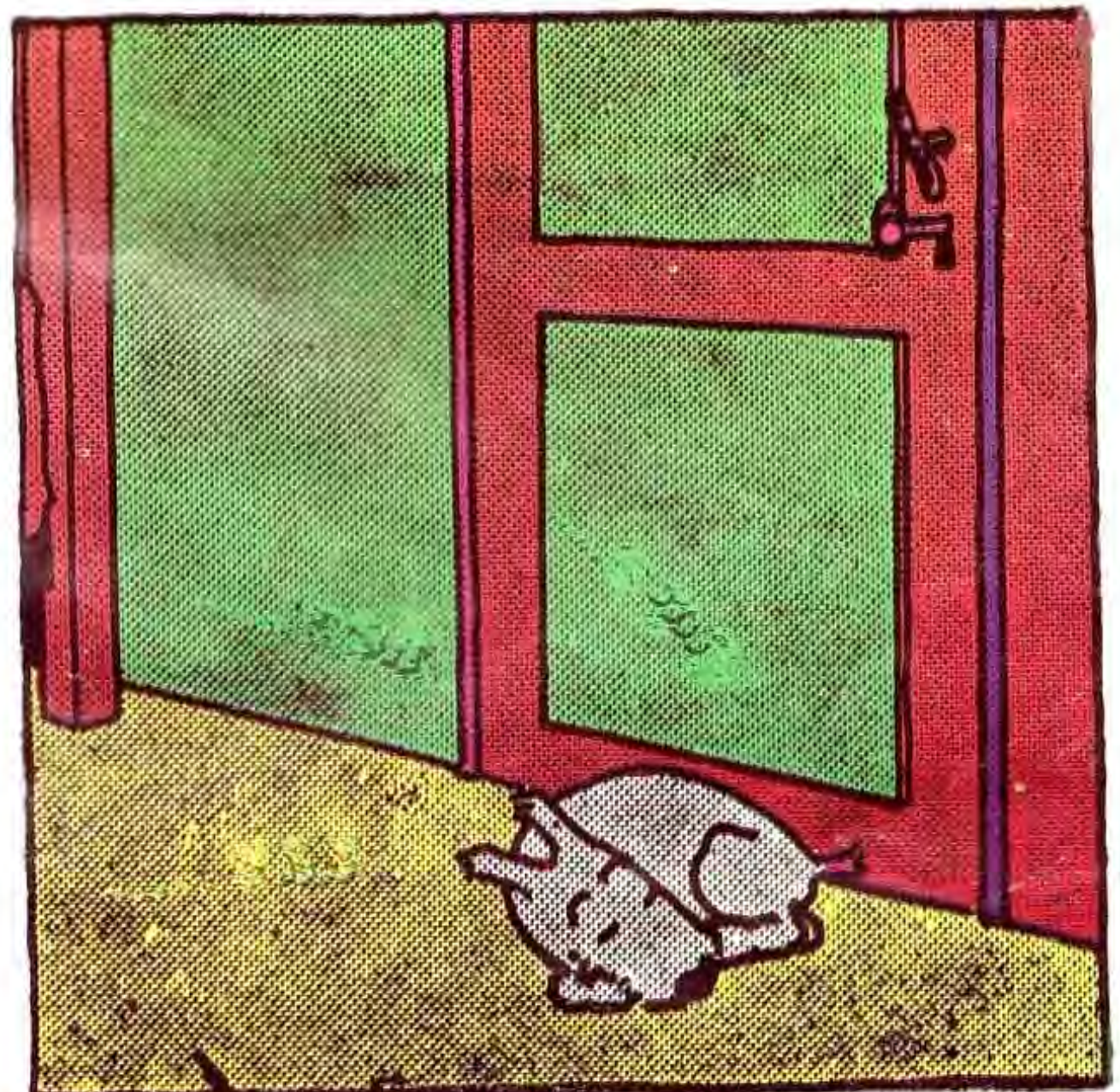


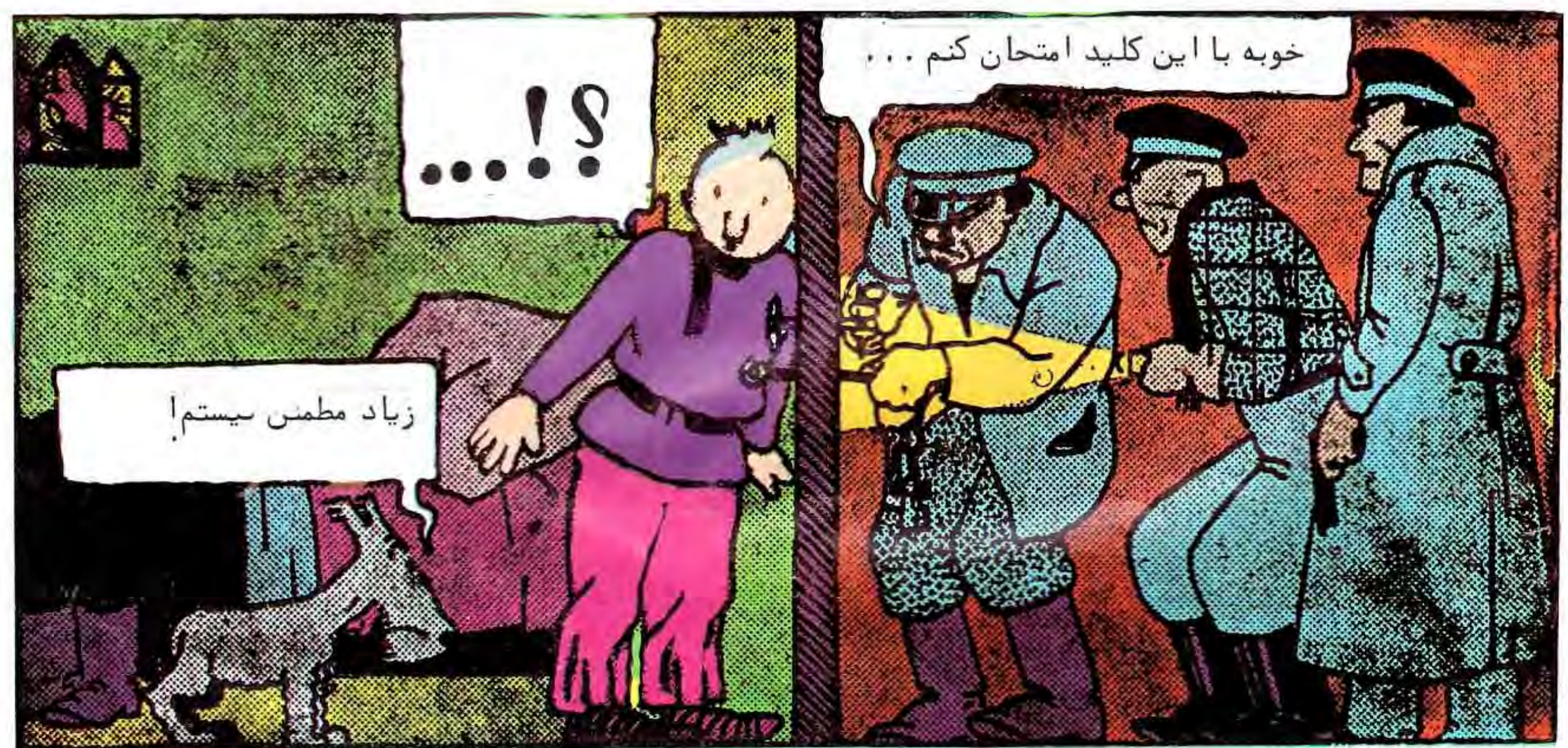
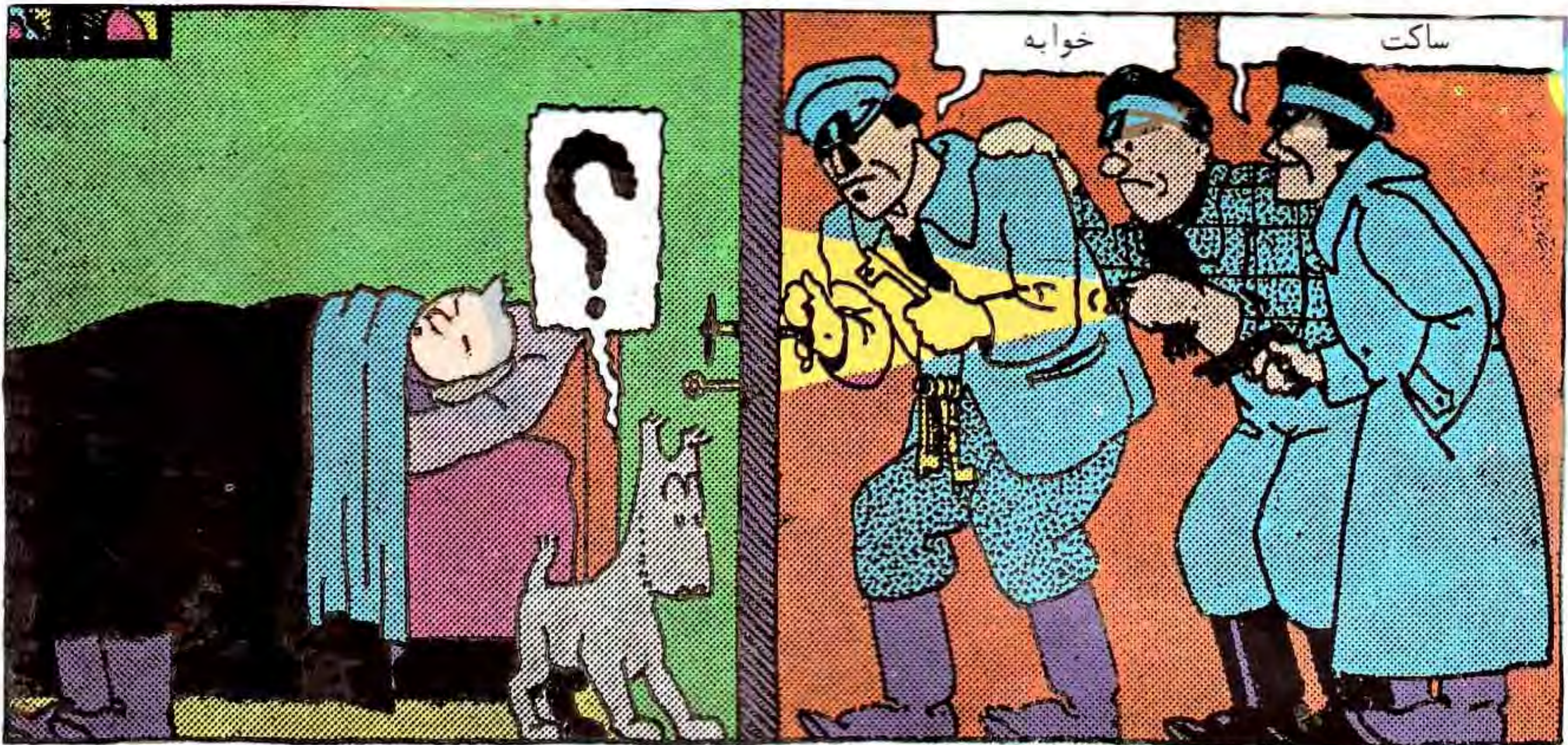
هیچکس؟؟ . . . پس اعلام می‌نمایم که گروه آلكازار برنده شد!



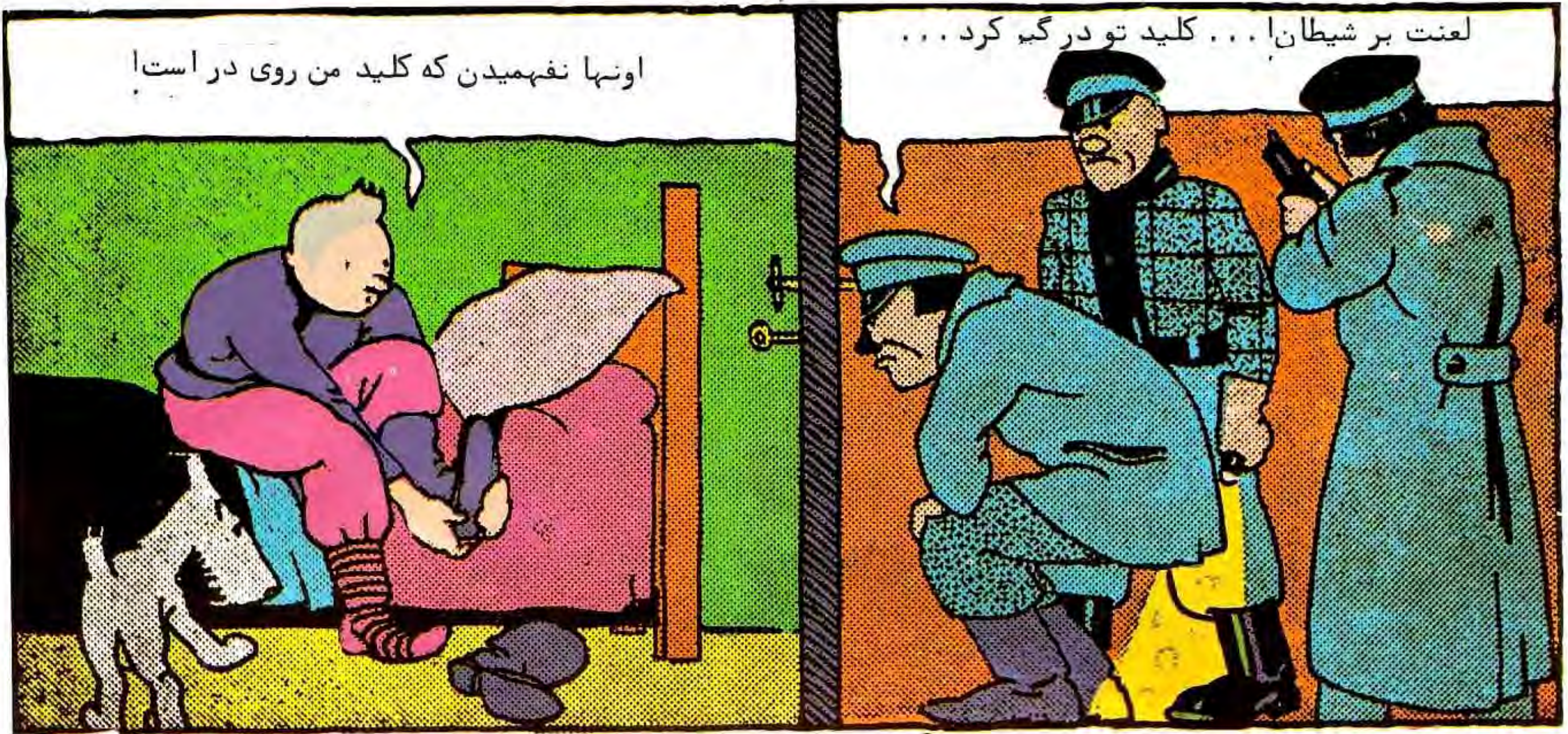






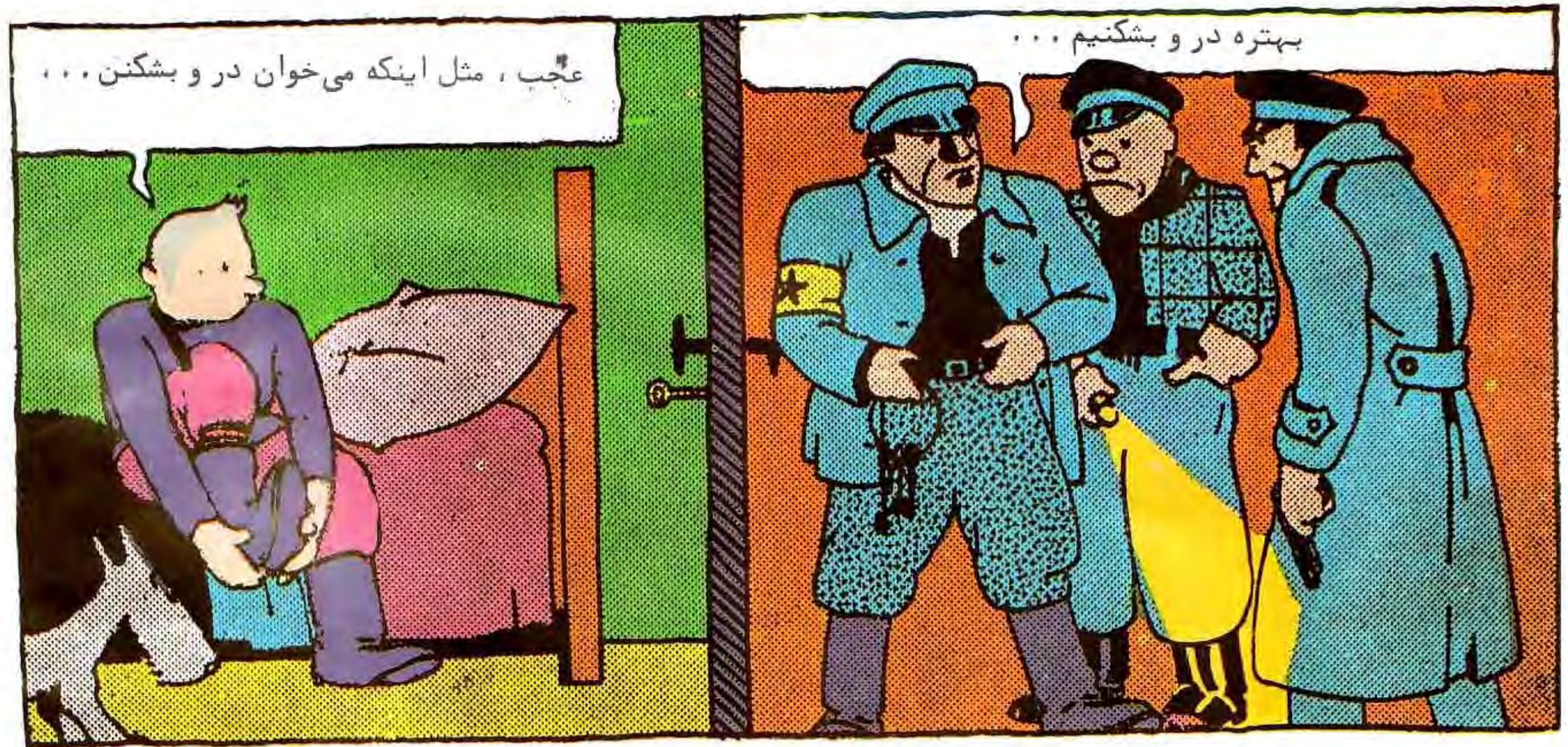






اونها نفهمیدن که کلید من روی در است!

لعنت بر شیطان! ... کلید تو در گم کرد ...



عجب، مثل اینکه می‌خوان در و بشکنن ...

بهبتره در و بشکنیم ...

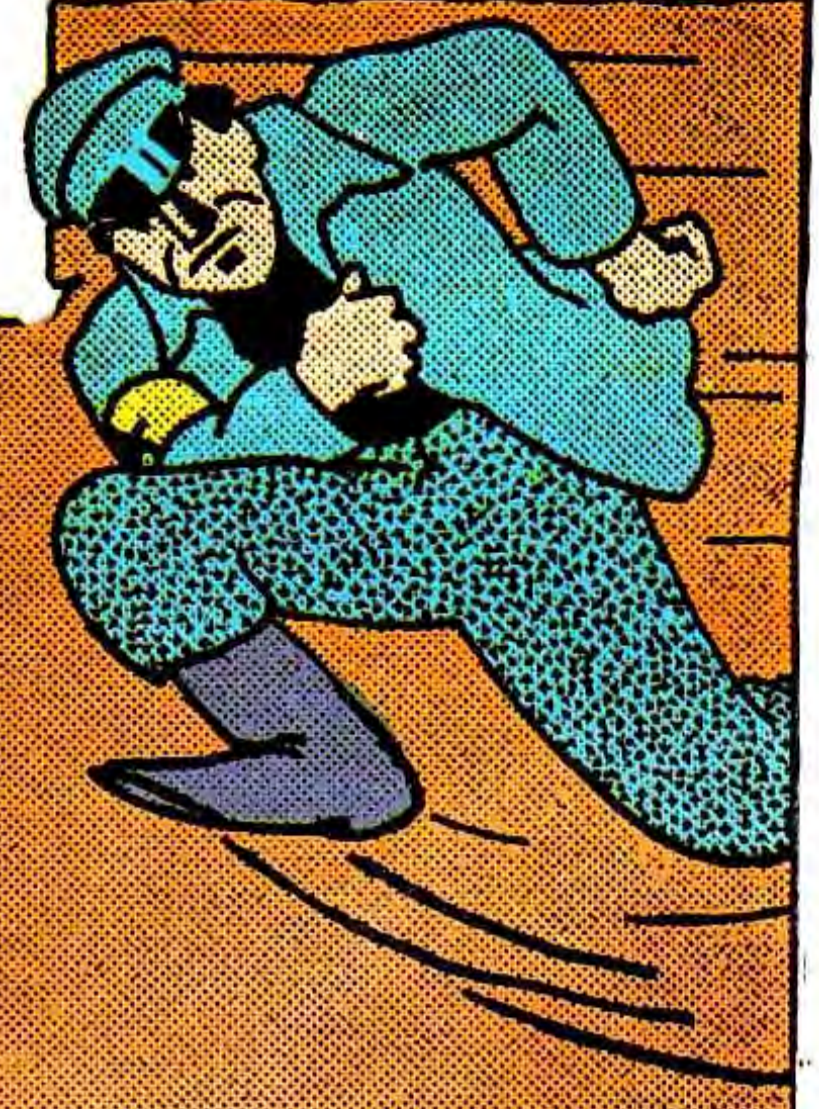


خدای من ... دارن در و میشکنن ...

فکر می‌کنم دیگه  
تونه فرار کنه ...

خوبه بینم کسی زیر تخت نیس!

این مرتبه دیگه موفق میشم ...



یکی داره به سرعت اینطرف میآد ...

تن تن ، آماده باش ...  
اوضاع خوب نیس ...



فقط دیوار میتونه حلوی منو بگیره!



پس بفرمائید تو ... آقا ...

اما ... اما ... تن تن  
مگه دیونه شدی؟

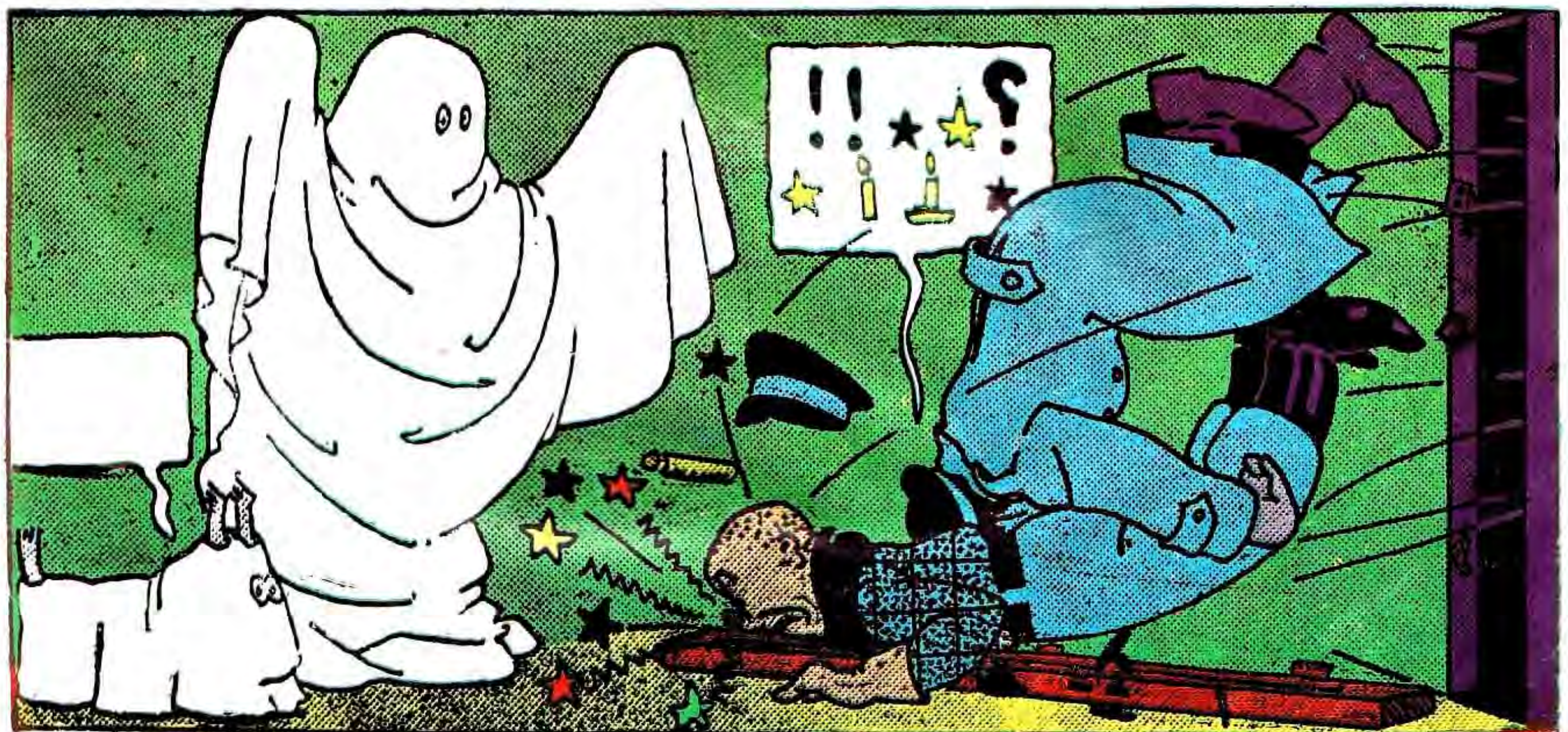


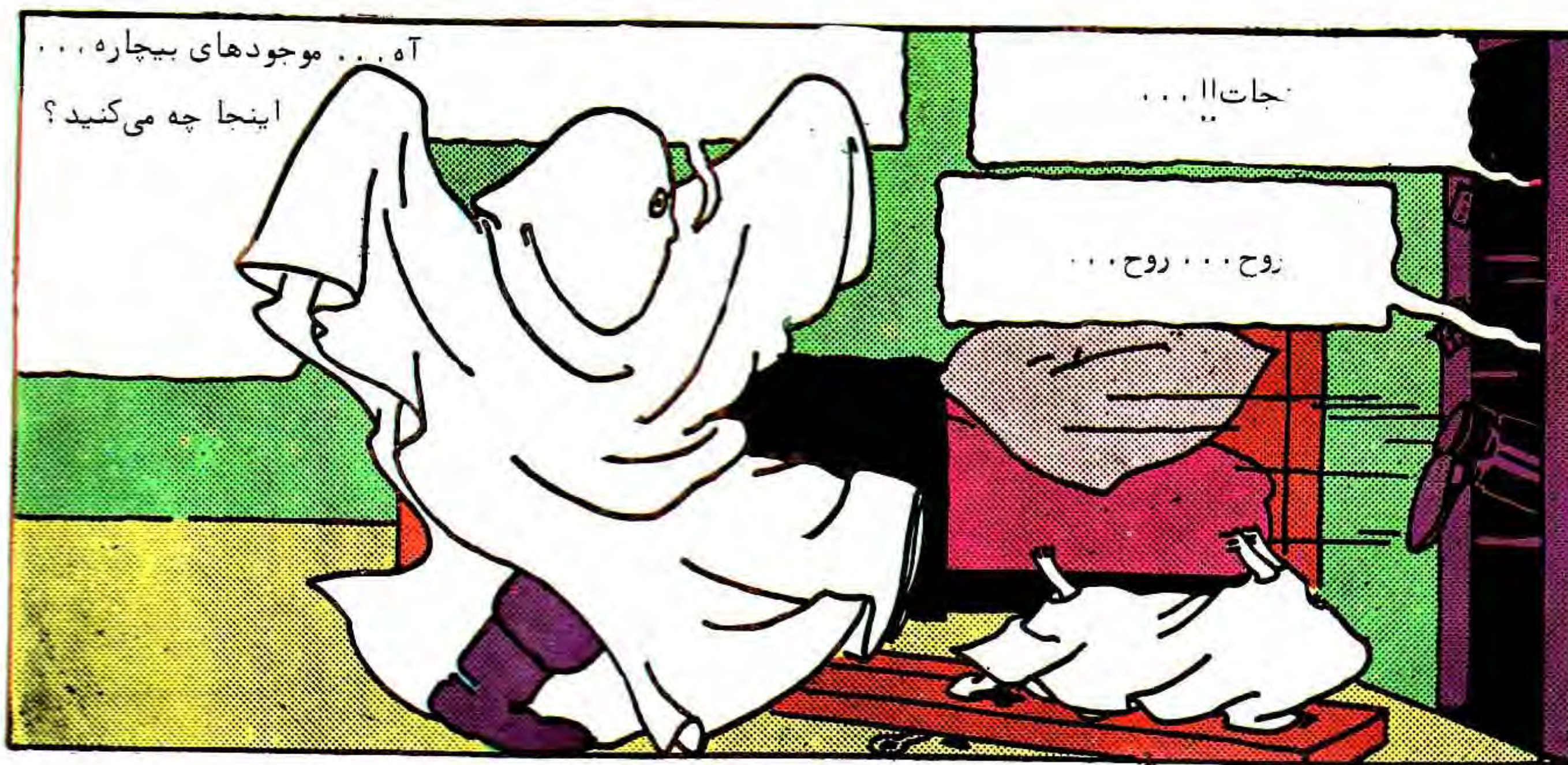
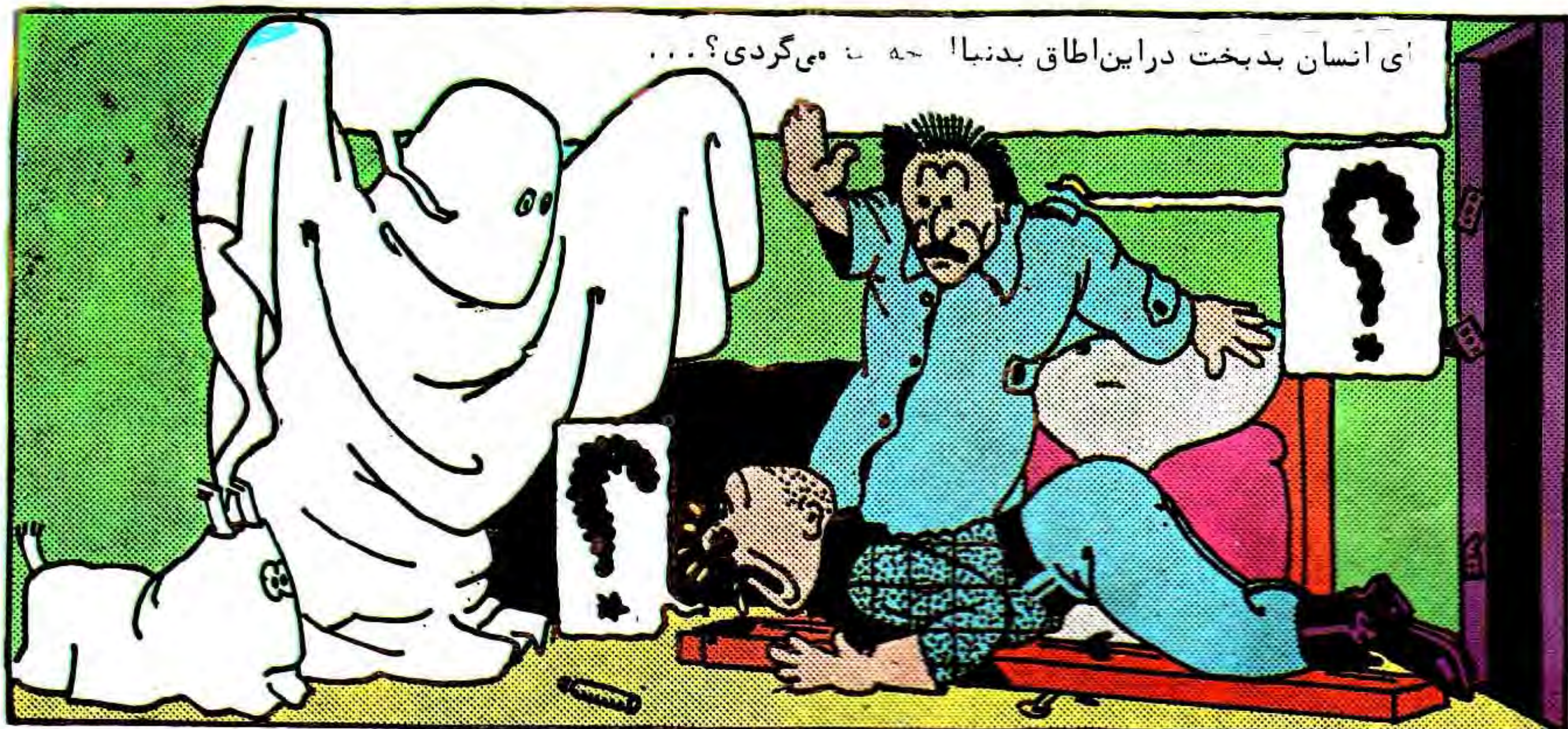
رسیدم ... درهم بازه ...

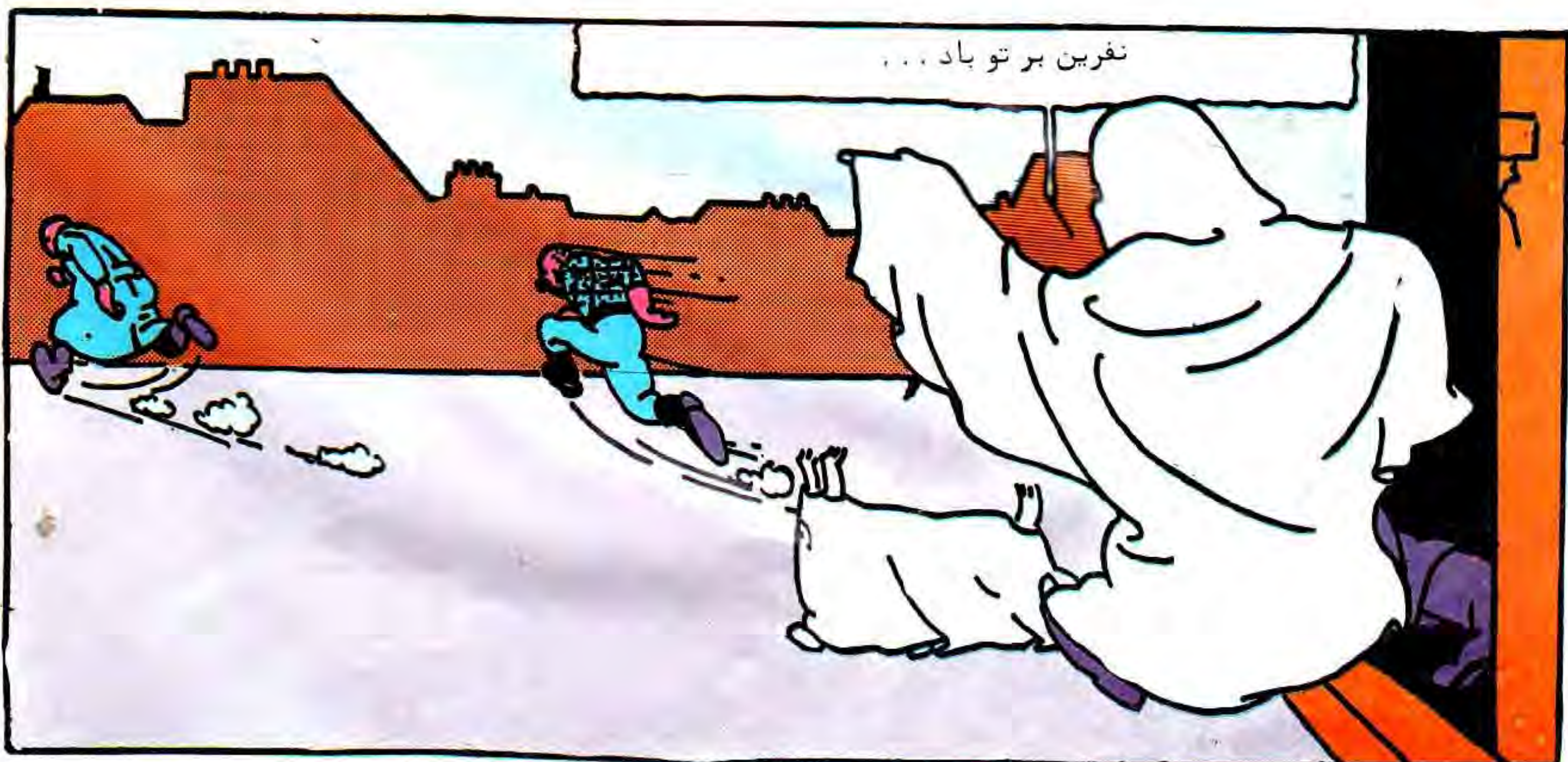
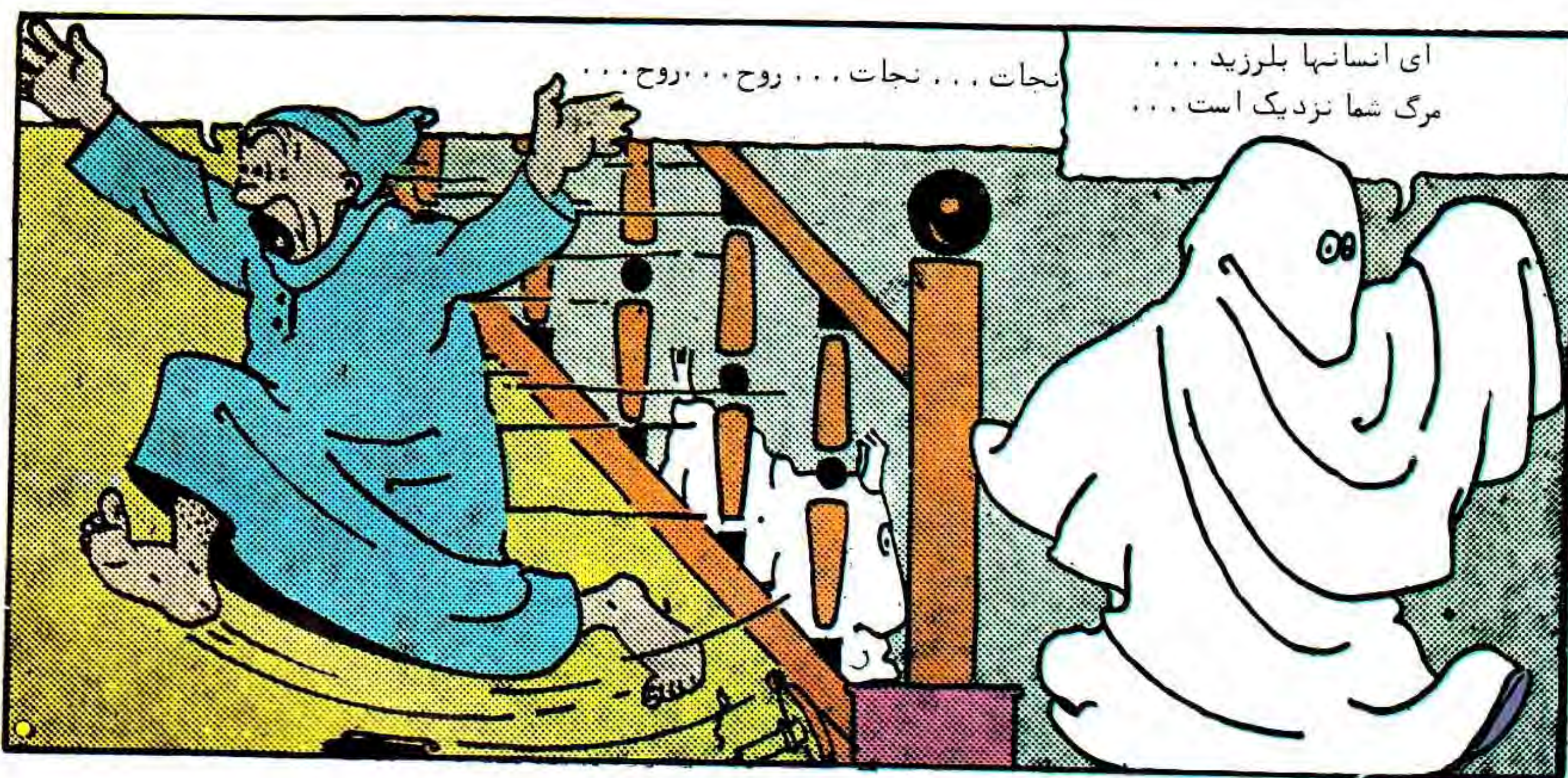


فکر نمی کردم اینقدر با در فاصله دارم ...









حالا راه اورا پیدا کنم



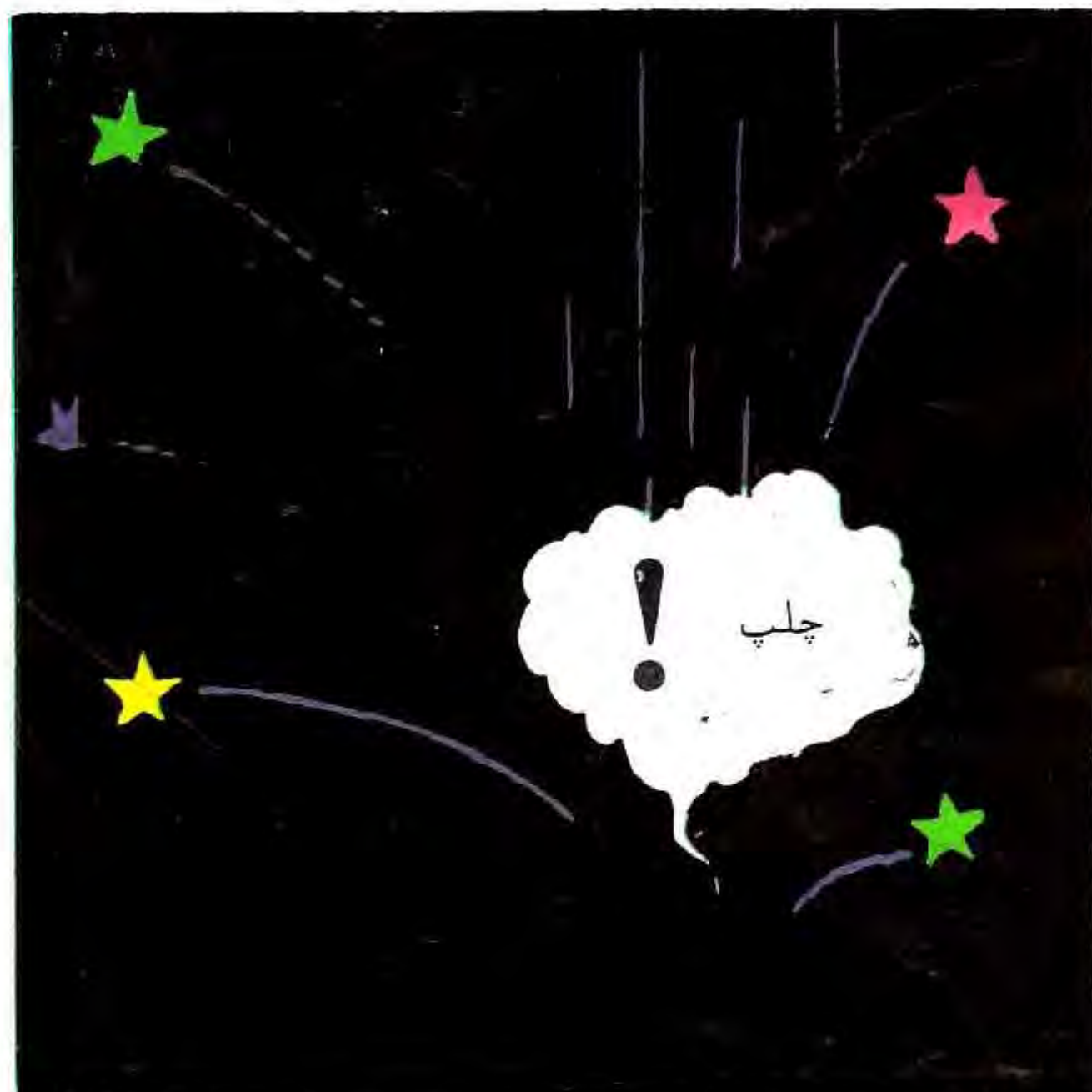
خوب اونهارو فراری داد ... زنده باد تن تن ...

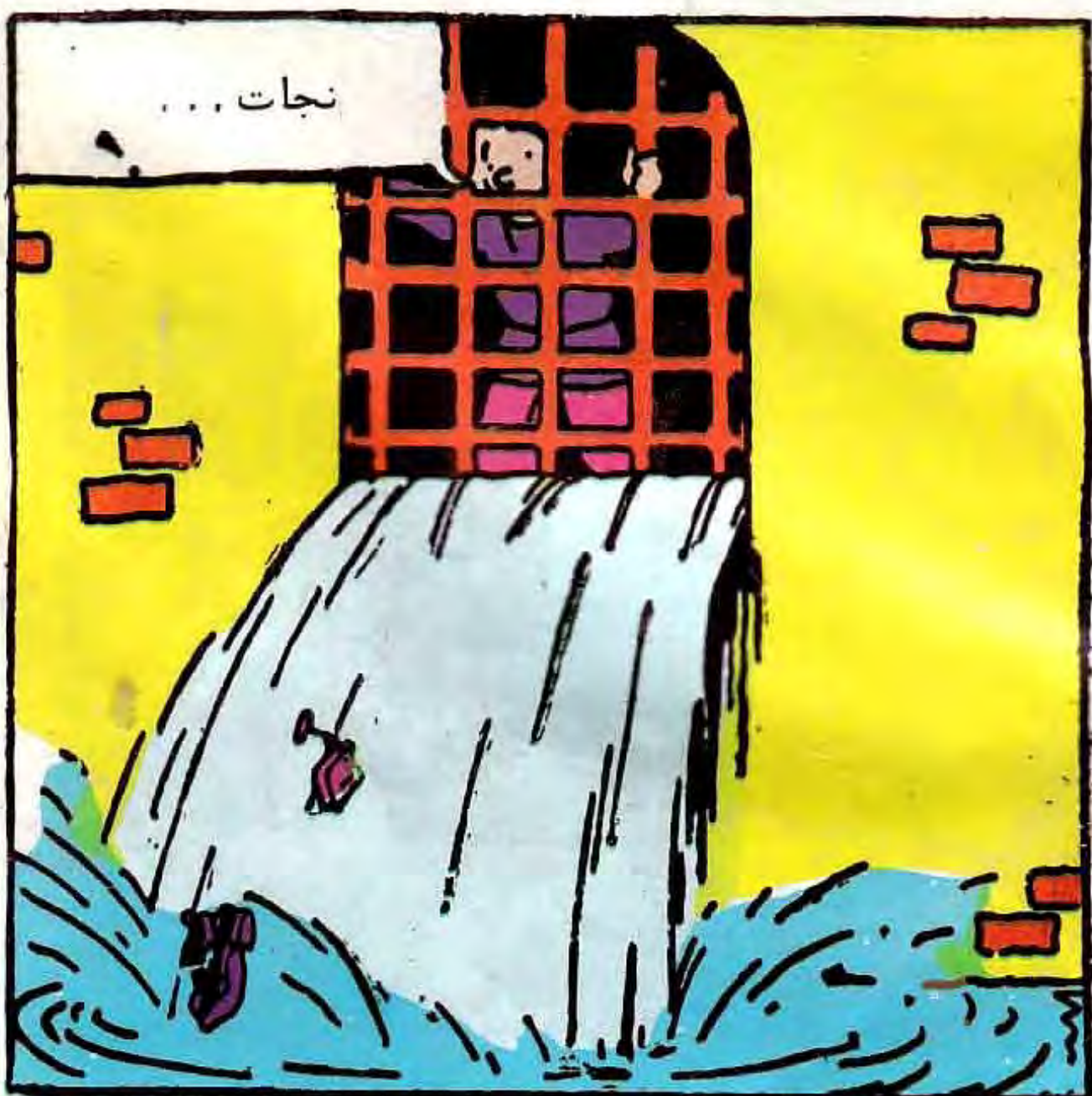
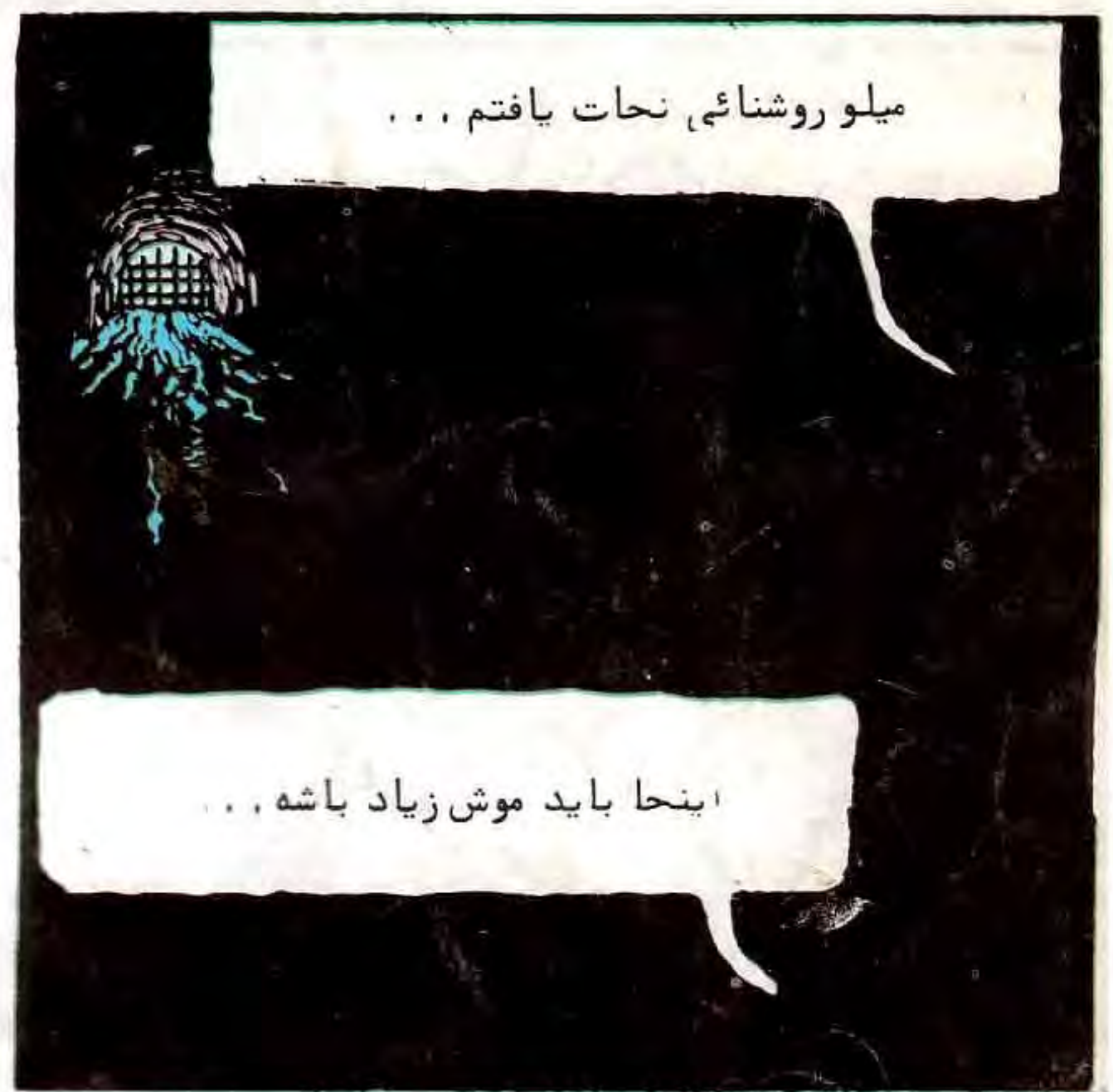
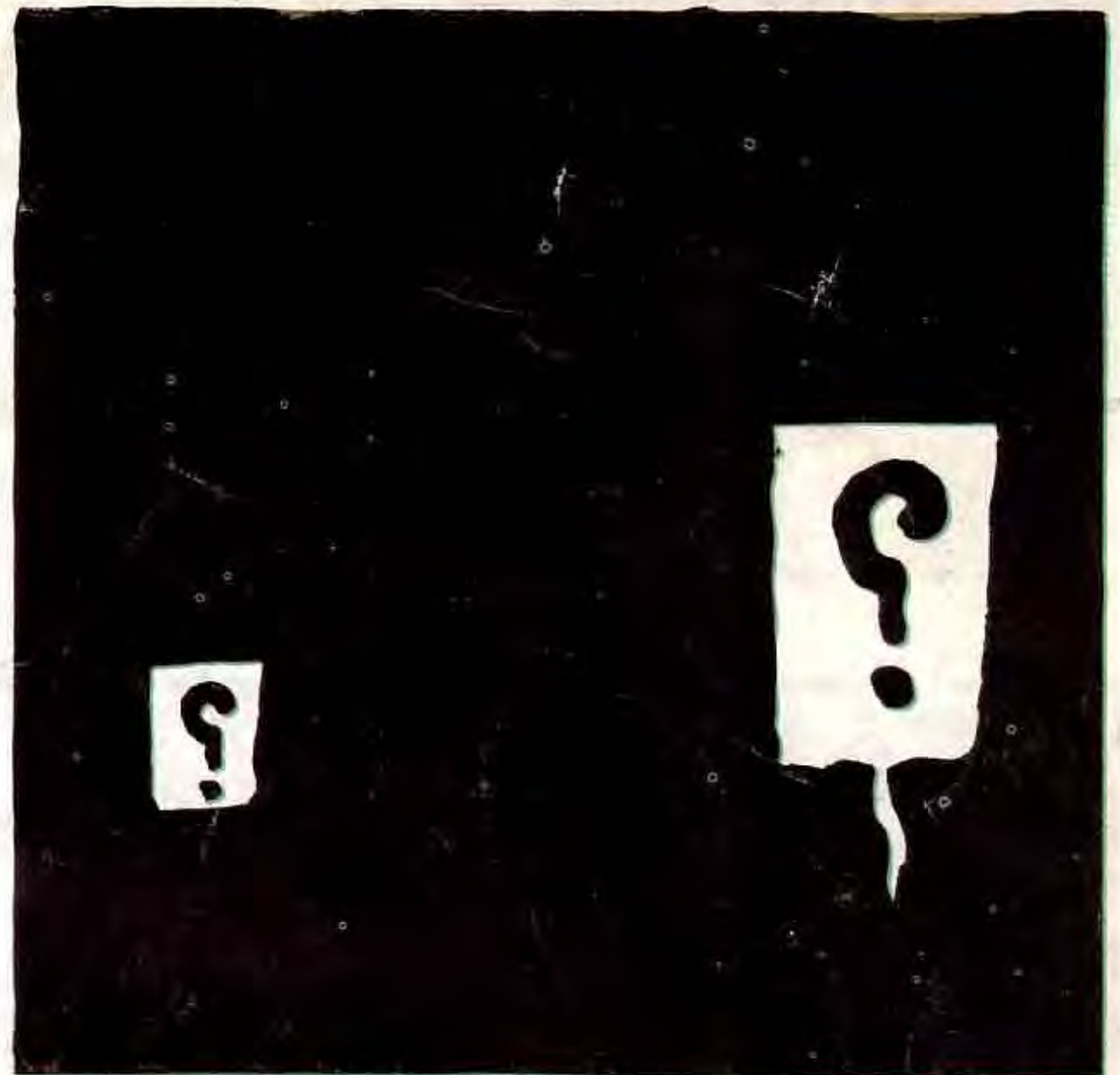
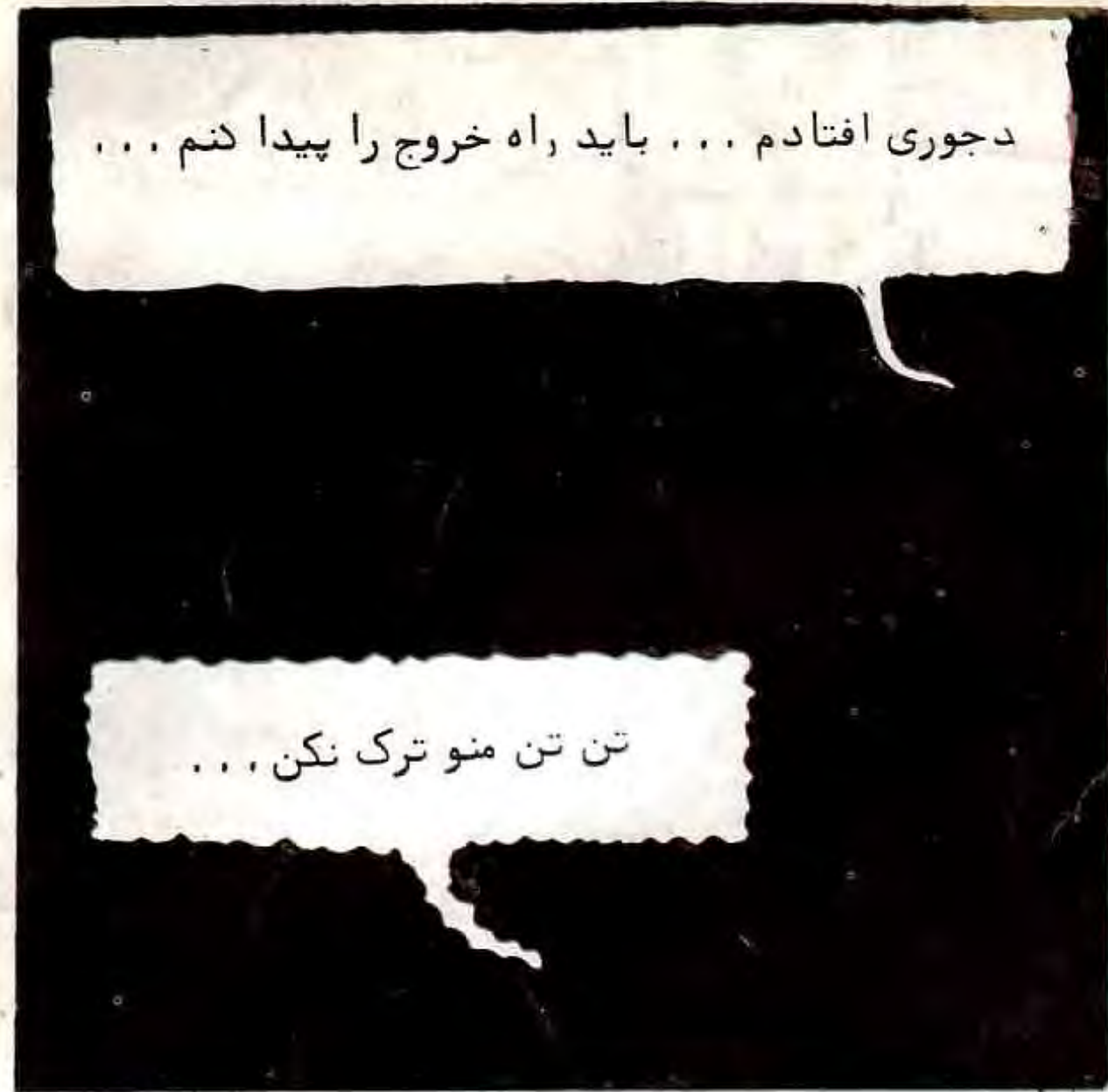



اینطوری راه رفتن خطرناکه ...



چشمم جائی را نمی بینه ...







از این سری منتشر کرده ایم

۱ - جنون سرعت

۲ - آدم آهنی

۳ - انفجار کاراماکو

۴ - مقصد نیویورک

۵ - دره مارها